

مدر العوام عالم فقه

# الاصناف

ملك دين محمد ايند ستر، اشاعت منزل لا بو



مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة که کتاب الحج تحفة نایاب المسمی به

# ابن الصغیر

بر آفرم  
ملک بن محمد ابی سنی

تاجران کتب تیسری بازار وکیل و

لاہور۔ "پاکستان"

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ لَنَا لِسَانَ وَعَلَّمَهُ الْبَيَانَ وَالْتِيَانَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ  
 عَلَى أَفْضَلِ الرُّسُلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ الْإِنْسِ وَالْجَانِّ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ  
 تَصَارَفُوا عِنَانِ تَحْقِيقِهِمْ إِلَى أَعْلَى كَلِمَةِ الرَّحْمَنِ **مَا يَعْلُ** بِرِضْمَارِ طَالِبَانِ  
 عِلْمِ تَصْرِيفِ مَخْفِي نَمَائِدِ كِهْ اَيْنِ مَخْتَصِرِ سَمِي ابوابِ الصَّرْفِ جَدِيدِ كِهْ تَرْتِيبِ  
 ابوابِ مَتَصَرَّفِ وَالنُّضْبَاتِ قَوَاعِدِ صَرْفِيَةِ رَاغِبِيَّةِ نَافِعِ وَتَهْدِيبِ صِيغِ صَرْفِ صَغِيرِ وَكَبِيرِ  
 وَضَبْطِ مَسَائِلِ كِتَابِ دَرَسِيَةِ رَاغِبِيَّةِ جَامِعِ اَكْرَمِ قَبْلِ اَزِينِ كِتَابِي مَسْمُومِ بِابوابِ الصَّرْفِ  
 نِيْزِ بِقَالِبِ طَبِيعِ دَرآمِدِ اَمَّا خَالِي اَزِ لِبَاسِ تَعْلِيْلَاتِ وَعَارِي اَزِ حَلِيَّةِ تَوْصِيحَاتِ بُوْدِ وَطَلِبِ اِذَا  
 چنانکه باید مفید نیفتاده پس بنا بر فاده <sup>مطلب</sup> در ضمن هر باب این کتاب فوائد عجیبه و  
 امثله غریبه و تَوْصِيحَاتِ نَادِرِهْ وَتَعْرِیْفَاتِ مَفِیْدِهْ وَتَعْلِيْلَاتِ ضَرُوْرِيَةِ بَهَائِیْتِ شَرْحِ وَ  
 بسط که مبتدیان را در علم صرف بدان احتیاج بنفید ذکر کرده برائے ترغیب طالبان  
 وارشاد راغبان در عقب هر باب قوانین نافع مختصره بعبارت سهل و آسان مندرج  
 کرده و بیشتر قواعد صرفیه در سلاک ضبط در آورده در توضیح بیان آن سعی بلیغ بکار  
 برده تا مبتدیان از دافع برگیرند و از موضوع بیان او بهره مند شوند و بزودی بمدرج  
 علمیت ترقی کنند **وَاللَّهُ وَبِئْسَ التَّوْفِیْقُ وَبِئْسَ اَلْاِذْنَةُ اَلَّتَّحْقِیْقُ**<sup>ه</sup>  
 پس بدانکه مجموع ابواب ثلاثی مجردش اند با اعتبار استقرار زیرا که قسمت عقلی مقتضی  
 آن بود که برائے هر ماضی مستقبل باختلاف حرکات عین مے آمد پس برین قیاس  
 نه باب مے شد لیکن سه باب را بجهت ثقلت انا احتمالاتش ساقط کردند شش  
 باقی ماند سه از آن **فَعَلٌ یَفْعَلُ** چون **ضَرَبَ یَضْرِبُ** و **فَعَلٌ یَفْعَلُ** چون  
**نَظَرَ یَنْصُرُ** **فَعِلٌ یَفْعَلُ** چون **سَمِعَ یَسْمَعُ** و این را اصول خوانند که حرکت عین

اصغ  
 ک  
 صف  
 کی  
 جمع  
 صف  
 بن  
 طلب  
 طلب  
 کی  
 جمع  
 ه

مستقبل مخالف حرکت عین ماضی است و سزا آن فعل یفعل چون فتم یفتم  
 و فعل یفعل چون حسب یحسب و فعل یفعل چون کرم یکرّم و این را  
 المرفوع میخوانند زیرا که حرکت عین مستقبل موافق حرکت عین ماضی است -

## بَابُ وَك

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یفعل یفتم  
 العین فی الماضی و کسر هاء فی الغیر الضرب زدن و بر سر زمین رفتن و پدید  
 کردن مثل ضارب یضرب ضارباً فهو ضارب و ضارب یضرب ضارباً فهو  
 مضروب لم یضرب لم یضرب لا یضرب لن تضرب لن تضرب  
 الامر منه اضرب لیضرب لیضرب والنهی عنه لا تضرب  
 لا تضرب لا یضرب الطرف منه مضرب مضربان  
 مضرب و مضرب و الالة منه مضرب مضربان مضرب و مضرب  
 والمؤنث منه مضرب و مضربان مضرب و مضرب و مضربان  
 مضرب و مضرب و مضرب و مضرب و مضرب و مضرب و مضرب و مضرب  
 اضربون اضربوا و المضرب و المضرب و المضرب و المضرب و المضرب و المضرب  
 ضرباً ضریبی وجه تقدیم این باب آن باشد که کسر در عین مضارع اصل است  
 صرف کبیر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل  
 یفعل ضرباً ضربوا ضربت ضربتاً ضربن ضربت کربتاً کربتاً  
 ضربت ضریماً ضریماً ضربت ضربتاً ضربتاً ضربتاً ضربتاً ضربتاً  
 کند بر وقوع معنی در زمان گذشته و آخرش مثنی باشد بر فتح چون ضارب بزوان یک  
 مرد بزوان گذشته و معلوم و معروف فعلی را گویند که منسوب بفاعل جلی یا غلی باشد  
 نحو خلق الله و یخلق و یهول که چنان بود و یخلق العالم و یخلق و ثلاثی  
 آنکه در سه حرف اصلی باشد چون ضارب و مجرد فعلی را خوانند که بز حروف ثلثه یا اریبه

اصلی زیادتی و ماضی نداشته باشد چون **ضَرَبَ** و **ضَرَبَتْ** و **عَرَقَ** و **عَرَقَتْ** و صحیح آن باشد که در حروف اصلی هے حرف علت و همزه و تضعیف یعنی دو حرف اصلی هے از یک جنس نباشد و حرف علت و او یاء و الف را گویند که مجموع هے و آئی باشد **ضَرَبَ** فعل ماضی را از **ضَرْبًا** که مصدر است بنا کردند حرف اول را مفتوح بر حال خود بگذاشتند و ثانی را حرکت فتحه دادند و ثالث را یعنی بر فتح نمودند و تین تمکن برائے بنا کردن فعل حذف کردند زیرا که تین علامت اسم است و **الْفِعْلُ لَا يَقْبَلُ عَلَامَةَ الْأِسْمِ** اما تین ترخم علامت اسم نیست **كَمَا بَسِطِي الْكِتَابِ الْمَبْسُوطَةَ** تا از **ضَرْبًا**

**ضَرَبَ** شد صرف کبیر فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب **فَعَلْ يَفْعَلُ** **ضَرِبَ** **ضَارِبًا** **ضُرِبُوا** **ضَرَبْتُ** **ضَارِبَةٌ** **ضُرِبْتُ** **ضَارِبَةً** **ضُرِبْتُمْ** **ضَارِبَتَيْنِ** **ضَرِبْتُ** **ضَارِبَةً** مجهول فاعله

را گویند که نسبت فعل در آن بمفعول باشد یعنی آنکه کار بر او واقع شده باشد چون **ضَرِبَ** زده شد آن یک مرد بزمانه گذشته ماضی مجهول را از ماضی معلوم گیرند و طریق اخذ آنست که فاعلی فعل را ضم کنند و عین فعل را کسره اگر ماضی مفتوح العین یا مضموم العین باشد اما اگر کسور العین باشد پس کسره بحال خود باقی ماند و لام کلمه را بر حالت خود میگذارند و این طریق مخصوص ثلاثی مجرد است اما در ماورائے ثلاثی مجرد مجهول هر حرفی که متحرک باشد او را ضم و او را شوری و بجز ما قبل آخر و ما قبل آخر را کسره و حرف ساکن بدستور گذشته شود صرف کبیر فعل مضارع معلوم صحیح

از باب **فَعَلْ يَفْعَلُ** **يَضْرِبُ** **يَضْرِبَانِ** **يَضْرِبُونَ** **يَضْرِبُ** **يَضْرِبَانِ** **يَضْرِبُونَ** **يَضْرِبُ** **يَضْرِبَانِ** **يَضْرِبُونَ** **يَضْرِبُ** **يَضْرِبَانِ** **يَضْرِبُونَ** **يَضْرِبُ** **يَضْرِبَانِ** **يَضْرِبُونَ** مضارع فاعله را گویند که دلالت کند بر وقوع معنی بزمانه موجود یا آینده چون **يَضْرِبُ** میزند یا خواهد زد آن یک مرد بزمانه حال یا آینده و فعل مضارع را از فعل ماضی گیرند زیادتی یک حرف از حروف اتین و امل وی این حروف را زوائد اربعه خوانند زیرا که بر اصل بناء زاید میشود و این حروف باستثنائے چهار باب که ماضی آن

چهار حرفی باشد علی الدوام مفتوح باشد الف در یک صیغه می آید چون نون چون اَهْرَبُ  
 وَنَضْرِبُ ویا در چهار کلمه چون یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ یَضْرِبُنَّ و تا در  
 پنج صیغه چون تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ تَضْرِبُونَ تَضْرِبِينَ تَضْرِبُنَّ فعل مضارع  
 یعنی حال و استقبال آید چنانچه گذشت و هر گاه در و لام مفتوح داخل شود معنی  
 حال را بود چون لِيَضْرِبُ یعنی میزند آن یک مرد و اگر سین و سوت در آید  
 استقبال را بود چون سَيَضْرِبُ و سَوَاتِ يَضْرِبُ قریب است که خواهد خواند آن یک مرد  
 صرف کبیر فعل مضارع مجهول یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ  
 تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ تَضْرِبُونَ تَضْرِبُونَ تَضْرِبُونَ  
 تَضْرِبُونَ اَضْرِبُ اَضْرِبَانِ چون خواهند که مضارع مجهول بنا کنند حرف مضارع  
 راضع کنند و ما قبل آخر را مفتوح گردانند و آخرش را بر حال خود میگذارند چون یَضْرِبُ  
 زده میشود آن یک مرد در زمانه موجوده یا زده خواهد شد بزمانه آئینده -

صرف کبیر اسم فاعل ضَارِبُ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ  
 ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ  
 ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتُ ضَارِبَاتُ ضَارِبَاتُ ضَارِبَاتُ ضَارِبَاتُ ضَارِبَاتُ  
 ضَارِبَاتُ صیغه واحد مذکر اسم فاعل است و اسم فاعل اسمی است که دلالت کند بر کننده  
 کاسے و او را از فعل مضارع معلوم میگیرند پس از یَضْرِبُ که فعل مضارع است  
 چون اسم فاعل بنا کنند حرف مضارع که یا است حذف کنند و فاعله را مفتوح و  
 ما بعدش الف مقصوره که علامت اسم فاعل است در آرند و ما قبل آخر او بر حالت  
 خود بگذارند و در آخر تنوین تمکن افزایند ضَارِبُ میزند آن یک مرد بزمانه حال یا خواهد زد  
 بزمانه استقبال و این طریق اخذ اسم فاعل از ثلاثی مجرد است اما اسم فاعل از ثلاثی  
 مزید فیه از رباعی مجرد و مزید فیه چون فعل مستقبل معلوم آن باب باشد چنانکه میم مضموم  
 بجای حرف استقبال نهاده شود و ما قبل آخر مکسور گردد و اگر مکسور نباشد چون مَكْرَمٌ  
 وَمَكْرَمٌ حَرْجٌ وَمَكْرَمٌ حَرْجٌ ضَارِبَانِ صیغه تشبیه مذکر اسم فاعل ضَارِبُ بنا کرده شد

الف علامت تشبیه در آخرش در آوردند و ما قبلش را مفتوح کردند و نون مکسوره عوض  
 تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو و علی اختلاف الاقوال در آوردند پس در حالت  
 رفع ضارِ باین در حالت نصب جر ضارِ بین شد و ضارِ بون صیغه جمع مذکر اس  
 فاعل از ضارِ ب بنا کرده شد و او ساکن علامت جمع مذکر در آخرش در آوردند و ما قبلش  
 را یعنی بر ضممه کردند زیرا که اعراب در وسط کلمه جاری نمیشود و نون مفتوحه عوض تنوین مفرد  
 یا حرکت مفرد یا عوض هر دو آوردند ضارِ بون شد در حالت رفع و ضارِ بین شد  
 در حالت نصب جر و ضارِ ب جمع تکسیر از آن ضارِ ب است یعنی میزنند یا خواهند  
 آن همه مردان بزمانه حال یا استقبال چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند حرف  
 اول مفتوح بود ثالث رابع را نیز فتح دادند و الف مقصوره را حذف کردند و عوض آن  
 تایی متحرکه علامت جمع تکسیر است در آخر در آوردند تا از ضارِ ب ضربه شد و ضارِ ب  
 نیز صیغه جمع تکسیر است بنا کرده شد از ضارِ ب حرف اول را ضممه دادند و ثالث را مشدود  
 ساخته حرکت فتح دادند و بعد از مشدود الف جمع تکسیر در آوردند فاعل را حذف کردند ضارِ ب  
 شد یعنی میزنند یا خواهند آن همه مردان در زمانه حال یا آینده ضارب جمع تکسیر  
 است از ضارِ ب بنا کرده شد فتح حرف اول را بضمه بدل کردند و الف مقصوره را حذف  
 و ما قبل آخر را مفتوح مشدود ساختند و آخر را بر حال خود بگذاشتند ضارب شد و ضارب  
 ضارباً ضاربان ضارباً اضرباً ضرباً ضروباً همه اوزان جمع تکسیر که از ضارب  
 بنا کرده شدند و تغییری در آن بهمان قیاس است که تسطیر یافته و نزد علمائی این فن جمع  
 تکسیر آنست که بنامی مفرد در آن سلامت مانند ضوبوب تصغیر ضارب است یعنی  
 اندک زننده آن یک مرد در زمان حال یا استقبال تصغیر تغییر لفظ را گویند تا دلالت کند بر  
 حقارت یا قلت مدلولش و برای ترحم و تعظیم نیز می آید چون خواستند که از اسماء  
 بکثره مصغره بنا کنند فتحه فارا بضمه بدل نمودند و الف مقصوره را با و مفتوحه و سوم  
 جایگه ساکنه علامت تصغیر در آوردند و ما قبل آخر را نیز بر حال خود بگذاشتند  
 وضوبوبه صیغه واحد مؤنث اسم فاعل مصغراست یعنی اندک



زنده یک زن در زمانه حال یا استقبال و ضواریب و ضاروب جمع تکبیر ضاروبه است  
 صرف کبیر اسم مفعول ثلاثی مجرد صحیح - از باب فعل یفعل  
 مضاروب مضاروبان مضاروبون مضاروبه مضاروبتان مضاروبات  
 مضاریب مضاریب مضاریبه اسم مفعول اسمی است که دلالت کند بر ذاتی که فعل  
 بر واقع شده باشد و آن ساخته شود از فعل مضارع مجهول پس علامت مضارع را دور باید  
 کرد و میم مفتوح در اول او باید آورد و عین کلمه را ضم و میان عین و لام او مفعول  
 آورده شود و لام کلمه را تنوین داده شود کلمه مضاروب صیغه واحد مذکر اسم  
 مفعول را از یضارب بنا کردند یضارب صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع مجهول بود  
 چون خواستند که واحد مذکر اسم مفعول بنا کنند حرف مضارع را که یا است حذف کردند  
 و بجایش میم مفتوح در آوردند و میان ضاد و راء او مفعول افزودند و آخرش با منون  
 تنوین ممکن کردند یضارب مضاروب شد یعنی زده میشود یا زده خواهد شد آن یک مرد  
 در زمانه حال یا استقبال این طریق اخذ اسم مفعول از ثلاثی مجرد است اما اسم مفعول  
 غیر از ثلاثی مجرد چون فعل مستقبل مجهول آن باب باشد چنانکه میم مضموم بجائے حرف  
 استقبال نهاده شود ما قبل آخر مفتوح کرده شود چون مکرم و صد خرج  
 مضاروبان صیغه تثنیه مثل ضاربتان و مضاروبون صیغه جمع مثل ضاروبون  
 است و مضاروبه و مضاروبات و مضاروبات کضاربه و ضاربتان  
 و ضاریات و مضاریب جمع تکبیر مضاروب و مضاروبه هر دو است چون خواستند  
 که اسم واحد را جمع تکبیر کنند حرف اول مفتوح بردشانی رافع دادند سوم جا الف علامت جمع  
 تکبیر و آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکبیر بود آنرا کسودا اندوا و ساکن ما قبل او کسور  
 آنرا بیابدل کردند و تائی واحد را حذف کردند و تنوین ممکن را بواسطه منع صرف حذف  
 کردند مضاریب شد یعنی زده می شوند یا زده خواهند شد آن همه مروان یا زنان  
 در زمانه حال یا استقبال مضاریب تصغیر مضاروب و مضاریبه  
 تصغیر مضاروبه است و تغیرش سابقا گذشت مضاریب اندک زده میشود یا

زده خواهد شد آن یکمرد مضربیه اندک زده میشود یا زده خواهد شد آن یکمرد بزمانه  
حال یا استقبال صرف کبیر فعل جحد معلوم لم یضرب لم یضرب یا  
لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم تضربین لم تضربا لم تضربوا لم  
تضربین لم تضربا لم تضربین لم اضرب لم اضربا لم اضربوا لم  
جحد مجهول لم یضرب لم یضربا لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم  
تضربین لم تضربا لم تضربوا لم تضربین لم تضربا لم تضربوا  
لم اضرب لم اضربا لم اضربوا لم اضربوا لم اضربوا لم اضربوا  
شود و جحد بمعنی جود است یعنی دانسته انکار کردن چون ماضی متحقق الوقوع است لهذا نفی  
یا جحد نامیدند و لغز را خربار صیغه جزم کند اگر حرف علت بود چون لم یضرب لم تضرب  
لم اضرب لم تضرب و اگر بود بیفکند چون لم یدع و از هفت محل نون اعرابی را که علامت  
رفع است ساقط گرداند چون لم یضربا لم یضربوا لم تضربا لم تضربوا  
لم تضربین لم تضربا لم تضربوا لم تضربین که جمع مؤنث غائب حاضر است بحال  
خود دارد و لم یضرب نزوان یکمرد در زمان گذشته لم یضرب نزوان یکمرد بزمانه گذشته  
و باقی صیغها بهین قیاس باید فهمید صرف کبیر فعل نفی معلوم لا یضرب  
لا یضربان لا یضربون لا تضرب لا تضربان لا تضربین لا تضربوا لا تضربوا  
لا تضربون لا تضربین لا تضربان لا تضربین لا اضرب لا اضربان لا اضربوا  
صرف کبیر فعل نفی مجهول لا یضرب لا یضربان لا یضربون  
لا تضرب لا تضربان لا یضربین لا تضربان لا تضربوا لا تضربوا  
لا تضربوا لا تضربین لا اضرب لا اضربان لا اضربوا  
ندید آری تغییر معنوی پیدا میکند یعنی فعل مثبت را بمعنی منفی گرداند زیرا که لفظ قوا و لا هر دو  
موضوع است برای نفی و فرق میان هر دو آنکه لا موضوع است برای تعمیم نفی و زمان حال  
و استقبال و قوا بالخصوص برای نفی حال و استقبال ما بر مضارع قلیل است چون خواهند  
که فعل مضارع منفی بنا کنند صرف نفی یعنی ما یا لا بر مضارع مثبت داخل کنند چون

از یضرب لا یضرب و از یضرب لا یضرب لا یضرب نیز ندیا خواهد و آن یکم در زمان  
 حال یا استقبال لا یضرب زده نمیشود یا خواهد شد آن یکم در زمان حال یا استقبال  
 صرف کبیر فعل نفی مؤکد معلوم بالن تا صین یضرب لن یضرب بالن یضربوا  
 لن یضرب لن یضرب بالن یضرب لن یضرب بالن یضربوا لن یضرب لن یضربوا  
 لن یضرب لن یضرب لن یضرب صرف کبیر فعل نفی مؤکد مجهول بالن تا صین لن  
 یضرب لن یضربا لن یضربوا لن یضرب لن یضربا لن یضرب لن یضربا  
 لن یضربوا لن یضربا لن یضربا لن یضربا لن یضربا لن یضربا لن یضربا  
 اندان و لن و اذن و اذن چنانچه شاعر گوید سه آن و لن پس کی اذن این چار حرف معتبر  
 نصب قبل کنند این جمله اتم اقتضای این حرف چون فعل مستقبل را اید آن فعل منصوب  
 گردد و چنانچه لن یضربا آن یضربا کی یضربا اذن یضرب و نونهای که عوض رفعی  
 است بان ساقط شوند چون لن یضربا لن یضربوا لن یضربا لن یضربوا لن یضربوا  
 محل بی عمل نمیکند آن و محل صیغه جمع مؤنث فاعل حاضر است چون لن یضربا و لن یضربا  
 زیرا که آخر آنها مبنی است و المبنی مالا یتغیر الا بخره یا بخیلاف العوایل علیه و چونکه لن  
 مضارع مثبت یعنی نفی تاکید مستقبل گرداند لهذا این صرف فعل نفی مؤکد می نامند لن یضرب  
 برگز خواهد و آن یکم در زمان استقبال لن یضرب برگز زده خواهد شد آن یکم در زمان استقبال  
 صرف کبیر فعل امر حاضر معلوم اظرب اظربا اظربوا اظربوا اظربوا اظربوا  
 اظربوا لن تو یکم در زمان استقبال امر حاضر اش صیغه است امر حاضر از فعل مستقبل  
 حاضر معلوم گیرد و طریقه اخذ است که حرف مستقبل که تا است از اول می اندازند پس اگر مابعدش  
 ساکن بود بجایش همزه وصل مضموم آرند اگر عین کلمه مضموم بود چون انظر و گرنه مکسوف چون  
 اظرب و اظرب و حرکت آخر و نون عوض رفعی بود نفی بنید از ند چون اظربا اظربوا اظربوا  
 و چون این متصل شود بجا قبل خود ساقط گردد در عبارت و لفظ و در کتابت باقی ماند چون  
 فاظرب ثم اظرب و اگر مابعد حرف مضارع متحرک باشد احتیاج همزه نباشد امر بهمان بنا  
 کنند و حرکت آخر و نون عوض رفعی که در آخر مستقبل باشد بقی ساقط شود پس در باب تفعیل

امر حاضرین وجه باشد صَرَفًا صَرَفًا صَرَفًا صَرَفًا صَرَفًا و برین قیاس بود  
 در باب مُفَاعَلَمَ چون صَارِبٌ صَارِبًا صَارِبًا صَارِبًا و در باب  
 تَفَاعُلٌ تَضَارِبٌ تَضَارِبًا تَضَارِبًا تَضَارِبًا الخ و در باب فَعْلَلَةٌ دَخِرَجًا  
 دَخِرَجُوا الخ و نون جمع بحال خود ماند چون اِخْرِبُنَّ و حرف علت هم از آخر ساقط شود چون  
 اَذْعُمُوا و اِنْخَسَبُوا نون تاکید ثقیله اِخْرِبُنَّ اِخْرِبَانِ اِخْرِبُنَّ اِخْرِبُنَّ  
 اِخْرِبَانِ اِخْرِبَانِ باید دانست که نون تاکید و نون است یکی نون ثقیله و دوم نون خفیفه  
 و این هر دو نون در افتاده معنی تاکید برابر مگر نزد بعضی رنون ثقیله تاکید زیاد است به نسبت نون  
 خفیفه نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون خفیفه نون ساکن را گویند یا اِخْرِبُنَّ اِخْرِبُنَّ اِخْرِبُنَّ  
 تو کیم و در زمانه استقبال بانون تاکید خفیفه اِخْرِبُنَّ اِخْرِبُنَّ اِخْرِبُنَّ  
 و اِخْرِبُنَّ و راصل اِخْرِبٌ بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد تا قبل نون مبنی بر فتح  
 گشت اِخْرِبُنَّ و اِخْرِبُنَّ شد اِخْرِبَانِ در اصل اِخْرِبَانِ بود چون نون ثقیله بدو متصل شد  
 از حرکت کسره و او ند برائی مشابهت بنون تشبیه اِخْرِبَانِ شد و در تشبیه نون خفیفه نیامد زیرا  
 که نون خفیفه در آن محل که الفت باشد نیاید و چشم آنکه نون خفیفه و انما ساکن میباشد و الفت  
 نیز ساکن اگر نون خفیفه در آن محل داخل شود اجتماع ساکنین علی غلظت حدی که لازم آید و آن ممنوع  
 است اِخْرِبُنَّ و اِخْرِبُنَّ در اصل اِخْرِبُوا بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد التقای  
 ساکنین شد میان و او و نون و او را حذف کردند و ضممه اباقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف  
 و او اِخْرِبُنَّ و اِخْرِبُنَّ شد باقی صیغها بهین قیاس باید نهید صرف کبیر امر  
 حاضر مجهول لِتُضَرَّبَ لِتُضَرَّبًا لِتُضَرَّبًا لِتُضَرَّبًا لِتُضَرَّبًا لِتُضَرَّبًا  
 باید کرده شوی تو کیم و در زمانه استقبال چون خواهند که از صیغها فعل مضارع مجهول  
 صیغهای فعل امر حاضر مجهول بنا کنند لام کسره جازم ماول آنها و آوردند و نون اعرابی را  
 ساقط نمایند مثلاً لِتُضَرَّبَ در اصل لِتُضَرَّبَ فعل مضارع مجهول بود چون لام در او نش  
 در آوردند آخرش را جزم کردند بلام لِتُضَرَّبَ شد و بهین قیاس نهید صرف کبیر فعل امر  
 غائب و متکلم معروف و مجهول صرف کبیر امر حاضر مجهول بانون

تاكيد ثقيله لِتُضَارِبِينَ لِتُضَارِبَانِ لِتُضَارِبِيْنَ لِتُضَارِبَانِ لِتُضَارِبِيْنَ  
 بانون تاكيد خفيفه لِتُضَارِبِينَ لِتُضَارِبِيْنَ لِتُضَارِبِيْنَ صرْف كبير امر غائب  
 معلوم لِضَرْبٍ لِضَرْبٍ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ لِضَرْبٍ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ  
 لِضَرْبٍ بايد که بزندان بگردد در زمانه استقبال لِضَرْبٍ بايد که بزخم من بگردد يا بگزين در زمانه  
 استقبال بانون تاكيد ثقيله لِضَرْبِيْنَ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ  
 لِضَرْبِيْنَ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ  
 صرْف كبير فعل امر غائب مجهول لِضَرْبٍ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ  
 لِضَرْبٍ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ  
 استقبال لِضَرْبٍ بايد که زده شوم من بگردد يا بگزين در زمانه استقبال لِضَرْبٍ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ  
 بِضَرْبٍ و فعل مضارع مجهول غائب و لِضَرْبٍ در اصل اُضْرَبُ و فعل مضارع مجهول مشكلم  
 بود لام اكرسو جازم و راولش رآوردند و آخرش را ساكن نمودند بانون تاكيد ثقيله  
 لِضَرْبِيْنَ لِضَرْبِيْنَ لِضَرْبِيْنَ لِضَرْبِيْنَ لِضَرْبِيْنَ لِضَرْبِيْنَ لِضَرْبِيْنَ لِضَرْبِيْنَ لِضَرْبِيْنَ لِضَرْبِيْنَ لِضَرْبِيْنَ لِضَرْبِيْنَ  
 لِضَرْبِيْنَ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ  
 لِضَرْبِيْنَ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ  
 من بگردد يا يك زن در زمانه استقبال صرْف كبير بانون تاكيد خفيفه  
 لِضَرْبِيْنَ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ  
 لِضَرْبِيْنَ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ  
 شود آن بگردد در زمانه استقبال صرْف كبير فعل نهي حاضر معلوم لِضَرْبِيْنَ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ  
 لِضَرْبِيْنَ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ بِالضَّرْبِ  
 طلب ترك حدتي که ماخذ آن فعل است چون خواهند که نهي بنا کنند لای نهي راول فعل مضارع  
 در آوردند و لای نهي در آخر فعل مضارع و زنج محل المعنى احد مذکر غائب واحد مؤنث غائب  
 و واحد مذکر حاضر و دو صيغه حكايه نفس متكلم جزم كنند مثل لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ  
 علت نداشتن ولا هفت محل نون اعرابي را هم دور بکنند و در دو محل و لفظ مضارع يجمع  
 عمل بگردد و نون ثقيله و خفيفه چنانکه در فعل مضارع و امری آيد هم بران طریق در نهي نیز می

اید لا تَضْرِبُ مَزْنٌ تَوْكِيْرٌ دَوْرٌ زَمَانَةٌ اسْتِقْبَالٌ اَنْ دِرَاصِلٌ تَضْرِبُ فِعْلٌ مَضَارِعٌ مَعْرُوفَةٌ  
 وَاحِدٌ مَذْكَرٌ حَاضِرٌ لَوْ دَلَّيْ نَهْيٌ رَاوِشٌ رَاوِدٌ وَتَضْرِبُ جَزْمٌ مَكْرُوبٌ بَانُوْنٌ تَاكِيْدٌ ثَقِيْلَةٌ  
 لَا تَضْرِبُ بَيْنَ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ  
 الْبِتَّةُ مَزْنٌ تَوْكِيْرٌ دَوْرٌ زَمَانَةٌ اسْتِقْبَالٌ - بَانُوْنٌ تَاكِيْدٌ خَفِيْفَةٌ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ  
 لَا تَضْرِبُ بَيْنَ صَرَفٌ كَبِيْرٌ فِعْلٌ مَجْهُوْلٌ لَا تَضْرِبُ لَا تَضْرِبُ بَا  
 لَا تَضْرِبُ بَوَّالًا تَضْرِبُ بِي لَا تَضْرِبُ يَا لَا تَضْرِبُ بَيْنَ بَانُوْنٌ تَاكِيْدٌ ثَقِيْلَةٌ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ  
 لَا تَضْرِبُ بَيْنَ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ لَا تَضْرِبُ بَيْنَ  
 لَا تَضْرِبُ بَيْنَ تَعْلِيْلٌ مَجْهُوْلٌ يَرْبِي مَعْرُوفٌ تَقْلِيْبٌ نَهْيٌ  
 بَانُوْنٌ ثَقِيْلَةٌ وَخَفِيْفَةٌ بِرَامٍ حَاضِرٌ بَانُوْنٌ ثَقِيْلَةٌ وَخَفِيْفَةٌ قِيَاسٌ بِاِيْكَرٌ وَصَرَفٌ كَبِيْرٌ فِعْلٌ مَجْهُوْلٌ  
 غَائِبٌ مَعْلُوْمٌ لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ يَا لَا يَضْرِبُ بَوَّالًا يَضْرِبُ بَيْنَ  
 لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ نَزْدَانٌ يَكٌ مَرْدُوْرٌ زَمَانَةٌ اسْتِقْبَالٌ - صَرَفٌ كَبِيْرٌ  
 فِعْلٌ مَجْهُوْلٌ غَائِبٌ مَجْهُوْلٌ - لَا يَضْرِبُ يَا لَا يَضْرِبُ بَوَّالًا تَضْرِبُ لَا تَضْرِبُ يَا  
 لَا يَضْرِبُ بَيْنَ لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ زَوْهٌ نَشُوْرٌ اَنْ يَكٌ مَرْدُوْرٌ زَمَانَةٌ اسْتِقْبَالٌ  
 لَا يَضْرِبُ زَوْهٌ نَشُوْرٌ مَن يَكٌ مَرْدُوْرٌ زَمَانَةٌ اسْتِقْبَالٌ - بَانُوْنٌ تَاكِيْدٌ ثَقِيْلَةٌ  
 لَا يَضْرِبُ بَيْنَ لَا يَضْرِبُ بَيْنَ لَا يَضْرِبُ بَيْنَ لَا يَضْرِبُ بَيْنَ لَا يَضْرِبُ بَيْنَ لَا يَضْرِبُ بَيْنَ  
 لَا يَضْرِبُ بَيْنَ بَانُوْنٌ تَاكِيْدٌ خَفِيْفَةٌ لَا يَضْرِبُ بَيْنَ لَا يَضْرِبُ بَيْنَ  
 لَا يَضْرِبُ بَيْنَ لَا يَضْرِبُ بَيْنَ

باب دوم

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد باب فعل یفعل یفعل العین فی الماضي  
 وضمها فی الغیر النصاره والنصار یاری کردن نصار یضار نصارا فهو نا جار و نصار  
 یضار نصارا فلک منصوب لم یضار لم یضار لا یضار لا یضار لا یضار لا یضار لا یضار  
 انصار لتضار لتضار لتضار والنه عنده لا تضار لا تضار لا تضار لا یضار والنظر منه  
 منصار منصار منصار و الاله من منصار منصار ان مناصر و منصار منصار

مِنْصَرَاتَانِ مَنَّا صَارُ وَمِنْصَرَاكَ مَنصَارٌ وَمِنْصَارُكَ مَنصَارٌ وَمِنْصَارُكَ مَنصَارٌ  
وَافْعَالٌ لِتَفْصِيلٍ مِنْهُ أَنْصَرُ أَنْصَرًا وَأَنْصَرُ وَأَنْصَرًا وَأَنْصَرًا وَأَنْصَرًا وَمِنْهُ نُصْرٌ  
نُصْرًا يَنْصُرُ بِيْنَ نُصْرَاتٍ نَصْرٌ وَنُصْرِيٌّ وَهُوَ تَقْوِيمُ بَابِ بَرِّيْمٍ أَنْ يَأْخُذَ بِأَضْرَبِ  
مَوَاقِفِ اسْتَرْفَعَ عَيْنُ مَا ضَى بَابِ كَثِيرِ اسْتِعْمَالٍ سِتِّ لَيْكِنْ مِثَالُ أَوَى أُجُوبٌ وَنَاقِصٌ يَالِيٌّ  
أَزَيْنِ بَابِ نِيٍّ أَيْدٍ وَتَعْلِيلِهَا يِئْ بَابِ تَعْلِيلِهَا يِئْ بِأَبِ هَكَرَبِ قِيَاسِ بَايَدُ مَكْرَحِمْ حِمْشَا  
كِهِ دَرِ انْ بَابِ ذِكْرِ نِيَا فِتْنَةِ دَرِ نِيَا بِيَانِ مَكْنَمِ بِعَوِزِ اللَّهِ وَتَوْفِيْقِهِ بِدَانِكِهِ مَنصَرٌ ضَبْعٌ وَاحِدٌ اسْمُ ظَرْفٍ اسْتِ  
وَظَرْفٌ اسْمِيٌّ اسْتِ كَيْ مَعْنَى وَقْتُ لَالَّتْ كُنْتُ وَأَزْ طَرْفٌ زَمَانٌ كُوْنِيْدُ وَأَنْكِهِ مَعْنَى جَابِ دِلَالَتِ  
كُنْتُ وَأَزْ طَرْفٌ مَكَانٌ كُوْنِيْدُ وَدَرِ عِبَارَتِ دَيْكِهِ اسْمِيٌّ رَا كُوْنِيْدُ كَرَالَتِ مِيَكْنَدُ بِرِجَائِي صَدْرُ فَعْلٍ يَأْ  
وَقْتُ صَدْرُ فَعْلٍ عِلَامَتِ ظَرْفِ مَانِ أَنْكَه بِجَوَابِ سَوَالِ مَتِيُّ وَاَقْعُ شُورِ جُورِ مَتِيُّ الْقِتَالِ أَمْحِي فِي  
ذِجَبٍ وَعِلَامَتِ ظَرْفِ مَكَانِ أَنْكَه بِجَوَابِ سَوَالِ أَيْنَ وَاَقْعُ شُورِ جُورِ أَيْنَ ذِيْنُ السُّوْرِ  
چُونِ خَوَاهَنْدِ كَسْمِ ظَرْفِ زَمَانِ وَرِمَكَانِ بِنَا كُنْتُ عِلَامَتِ مَضَارِعِ كِيْ كِيْ از حُرُوفِ رَجْعِيْتَانْدِه اسْتِ  
حُرُوفِ كُنْتُ بَعْدِ حُرُوفِ مَضَارِعِ مِيمِ مَفْتُوحِ دَرِ لُوشِ دَرِ آرَنْدِ عَيْنِ كَلِمَةُ رَاقِعِ دِهَنْدِ كَرِ مَضْمُومِ بَاشَدِ  
وَكَرِ مَفْتُوحِ بَاشَدِ بِحَالِ خُودِ بَانَدِ مَكْرُورِ مِثَالِ وَبَچِيْنِ كَرِ كَسُورِ بَاشَدِ عَيْنِ كَلِمَةُ بِحَالِ خُودِ بَانَدِ مَكْرُورِ  
نَاقِصِ مَضَاعِفِ كَرْطِ اِيْنِهَا مَطْلُقاً بِفَتْحِ عَيْنِ آيِدِ وَلامِ كَلِمَةُ رَاتُونِ لَمْ يَكُنْ كُنْتُ مِثْلًا مَنصَرٌ رَا  
از بِيْنِ كَرِ نِيَا كَرِ نِيَا يِئِ حُرُوفِ مَضَارِعِ حُرُوفِ كَرِ وِبَعْدِ حُرُوفِ مِيمِ مَفْتُوحِ دَرِ آوِيْدِ وَاَقْبَلِ آخِرِ  
رَاقِعِ وَاوِنْدِ زِيَا كَرِ مَضْمُومِ اسْتِ آخِرِ رَاتُونِ رَاتُونِ مَكْنِ كَرِ وِنْدِ مَنصَرٌ شَدَا يِ جَا يِ كَرِ وِن  
وَرِ مَانْ يَارِي كَرِ وِنِ صِيغَةُ وَاحِدِ اسْمِ ظَرْفِ وَمَنصَرَانِ صِيغَةُ تَثْنِيَّةِ وَمَنَّا صَارُ جَمْعُ اسْمِ مَنصَرٌ  
تَصْغِيرُ مَنصَرٌ اسْتِ مَنصَرٌ اسْمٌ مَكْبَرٌ بُوْدِ چُونِ خَوَاسْتَنْدِ كَرِ اسْمٌ مَكْبَرٌ رَا مَصغَرَ كُنْتُ حُرُوفِ اوْلِ اسْمِ لَوْنْدِ  
وَتَانِي رَا مَفْتُوحِ نَمُوْدِ وِسُوْمِ جَا يَا يِ تَصغِيْرُ رَا وِرُوْدِ مَنصَرٌ شَدَا وِ مَنصَرٌ صِيغَةُ اِلَا اسْتِ وَاَسْمِ  
اَلْ اسْمِيٌّ اسْتِ كَرِ دِلَالَتِ كُنْتُ بُوْ اسْمِ فَعْلٍ اِيْ هِيْزِ كِيْ بَدِيْعِيَّةِ اسْتِعَانَتِ فَعْلٍ زِ فَا عِلِ صَا وِرِ شُورِ  
أَزْ فَعْلٍ مَضَارِعِ سَاخْتِه شُورِ بَا يِ نِ طَرِيْقِه كَرِ عِلَامَتِ فَعْلٍ مَضَارِعِ رَا حُرُوفِ كُنْتُ وِسُوْمِ كَسُوْرِ اوْلِ  
اَوِرِ آرَنْدِ وِ عَيْنِ كَلِمَةُ رَاقِعِ دِهَنْدِ كَرِ مَفْتُوحِ نَبَاشَدِ وِرِ بِحَالِ خُودِ بَانَدِ وِلَامِ كَلِمَةُ رَاتُونِ لَمْ يَكُنْ  
كُنْتُ زِيَا كَرِ تُونِ خَاصَّةً اسْمِ اسْتِ مِثْلًا مَنصَرٌ صِيغَةُ اِلَا اسْتِ چُونِ خَوَاسْتَنْدِ كَرِ اسْمِ اَلِ بِنَا كُنْتُ لِيْئُ

حرف مضارع را دور کردند و بجایش میم کسود را آوردند حرکت ما قبل آخر را بفتح تبدیل کردند و آخر را  
متون تینون تکون کردند مِنْصَارٌ شَدِيدٌ آله یاری کردن صیغه واحد اسم مِنْصَارٌ از وَمَنْصَارٌ  
صیغه تشبیه جمع آله است وَمِنْصَارٌ تَصْغِيرٌ مِنْصَارٌ است ای اندک آله یاری کردن گاه باشد که  
بعد عین کلمه الف زیاده کنند یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس بگیرد و صیغه اسم آله ظاهر شوند چون  
مِنْصَارٌ مِنْصَارٌ از مِنْصَارٌ وَمِنْصَارٌ مِنْصَارٌ تَنْصِيرٌ وَمِنْصَارٌ تَصْغِيرٌ مِنْصَارٌ  
وَمِنْصَارٌ جمع تکسیر مِنْصَارٌ است وَمِنْصَارٌ تَصْغِيرٌ مِنْصَارٌ است أَنْصَارٌ صیغه اسم تَفْضِيلٌ  
است و اسم تَفْضِيلٌ همی است که دلالت کند بر زیارت معنی فاعلیت نسبت دیگر چون زیدٌ  
أَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو یعنی زید زیاده است از عمرو در فضل و اسم تَفْضِيلٌ ساخته میشود از فعل مضارع  
باین طریق که علامت مضارع که یاء است حذف کنند و همزه اسم تَفْضِيلٌ را بر او آورند و عین کلمه  
را فتح دهند اگر مفتوح نباشد رز به حالت خود بماند و لام کلمه را بحالت خود ای رفع بگذارند و  
این طریق را اخذ اسم تَفْضِيلٌ مذکر است مثلاً أَنْصَارٌ صیغه اسم تَفْضِيلٌ احد مذکر از نِصَارٌ بناکره شده  
حرف مضارع دور کردند و بجایش همزه مفتوحه برائے وزن أَفْعَلٌ در آوردند و حرکت ما قبل  
آخر را بفتح تبدیل کردند و آخر را معرب با عراب غیر منصرف کردند اَنْصَارٌ شدی بسیار یاری  
کننده بگیرد و چون صیغه مؤنث از اسم تَفْضِيلٌ بنا کنند بعد حذف علامت مضارع  
فا کلمه را ضم دهند و عین کلمه ساکن کنند و بعد لام الف مقصوره که علامت تانیث است  
لاحق سازند و لام کلمه را فتح دهند مثلاً نَصَارٌ صیغه اسم تَفْضِيلٌ احد مؤنث است از نِصَارٌ  
بناکرده شد علامت فعل مضارع را دور کردند بعد نون را ضم دادند و صادر اساکن  
و را را فتنه و بعد راه الف مقصوره افزودند نَصَارٌ شدی بسیار یاری کننده یک زن و اگر  
خواهی که صیغه واحد مؤنث اسم تَفْضِيلٌ از واحد مذکر بنا کنی همزه اَنْصَارٌ را حذف کن و فاعلی  
کلمه را که نون است ضم ده و عین کلمه را که صادر است ساکن سازد و چهار جا الف مقصوره را  
علامت تانیث ملحق کن و ما قبلش یعنی فتح نَصَارٌ یا نِصَارٌ صیغه تشبیه مؤنث اسم تَفْضِيلٌ و نَصَارٌ  
جمع و نَصَارٌ جمع تکسیر نَصَارٌ و نَصِيرٌ تَصْغِيرٌ نَصَارٌ است  
صرف کبیر فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ يَفْعَلُ نَصَرَ نَصْرًا







لَا يَنْصُرُ يَارِي نَكَرًا يَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ كَازْنِشْتَه صَيْغَةً وَاحِدَةً كَرَفَائِبَ بَحْثِ نَفِي حَجْدِيمِ وَفِعْلٍ مَضَارِعِ  
 مَعْرُوفٍ كَلَمْ يَنْصُرُ يَارِي كَرْدَهُ نَشْدَانٍ يَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ كَازْنِشْتَه صَيْغَةً وَاحِدَةً كَرَفَائِبَ بَحْثِ نَفِي حَجْدِيمِ وَفِعْلٍ  
 مَضَارِعِ مَجْهُولٍ لَا تَنْصُرُ يَارِي يَمِيزُهَا نَحْوًا يَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ يَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ حَالٌ بِأَسْتِقْبَالِ  
 صَيْغَةٍ وَاحِدَةٍ مَوْثِقِ غَائِبِ بَحْثِ نَفِي فِعْلٍ مَضَارِعِ مَعْرُوفٍ لَا تَنْصُرُ يَارِي كَرْدَهُ نَشْدَانَهُ نَحْوًا  
 شَدِيدًا يَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ حَالٌ بِأَسْتِقْبَالِ صَيْغَةٍ وَاحِدَةٍ كَرَفَائِبَ بَحْثِ نَفِي فِعْلٍ مَضَارِعِ مَجْهُولٍ حَارِفٍ كَبِيرٍ  
 فِعْلٍ نَفِي مَوْكِدٍ مَعْلُومٍ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ وَاللَّذِي تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ  
 تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ وَاللَّذِي تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ  
 يَارِي نَحْوًا يَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ بِأَسْتِقْبَالِ صَيْغَةٍ وَاحِدَةٍ كَرَفَائِبَ بَحْثِ نَفِي تَأْكِيدِ بَلْنِ وَفِعْلٍ مَسْتَقْبَلِ مَعْرُوفٍ  
 لَنْ أَنْصُرَ هِرْكَزِ يَارِي نَحْوًا يَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ بِأَسْتِقْبَالِ صَيْغَةٍ وَاحِدَةٍ كَرَفَائِبَ بَحْثِ نَفِي تَأْكِيدِ بَلْنِ  
 وَفِعْلٍ مَسْتَقْبَلِ مَعْرُوفٍ حَارِفٍ كَبِيرٍ فِعْلٍ نَفِي مَوْكِدٍ مَجْهُولٍ أَرْبَابِ فَعَلٍ يَفْعَلُ  
 لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ وَاللَّذِي تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ وَاللَّذِي تَنْصُرُ لَنْ  
 تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ  
 نَحْوًا يَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ بِأَسْتِقْبَالِ صَيْغَةٍ جَمْعٍ مَوْثِقِ حَاضِرِ بَحْثِ نَفِي تَأْكِيدِ بَلْنِ وَفِعْلٍ مَسْتَقْبَلِ  
 مَجْهُولٍ لَنْ تَنْصُرَ هِرْكَزِ يَارِي كَرْدَهُ نَحْوًا يَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ بِأَسْتِقْبَالِ صَيْغَةٍ جَمْعٍ مَوْثِقِ حَاضِرِ بَحْثِ نَفِي تَأْكِيدِ بَلْنِ وَفِعْلٍ مَسْتَقْبَلِ  
 مَجْهُولٍ صَيْغَةٍ ثَنِيَّةٍ وَجَمْعِ حَكَائِ نَفْسٍ مَشْكَلِ بَحْثِ نَفِي تَأْكِيدِ بَلْنِ وَفِعْلٍ مَسْتَقْبَلِ مَجْهُولٍ - حَارِفٍ  
 كَبِيرٍ أَمْرًا حَاضِرًا مَعْلُومًا أَنْصُرَ أَنْصُرَ أَنْصُرَ وَأَنْصُرِي أَنْصُرِي أَنْصُرِي أَنْصُرِي  
 أَنْصُرُ يَارِي بَلْنِ تَوَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ بِأَسْتِقْبَالِ صَيْغَةٍ وَاحِدَةٍ كَرَفَائِبَ بَحْثِ نَفِي حَاضِرِ مَعْرُوفٍ أَنْصُرُ يَارِي  
 يَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ بِأَسْتِقْبَالِ صَيْغَةٍ جَمْعٍ مَوْثِقِ حَاضِرِ بَحْثِ نَفِي حَاضِرِ مَعْرُوفٍ -  
 بَانُونَ تَأْكِيدِ ثَقِيلِهِ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَنْصُرُ  
 أَلَيْتَ يَارِي بَلْنِ تَوَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ بِأَسْتِقْبَالِ صَيْغَةٍ وَاحِدَةٍ كَرَفَائِبَ بَحْثِ نَفِي حَاضِرِ مَعْرُوفٍ بَانُونَ تَأْكِيدِ ثَقِيلِهِ -  
 بَانُونَ تَأْكِيدِ خَفِيفِهِ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَنْصُرُ أَلَيْتَ يَارِي بَلْنِ تَوَكْمُرُ دَرَزْمَانَهُ  
 بِأَسْتِقْبَالِ صَيْغَةٍ وَاحِدَةٍ مَوْثِقِ حَاضِرِ بَحْثِ نَفِي حَاضِرِ مَعْرُوفٍ بَانُونَ تَأْكِيدِ خَفِيفِهِ -  
 حَارِفٍ كَبِيرٍ أَمْرًا حَاضِرًا مَجْهُولًا أَرْبَابِ فَعَلٍ يَفْعَلُ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ

لِتَنْصُرِي لِنَصْرِ التُّحَارِنِ لِنَصْرٍ - باید که یاری کرده شوی تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه  
واحد مذکر حاضر بخت امر حاضر مجهول بانون تاکید ثقیله لِنَصْرَتِ لِنَصْرَانِ لِنَصْرَتِ  
لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ البتہ باید که یاری کرده شوی تو یک مرد در زمانه  
استقبال صیغه واحد مذکر بخت امر حاضر مجهول بانون ثقیله - بانون تاکید خفیفه  
لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ - صرف کبیر فعل مرغائب معلوم لِنَصْرُ  
لِنَصْرِ النِّصَارِ وَالنِّصَارِ لِنَصْرِ النِّصَارِ لَا نَصْرُ لِنَصْرٍ - باید که یاری بکنند آن  
یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بخت فعل امر  
لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ  
لِنَصْرَتِ البتہ باید که یاری بکنند آن یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بخت فعل امر  
غائب معروف بانون تاکید ثقیله صرف کبیر بانون تاکید خفیفه لِنَصْرَتِ  
لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لَا نَصْرُ لِنَصْرَتِ صرف کبیر فعل امر غائب مجهول از  
باب فَعَلَ يَفْعُلُ لِنِصَارِ لِنِصَارِ وَالتَّنْصُرِ لِنِصَارِ لِنِصَارِ لَا نَصْرُ لِنِصَارِ  
لِنِصَارِ باید که یاری کرده شود آن یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بخت امر غائب  
مجهول بانون تاکید ثقیله لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ  
لِنِصَارَتِ لَا نَصْرُ لِنِصَارَتِ البتہ باید که یاری کرده شود آن یکمرد در زمانه استقبال  
صیغه واحد مذکر غائب بخت امر غائب مجهول بانون ثقیله صرف کبیر بانون تاکید  
خفیفه لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لَا نَصْرُ لِنِصَارَتِ صرف کبیر  
فعل حاضر معلوم از باب فَعَلَ يَفْعُلُ لَا تَنْصُرُ لَا تَنْصُرُ وَلَا تَنْصُرُ  
لَا تَنْصُرُ لَا تَنْصُرُ لَا تَنْصُرُ یاری کن تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر  
بخت نهی حاضر معروف بانون تاکید ثقیله لَا تَنْصُرَتِ لَا تَنْصُرَتِ لَا تَنْصُرَتِ  
لَا تَنْصُرَتِ لَا تَنْصُرَتِ لَا تَنْصُرَتِ یاری بکنند شما همه مردان زمانه استقبال  
صیغه جمع مذکر حاضر بخت نهی حاضر معروف بانون ثقیله بانون تاکید خفیفه  
لَا تَنْصُرَتِ لَا تَنْصُرَتِ لَا تَنْصُرَتِ



صيغة واحد مذكر غائب بحث اثبات فعل ماضى مجهول -

صرف كبر فعل ماضى منفى معروف واز باب فَعَلَ يَفْعَلُ مَا عَلِمَ مَا عَلِمُوا الْحَمْدُ  
ماضى منفى مجهول مَا عَلِمَ مَا عَلِمُوا الْحَمْدُ مَا عَلِمَ نَدَانَتْ أَنْ يَكْرَهُ  
در زمانه گذشته صيغة واحد مذكر غائب بحث نفي فعل ماضى مجهول -

صرف كبر فعل مضارع معروف صيغة ثلاثى مجرد از باب فَعَلَ يَفْعَلُ يَعْلَمُ  
يَعْلَمَانِ يَعْلَمُونَ تَعْلَمُ تَعْلَمَانِ تَعْلَمُونَ تَعْلَمَانِ تَعْلَمَانِ تَعْلَمَانِ تَعْلَمَانِ  
يَعْلَمُ يَعْلَمُ ميدانند يا خواهد دانست آن يك مرد در زمانه حال يا استقبال صيغة واحد مذكر غائب  
اثبات فعل مضارع معروف فعل مضارع مجهول - يَعْلَمُ يَعْلَمَانِ يَعْلَمُونَ  
تَعْلَمُ تَعْلَمَانِ يَتَعْلَمُونَ تَعْلَمَانِ تَعْلَمَانِ تَعْلَمَانِ تَعْلَمَانِ  
دانسته ميشود يا دانسته خواهد شد آن يك مرد در زمانه حال يا استقبال صيغة واحد مذكر غائب  
بحث اثبات فعل مضارع مجهول -

صرف كبر اسم فاعل از باب فَعَلَ يَفْعَلُ عَالِمٌ عَالِمَانِ عَالِمُونَ عَلِمَ عَلِمْتَانِ عَالِمَاتٌ عَوَالِمٌ  
عَالِمٌ عَالِمَانِ عَلِمَ عَلِمْتَانِ عَوَالِمٌ عَوَالِمٌ عَوَالِمٌ عَوَالِمٌ عَوَالِمٌ عَوَالِمٌ  
عَوَالِمٌ عَوَالِمٌ ميدانند يا خواهد دانست آن يك مرد در زمانه حال يا استقبال صيغة واحد  
مذكر اسم فاعل وَعَالِمَةٌ وَعَالِمَةٌ وَعَالِمَةٌ وَعَالِمَةٌ وَعَالِمَةٌ وَعَالِمَةٌ وَعَالِمَةٌ  
وَعَالِمَةٌ وَعَالِمَةٌ همه صيغها جمع تكسیر انداى ميدانند يا خواهند دانست همه مردان وَعَوَالِمٌ  
تصغير عالم است اى اندك انده يكر و عَوَالِمٌ وَعَالِمَةٌ جمع تكسیر عالمه وَعَوَالِمَةٌ تصغير  
اسم مفعول مَعْلُومٌ مَعْلُومَانِ مَعْلُومُونَ مَعْلُومَةٌ مَعْلُومَاتٌ مَعَالِمٌ  
مَعَالِمٌ وَمَعَالِمَةٌ مَعْلُومٌ دانسته ميشود يا دانسته خواهد شد آن يك مرد در زمانه حال يا  
استقبال صيغة واحد مذكر اسم مفعول مَعَالِمٌ دانسته ميشود يا دانسته خواهند شد در زمانه  
حال يا استقبال صيغة جمع مكسر اسم مفعول مذكر يا مؤنث وَمَعَالِمٌ وَمَعَالِمَةٌ  
وَمَعَالِمَةٌ تصغير معلومه است

صرف كبر فعل جحد معلوم از باب فَعَلَ يَفْعَلُ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلُوا



البته بداند شامه نان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث حاضر بحث امر حاضر معروف بانون  
 ثقیله علمنا و در اصل علمن. و چون نون ثقیله بدو متصل شد اجتماع سه نونات شد و  
 اجتماع سه نونات را در کلام عرب مستکرمه پیدا شدند بنا بر آن الف فاصل در میان نون ثقیله  
 و نون جمع در آوردند تا اجتماع سه نونات نشود و برای مشابهت بنون تثبیه نون ثقیله را  
 کسره دارند علمنا شد.

بانون تاکید خفیفه اعلمن اعلمن اعلمن البته بدان تو یکم و در  
 زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر معروف بانون تاکید خفیفه.

حرف کبیر امر حاضر مجهول لتعلم لتعلم لتعلمو لتعلم لتعلم لتعلمن  
 بانون تاکید ثقیله لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم  
 بانون تاکید خفیفه لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم

صرف کبیر امر غائب معلوم از باب فعل یفعل لیعلم لیعلم لیعلمو  
 لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم

بانون تاکید ثقیله لیعلم لیعلم لیعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم  
 لا علم لتعلم لتعلم بانون تاکید خفیفه لیعلم لیعلم لیعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم

صرف کبیر امر غائب مجهول از باب فعل یفعل لیعلم لیعلم لیعلمو لتعلم  
 لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم

بانون تاکید ثقیله لیعلم لیعلم لیعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم  
 لا علم لتعلم لتعلم بانون تاکید خفیفه لیعلم لیعلم لیعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم

صرف کبیر امر حاضر معلوم از باب فعل یفعل لا تعلم لا تعلم لا تعلمو لا  
 تعلمی لا تعلمی لا تعلمی

بانون تاکید ثقیله لا تعلم لا تعلم لا تعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم  
 بانون تاکید خفیفه لا تعلم لا تعلم لا تعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم لتعلم

صرف کبیر امر مجهول از باب فعل یفعل لا تعلم لا تعلم لا تعلمو لا تعلمی لا تعلمی لا تعلمی



لَا تَعْلَمَنَّ بِأَنْوَاعٍ تَقِيلُهُ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ  
لَا تَعْلَمَنَّ بِأَنْوَاعٍ خَفِيفَةٍ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ

صرف کبیر فعل مخفی غائب معلوم از باب فَعَلَ يَفْعَلُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ  
لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ  
لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ

صرف کبیر فعل مخفی غائب مجهول از باب فَعَلَ يَفْعَلُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ  
لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ  
لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ

مجرد ذکر یافته اکنون ابواب فرعی مذکور می شوند

### باب چهارم

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ يَفْعَلُ بِقِيَمِ الْعَرَبِيِّ فِيهَا الْمَنْعُ بازداشتن  
مَنْعٌ مَيْعٌ مَعَانٍ وَمَنْعٌ مَيْعٌ مَعَانٍ وَمَنْعٌ مَيْعٌ مَعَانٍ وَمَنْعٌ مَيْعٌ مَعَانٍ وَمَنْعٌ مَيْعٌ مَعَانٍ  
لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ  
الظرف منه مَنْعٌ مَعَانٍ مَعَانٍ وَمَنْعٌ مَعَانٍ مَعَانٍ وَمَنْعٌ مَعَانٍ مَعَانٍ وَمَنْعٌ مَعَانٍ مَعَانٍ  
وَمَنْعٌ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ وَمَنْعٌ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ وَمَنْعٌ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ  
وَأَمْنٌ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ

صرف کبیر فعل ماضی معروف از باب فَعَلَ يَفْعَلُ مَنْعٌ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ  
مَنْعٌ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ  
صرف کبیر فعل ماضی مجهول از باب فَعَلَ يَفْعَلُ مَنْعٌ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ  
مَنْعٌ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ مَعَانٍ  
از برای مفعول بنا کنند و ماضی ثلاثی مجرد فاء فعل را ضم کنند و معین فعل را کسر دهند چون

مِنَعٌ مِّنْعًا مِّنْعُوا الخ ودر ماورای ثلاثی مجرد هر حرفی که متحرک باشد اورا ضمیه داده شود  
سوائے ما قبل آخر و ما قبل آخر اکسره و حروف ساکن بدستور گذشته شود چون تَفْعَلُ  
وَتَفْعُلُ وَاُفْعِلُ وَاُفْعِلُ وَاُسْتَفْعِلُ وَغَيْرَها -

صرف کبیر فعل مضارع معلوم از باب کَعَلُ یَفْعُلُ یَمْنَعُ یَمْنَعَانِ  
یَمْنَعُونَ مَنَعٌ مَنَعَانِ یَمْنَعُونَ مَنَعَانِ مَنَعُونَ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ  
مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ

صرف کبیر فعل مضارع مجهول یَمْنَعُ یَمْنَعَانِ یَمْنَعُونَ مَنَعٌ مَنَعَانِ  
یَمْنَعُونَ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ

اسم فاعل مَانِعٌ مَانِعَانِ مَانِعُونَ مَانِعَةٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَاتٌ  
مَانِعَاتٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَاتٌ  
اسم مفعول مَمْنُوعٌ مَمْنُوعَانِ مَمْنُوعُونَ مَمْنُوعَةٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَاتٌ  
مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَاتٌ

صرف کبیر فعل ماضی منفی معروف از باب یَفْعَلُ مَانَعٌ مَانَعَانِ مَانَعُوا  
الخ ماضی منفی مجهول مَانَعٌ مَانَعَانِ مَانَعُوا الخ -

صرف کبیر فعل نفی جحد معلوم لَمْ یَمْنَعْ لَمْ یَمْنَعَا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا  
لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا

صرف کبیر فعل نفی جحد مجهول لَمْ یَمْنَعْ لَمْ یَمْنَعَا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا  
لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا

صرف کبیر فعل مضارع نفی معلوم لَا یَمْنَعُ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ  
لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعَانِ

صرف کبیر فعل مضارع نفی مجهول لَا یَمْنَعُ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ  
لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعَانِ

صرف کبیر فعل نفی مؤکد معروف بالزنا صبه از باب فعل یفعل لن تمنع  
 لن تمنعان تمنعوا لن تمنع لن تمنعان تمنعوا لن تمنعوا  
 لن تمنع لن تمنعان تمنعوا لن تمنع لن تمنعان تمنعوا لن تمنعوا  
 لن تمنع لن تمنعان تمنعوا لن تمنع لن تمنعان تمنعوا  
 لن تمنع لن تمنعان تمنعوا لن تمنع لن تمنعان تمنعوا  
 لن تمنع لن تمنعان تمنعوا لن تمنع لن تمنعان تمنعوا

صرف کبیر امر حاضر معروف از باب فعل یفعل امنع امنعوا امنع امنعوا  
 بانون تاکید ثقیله - امنعن امنعان امنعن امنعان  
 بانون تاکید خفیفه - امنعن امنعان امنعن امنعان  
 امر حاضر مجهول - لئمنع لئمنعان لئمنعوا لئمنعوا  
 بانون تاکید ثقیله - لئمنعن لئمنعان لئمنعن لئمنعان  
 بانون تاکید خفیفه - لئمنعن لئمنعان لئمنعن لئمنعان

لئمنع باید که باز داشته شوی تو یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث اثبات فعل امر حاضر  
 مجهول لئمنع باید که البته باز داشته شوی تو یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث اثبات  
 فعل امر حاضر مجهول بانون ثقیله و همین طریق بانون تاکید خفیفه را قیاس باید کرد.

صرف کبیر امر غائب معلوم از باب فعل یفعل لئمنع لئمنعان لئمنعوا لئمنعوا  
 لئمنع لئمنع لئمنع باید که باز وارد آن یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات  
 فعل امر غائب معروف بانون تاکید ثقیله لئمنعن لئمنعان لئمنعن لئمنعان  
 لئمنعان لئمنعان لئمنعان لئمنعان باید که بر آئینه باز وارد آن یکم و در زمانه استقبال  
 صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل امر غائب معروف بانون تاکید خفیفه  
 لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن  
 صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل امر غائب معروف بانون خفیفه.

صرف کبیر امر غائب مجهول از باب فعل یفعل لئمنع لئمنعان لئمنعوا لئمنعوا  
 لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن لئمنعن  
 باید که باز داشته شود آن یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر

غائب بحث اثبات فعل امر غائب مجهول -

بانون تأكيد ثقيله لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن  
بانون تأكيد خفيفه لا تمنع لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعن -

صرف كبير في حاضر معلوم لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن  
لا تمنع بانون تأكيد ثقيله لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن

بانون تأكيد ثقيله لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن  
بانون تأكيد خفيفه لا تمنع لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعن -

صرف كبير في حاضر مجهول لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن  
بانون تأكيد ثقيله لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن

بانون تأكيد خفيفه لا تمنع لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعن -

صرف كبير في غائب معلوم لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن  
لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن

لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن بانون تأكيد خفيفه لا تمنع لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن  
لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن -

صرف كبير في غائب مجهول لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن  
لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن بانون تأكيد ثقيله لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن

لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان بانون تأكيد خفيفه  
لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان -

### باب پنجم

صرف صغير فعل ثلاثي مجرد ارباب فعمل يفعل بكسر العين فهما  
الحسب والحساب والحسان شمرون لكان برون حسب يحسب حسابا و  
حسابا وحسانا فهو حاسب وحسب يحسب حسابا وحسابا  
فذلك محسوب كم يحسب لا يحسب لا يحسب لئن يحسب لرحيب



حُسِبَ حُسِبَتْ حُسِبْتُمَا حُسِبْتُمَا حُسِبْتُمَا حُسِبْتُمَا حُسِبْتُمَا حُسِبْتُمَا  
 فعل مضارع معلوم يُحْسِبُ يُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ تُحْسِبُونَ  
 تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ تُحْسِبُونَ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ تُحْسِبُونَ أُحْسِبُ أُحْسِبُ  
 فعل مضارع مجهول يُحْسِبُ يُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ تُحْسِبُونَ  
 تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ تُحْسِبُونَ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ تُحْسِبُونَ أُحْسِبُ أُحْسِبُ  
 اسم فاعل حَاسِبٌ حَاسِبَانِ حَاسِبُونَ حَسِبَةٌ حَسِبَاتٌ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ  
 حَسِبَاءٌ حَسِبَانِ حَسَابٌ حَسَابٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ  
 حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ  
 كُنْتُ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ  
 اسم مفعول حُسِبَ حُسِبَ حُسِبَ حُسِبَ حُسِبَ حُسِبَ حُسِبَ حُسِبَ حُسِبَ حُسِبَ  
 حَاسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ  
 حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ حَسِبٌ  
 فعل جحد معلوم لَمْ يُحْسِبْ لَمْ يُحْسِبَا لَمْ يُحْسِبُوا لَمْ يُحْسِبُوا لَمْ يُحْسِبُوا لَمْ يُحْسِبُوا  
 لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبُوا  
 فعل جحد مجهول لَمْ يُحْسِبْ لَمْ يُحْسِبَا لَمْ يُحْسِبُوا لَمْ يُحْسِبُوا لَمْ يُحْسِبُوا لَمْ يُحْسِبُوا  
 يُحْسِبَانِ لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبُوا  
 أُحْسِبُ لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبُوا

فعل نفي مضارع معروف لَا يُحْسِبُ لَا يُحْسِبَانِ لَا يُحْسِبُونَ لَا يُحْسِبُونَ  
 لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُونَ  
 لَا تُحْسِبَانِ لَا أُحْسِبُ لَا أُحْسِبُ نفي مجهول لَا يُحْسِبُ لَا يُحْسِبَانِ لَا  
 يُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ لَا تُحْسِبَانِ لَا يُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ لَا تُحْسِبَانِ  
 لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبَانِ لَا أُحْسِبُ لَا أُحْسِبُ نفي  
 نفي موكد معروف بالزنا صبه لَنْ يُحْسِبَ لَنْ يُحْسِبَا لَنْ يُحْسِبُوا لَنْ يُحْسِبُوا

لَنْ تُحْسِبَا لَنْ يُحْسِبَنَّ لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبُوا  
 لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَ - نفى مؤكد مجهول بالن ناصبه لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَا  
 لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبُوا  
 لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبَنَّ لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَا

امر حاضر معلوم - اِحْسِبْ اِحْسِبَا اِحْسِبُوا اِحْسِبُوا اِحْسِبُوا اِحْسِبُوا  
 بانون تاكيد ثقيله اِحْسِبْ اِحْسِبَا اِحْسِبُوا اِحْسِبُوا اِحْسِبُوا اِحْسِبُوا  
 بانون تاكيد خفيفه اِحْسِبَنَّ اِحْسِبَنَّ اِحْسِبَنَّ

فعل امر حاضر مجهول لَتُحْسِبْ لَتُحْسِبَا لَتُحْسِبُوا لَتُحْسِبُوا لَتُحْسِبُوا  
 بانون تاكيد ثقيله لَتُحْسِبَنَّ لَتُحْسِبَنَّ لَتُحْسِبَنَّ لَتُحْسِبَنَّ لَتُحْسِبَنَّ  
 بانون تاكيد خفيفه لَتُحْسِبَنَّ لَتُحْسِبَنَّ لَتُحْسِبَنَّ

امر غائب معلوم لِيُحْسِبْ لِيُحْسِبَا لِيُحْسِبُوا لِيُحْسِبُوا لِيُحْسِبُوا  
 لا اِحْسِبْ لا اِحْسِبْ

بانون تاكيد ثقيله لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ  
 لِيُحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ

بانون تاكيد خفيفه لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ  
 امر غائب مجهول لِيُحْسِبْ لِيُحْسِبَا لِيُحْسِبُوا لِيُحْسِبُوا لِيُحْسِبُوا  
 لا اِحْسِبْ لا اِحْسِبْ

بانون تاكيد ثقيله لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ  
 لِيُحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ

بانون تاكيد خفيفه لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ  
 فني حاضر معلوم لا اِحْسِبْ لا اِحْسِبَا لا اِحْسِبُوا لا اِحْسِبُوا لا اِحْسِبُوا  
 بانون تاكيد ثقيله لا اِحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ  
 لا اِحْسِبَنَّ بانون تاكيد خفيفه لا اِحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ

هي حاضر مجهول لا تحسب لا تحسبا لا تحسبو ولا تحسبا لا تحسبن  
 بانون تأكيد ثقيله لا تحسبن لا تحسبان لا تحسبن لا تحسبان  
 لا تحسبن بانون تأكيد خفيفه لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن -

هي غائب معلوم لا يحسب لا يحسبا لا يحسبو ولا يحسبا لا يحسبن  
 لا يحسب بانون تأكيد ثقيله لا يحسبن لا يحسبان لا يحسبن لا تحسبان  
 لا يحسبن لا تحسبن بانون تأكيد خفيفه لا يحسبن لا يحسبن لا يحسبن  
 لا تحسبن لا تحسبن -

هي غائب مجهول لا يحسب لا يحسبا لا يحسبو ولا يحسبا لا يحسبن  
 لا تحسب لا تحسب بانون تأكيد ثقيله لا يحسبن لا يحسبان لا يحسبن لا  
 تحسبن لا تحسبان لا يحسبن لا تحسبن بانون تأكيد خفيفه  
 لا يحسبن لا يحسبان لا تحسبن لا تحسبن -

### باب ششم

صرف صغير صحیح ثلاثی مجرد از باب فعل یضیم العین فیہما  
 الشرف والشرافة بزرگ شدن شرف شرف شرف شرف شرافة فهو شرف وشرف  
 به شرف به شرفا وشرافة فذالك مشروف به لم يشرف لم يشرف به لا يشرف  
 لا يشرف به لن يشرف لن يشرف به الامر منه اشرف ليشرف بك ليشرف  
 ليشرف به والنهي عنه لا تشرف لا تشرف بك لا يشرف لا يشرف به الظروف  
 منه مشرف مشرفان مشارف ومشير ومشير ومشير ومشير ومشير  
 مشرفان مشرف ومشير مشرفه مشرفان مشارف ومشير ومشير مشرفان  
 مشرفان مشرف ومشير مشرفه اشرف اشرف اشرف اشرف اشرف اشرف  
 اشرفان اشرفون اشرف واشرف والمؤنث منه شرف في شرفيان شرفيات  
 شرف شرفي بدان اعطاك الله علما نافعاً که این باب لازم است و در لازم مجهول و  
 مفعول نیاید زیرا که لازم است که از فاعل تجاوز نکند و مفعول نرسد اگر خواهند که فعل لازم



را متعدی سازند گاهی مجرور عند التحدیه بافعال و گاهی بباب تفضیل میسرند چنانکه گویند اذْهَبْتَ  
 زَيْبًا وَفَرِحْتُ وَاین قیاسی نیست بلکه مقصود بر سماع ال زبان است و آنچه اهل قیاسی در طریقه تعدیه  
 است همین تعدیه فعل لازم بحرف جر است چنانچه در صرف صغیر اشارت بان رفته و نیز باید دانست که  
 چون فعل لازم را متعدی بحرف جر کرده مجهول سازند فعل در همه حال مفرد دارند و ضمائر مجروره موافق  
 مفعول مالم یسیمی فاعله مذکر و مؤنث و مفرد و تشبیه و جمع و حاضر و غائب و متکلم آرند چنانچه  
 گویند شَرَّفْتُ بِهِ شَرَفًا بِهَا شَرَّفْتُ بِهِمْ شَرَفًا بِمَا شَرَّفْتُ بِهِنَّ شَرَفًا بِكَ  
 شَرَفًا بِكُمَا شَرَّفْتُ بِكُمَا شَرَّفْتُ بِكُنَّ شَرَفًا بِنَا وَمَصْدَرُ  
 این باب شَرَّفْتُ بِرُوزِنِ فَعْلٌ وَشَرَّافَةٌ بِرُوزِنِ فَعَالَةٌ می آید و تصغیر مصدر معروف  
 شَرِيفٌ و مجهول شَوِيفٌ بیاید.

**صرف کبیر فعل ماضی معلوم مجرور** از باب فَعْلٌ يَفْعُلُ شَرَّفْتُ شَرَفًا شَرَّفُوا  
 شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَّفْتُ شَرَفًا شَرَّفْتُمْ شَرَفًا شَرَّفْتُمْ شَرَفًا شَرَفْتُمْ شَرَفًا شَرَفْتُمْ شَرَفًا  
 صرف کبیر فعل ماضی مجهول شَرَّفْتُ بِهِ شَرَفًا بِهَا شَرَّفْتُ بِهِمْ شَرَفًا بِمَا  
 شَرَّفْتُ بِهِنَّ شَرَفًا بِكُمَا شَرَّفْتُ بِكُمَا شَرَّفْتُ بِكُنَّ شَرَفًا بِنَا  
 شَرَّفْتُ بِنَا شَرَّفْتُ بزرگ شدن یکم در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث  
 اثبات فعل ماضی معروف شَرَّفْتُ بِهِ بزرگ کرده شدن یکم در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب  
**صرف کبیر فعل مضارع معلوم** يَشْرِفُ يَشْرِفَانِ يَشْرِفُونَ يَشْرِفُ يَشْرِفَانِ يَشْرِفُونَ  
 يَشْرِفُونَ يَشْرِفُونَ يَشْرِفَانِ يَشْرِفُونَ يَشْرِفُونَ يَشْرِفُونَ يَشْرِفُونَ  
 بزرگ میشود یا بزرگ خواهد شد آن یکم در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر  
 غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف و طریق اخذش سابقا گذشت.

**مضارع مجهول** - يَشْرَفُ يَشْرَفَانِ يَشْرَفُونَ  
**صرف کبیر اسام فاعل** از باب فَعْلٌ يَفْعُلُ شَرِيفٌ شَرِيفَانِ شَرِيفُونَ شَرِيفَةٌ  
 شَرِيفَةٌ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ شَرِيفَةٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَةٌ  
 شَرِيفَتَانِ شَرِيفَتَانِ شَرِيفَتَانِ شَرِيفَتَانِ شَرِيفَتَانِ شَرِيفَتَانِ شَرِيفَتَانِ  
 بدانکه شَرِيفٌ صیغه صفت مشبه است و

صفت مشبه لفظی را گویند که دلالت کند بر چیزی که در وصف ثابت باشد نه حادث چون گوئیم ای  
 شخصیکه در وصف کم شد بخلاف اسم فاعل که دلالت کند بر چیزی که در وصف حادث شده  
 باشد چون ضارب یعنی کسیکه در وصف زدن حادث شده و اوزان صفت مشبه از ثلاثی مجرد  
 غالباً برین اوزان می آید فعل فعل چون صعب صغر صلب و فعل فعل چون حسن  
 خشن ندس و فعل فعل فعل چون ریم حطم یلز جنب و افعال چون احمر و  
 فاعل چون کابیر و فاعیل چون جید و فعال فعال چون جبان هجان شیاع و  
 فعال فعال چون وضاع و کتار و فاعیل چون شریف و فعول چون ذلول و فعل فعل  
 فعلی چون عطش و حبل و حیدی و فعلان فعلان چون عطشان و عریان و  
 فعلان چون جولان و فعلاء و فعلاء و شعراء و عشراء و شریف از شرف بنا

کردند حرف مضارع را که یاد است حذف ساختند و فاعله را فتح دادند و ضممه را قبل آخر را بکسر  
 بدل نمودند و سوم جایا ساکنه بر اوزان فاعیل در آوردند و آخر را منون بنون ممکن کردند و از  
 شرفاء تا شروف و ده صیغه اوزان جمع تکسیر اند و شریف تصغیر شریف و  
 شریفه تصغیر شریفه است و معانی همه صیغها پر روشن اند.

اسم مفعول مشروف به مشرفون بهما مشرفین بهم مشرفون بهما مشرفون بهما  
 مشرفون بهین فعل جحد معلوم از باب فعل لعل لم یشارف لم یشارف لم یشارفوا  
 لم یشارف لم یشارفوا لم یشارفوا لم یشارفوا لم یشارفوا لم یشارفوا  
 لم یشارف لم یشارف فعل جحد مجهول لم یشارف به لم یشارف بهما لم یشارف بهم  
 لم یشارف بهما لم یشارف بهما لم یشارف بهین الخ فعل مضارع نفی معلوم لا یشارف  
 لا یشارفان لا یشارفون الخ فعل مضارع نفی مجهول لا یشارف به لا یشارف بهما  
 لا یشارف بهم لا یشارف بهما لا یشارف بهین الخ نفی معلوم لزیشارف لزیشارفوا  
 لزیشارفوا لزیشارفوا لزیشارفوا لزیشارفوا لزیشارفوا لزیشارفوا  
 یشارف بهما لن یشارف بهم لن یشارف بهما لن یشارف بهین  
 امر حاضر معروف یشارفوا لزیشارفوا لزیشارفوا لزیشارفوا لزیشارفوا لزیشارفوا

اَشْرُوفٌ اَزْ تَشْرُوفٍ بِنَاكِرٍ شَدَّ عَلَامَتِ مَضَاجِعِ كَمَا اسْتَحْتَدَتْ حَذْفَ كِرْدٍ بَعْدَهُ فَاكَلَمَهُ رَا  
 سَاكِنٌ يَأْتِي مُتَدَمِّينَ كَلِمَةً مَضْمُومَةً بِهَزَةٍ وَصَلِ مَضْمُومٌ وَرَاوَلَشْ دِرَاوَرْدٌ آخِرُ رَا سَاكِنٌ كِرْدٌ اَشْرُوفٌ  
 شَدَّ يَعْزِي بِيَرْزُكَ شُودُ تَوِيكِرُ وَرِزْمَانَا اسْتِقْبَالِ صِيغَةً وَاحِدَةً كَمَا حَاضِرٌ بِحَثِّ امْرِغَابِ مَعْرُوفٍ -  
 بِاَنُونِ تَاكِيدِ ثَقِيْلَةٍ اَشْرُوفٍ اَشْرُوفَانِ اَشْرُوفَانِ اَشْرُوفَانِ اَشْرُوفَانِ اَشْرُوفَانِ  
 بِاَنُونِ تَاكِيدِ خَفِيْفَةٍ اَشْرُوفٍ اَشْرُوفَانِ اَشْرُوفَانِ اَشْرُوفَانِ اَشْرُوفَانِ -

اَمْرٌ حَاضِرٌ مَجْهُولٌ لِشُرُوفٍ بِكَ لِشُرُوفٍ بِكَمَا لِشُرُوفٍ بِكُمْ لِشُرُوفٍ بِكَ  
 لِشُرُوفٍ بِكَمَا لِشُرُوفٍ بِكُمْ اَمْرٌ غَائِبٌ مَعْلُومٌ لِشُرُوفٍ لِشُرُوفَانِ  
 لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ  
 بِاَنُونِ تَاكِيدِ ثَقِيْلَةٍ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ -  
 بِاَنُونِ تَاكِيدِ خَفِيْفَةٍ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ -  
 اَمْرٌ غَائِبٌ مَجْهُولٌ لِشُرُوفٍ بِه لِشُرُوفٍ بِهَمَا لِشُرُوفٍ بِهَمَا -

كَمَا حَاضِرٌ مَعْرُوفٌ لِشُرُوفٍ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ  
 بِاَنُونِ تَاكِيدِ ثَقِيْلَةٍ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ  
 لِشُرُوفَانِ - بِاَنُونِ تَاكِيدِ خَفِيْفَةٍ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ -  
 كَمَا حَاضِرٌ مَجْهُولٌ لِشُرُوفٍ بِكَ لِشُرُوفٍ بِكَمَا لِشُرُوفٍ بِكُمْ اَمْرٌ -  
 كَمَا غَائِبٌ مَعْلُومٌ لِشُرُوفٍ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ -  
 بِاَنُونِ تَاكِيدِ ثَقِيْلَةٍ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ -

بِاَنُونِ تَاكِيدِ خَفِيْفَةٍ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ لِشُرُوفَانِ  
 كَمَا غَائِبٌ مَجْهُولٌ لِشُرُوفٍ بِه لِشُرُوفٍ بِهَمَا لِشُرُوفٍ بِهَمَا -  
 بِاَنُونِ تَاكِيدِ ثَقِيْلَةٍ وَخَفِيْفَةٍ لِشُرُوفَانِ وَكَوَلِشُرُوفَانِ بِدَانِكَ فَعَلٌ صَحِيحٌ ثَلَاثِي  
 مَزِيْدٌ فِيهِ غَيْرُ طَرِقٍ رَاوَرْدٌ بِاَبِ آيَةِ وَنَزْدٌ لِبَعْضِ ثَلَاثِي مَزِيْدٌ رَاوَرْدٌ بِاَبِ آيَةِ وَنَزْدٌ لِبَعْضِ ثَلَاثِي  
 اِنْجِيَالِ وَاقْتَوَالِ چنانکه صاحب صراح وغيره ذکر کرده اند و مزید فیہ از اگر بنید که در  
 حرف زاید باشد چنانچه سابقاً گذشت -

## باب اول ثلاثی مزید فیہ

صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ از باب افعال چون الأكرام تعظیم کردن و بخشیدن

و بزرگی دادن اكرم بکرم اكراما فمومکرم و اكرم بکرم اكراما فمومکرم اكرم بکرم

لا بکرم لا بکرم لکن بکرم لا بکرم لکن بکرم لا بکرم والنهی عند لا بکرم

لا بکرم لا بکرم الا بکرم القومند مکرم مکرمات انما بدانکه صیغها صرف از غیر

ثلاثی مجرد از هر باب که باشد بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و اسم آله و اهل بیت تقضیل از غیر ثلاثی

مجرد و مطلقا نمی آید اگر دانه معنی آله منظور باشد لفظ مابه بر لفظ مصدر میفرزیند مثلا چون خواهند

که از باب اجتناب صیغه آله آرند صایه الاجتناب گویند و اگر او را معنی اسم تفسیل مقصود باشد

لفظ آشد بر مصدر منسوب یاده کنند چون آشد اجتنابا و ثلاثی مجرد که در ولون و عیب باشد

اسم تفسیل از آن نیز بیاید و آنجا همین ضابط عمل در آمد کنند و گویند آشد صفر و آشد

صفا چنانچه در کتب این فن مفصلا مسطور است در ماضی این باب یک حرف زایده است

صرف کبیر فعل ماضی معلوم از باب افعال اكرم اكرما اكرموا اكرمتم اكرمتم

اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم

یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحت اثبات فعل ماضی معروف

صرف کبیر فعل ماضی مجهول اكرم اكرما اكرموا اكرمتم اكرمتم اكرمتم

اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم اكرمتم

ماضی مجهول بنا کنی همزه را مضموم و عین کله را مسور کنی چون اكرم تعظیم کرده شد آن یک مرد در زمانه

گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحت اثبات فعل ماضی مجهول

مضارع معلوم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم

بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم

بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم  
در اصل و در آخر از هر مرفوع بضمه اعرابی کردند بکرم شد بعده

در صیغه واحد مکمل اجتماع همزین شد زیرا که اكرم در اصل اكرم بود و در کلام عرب این چنین

ثقیل بود همزه تانیه حذف کردند و در باقی صیغها نیز طوود الالباب

مضارع مجهول يُكْرِمُ يَكْرِمَانِ يَكْرِمُونَ الْكِرْمُ كَرِمٌ تَعْلِيمٌ كَرِهٌ مَشْرُوبٌ يَكْرَهُ خَوَابٌ شَدَّانٌ

یاک مردوزمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول -

اسم فاعل مُكْرِمٌ مُكْرِمَانِ مُكْرِمُونَ مُكْرِمَةٌ مُكْرِمَتَانِ مُكْرِمَاتٌ مُكْرِمٌ رَااز

يُكْرِمُ بناکردن حرف مضارع را که یاد است حذف کردند بجایش سیم مضموم در آوردند و ما قبل آخر

را بر حال خود بگذاشتند و آخر را منون بنویس مکن کردند مُكْرِمٌ شد و طریقه اخذش بتفصیل

سابق گذشت و تصغیر مُكْرِمٌ مُكْرِمٌ و تصغیر مُكْرِمَةٌ مُكْرِمَةٌ آمده است و

تعریفش نیز گذشت -

اسم مفعول مُكْرِمٌ مُكْرِمَانِ مُكْرِمُونَ مُكْرِمَةٌ مُكْرِمَتَانِ مُكْرِمَاتٌ و اسم

مفعول از غیر ثلاثی مجرد چون مستقبل مجهول آن باب باشد چنانکه سیم مضموم بجای حرف استقبال

بناده میشود و ما قبل آخر را مضروح شود و تفصیلش در اسم فاعل ثلاثی مجرد گذشت -

نفي جحد معلوم - از باب افعال كَمْ يَكْرِمُ كَمْ يَكْرِمَانِ كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمَةٌ كَمْ يَكْرِمَتَانِ

كَمْ يَكْرِمُنَّ كَمْ يَكْرِمْنَ كَمْ يَكْرِمُوا كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمُونَ

كَمْ يَكْرِمُونَ تَعْلِيمٌ نَكَرٌ و آن یک مرد زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفي جحد علم و فعل مضارع

معروف نفي جحد مجهول كَمْ يَكْرِمُ كَمْ يَكْرِمَانِ كَمْ يَكْرِمُونَ الْكِرْمُ -

نفي فعل مضارع معلوم از باب افعال لَا يَكْرِمُ لَا يَكْرِمَانِ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمَةٌ

لَا يَكْرِمَتَانِ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ

لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ -

نفي فعل مضارع مجهول لَا يَكْرِمُ لَا يَكْرِمَانِ يَكْرِمُونَ الْكِرْمُ -

فعل نفي تأكيد بالن ناصبه لَنْ يَكْرِمُ لَنْ يَكْرِمَانِ لَنْ يَكْرِمُونَ لَنْ يَكْرِمَةٌ

نفي تأكيد مجهول لَنْ يَكْرِمُ لَنْ يَكْرِمَانِ لَنْ يَكْرِمُونَ لَنْ يَكْرِمَةٌ -

امر حافض معلوم از باب افعال اَكْرِمُ اَكْرِمَانِ اَكْرِمُونَ اَكْرِمَةٌ اَكْرِمَتَانِ اَكْرِمَاتٌ

اَكْرِمُوا اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ

اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ

شد و این بهره قطعی است چون با قبل متصل شود ساقط نگردد چون فَاكْرِمُ ثُمَّ اَكْرِمُ

امر حاضر مجهول **لَتَكْرِمُنَّ** لِتَكْرِمَا لِتَكْرِمُوا لِتَكْرِمِي لِتَكْرِمَا لِتَكْرِمَنَّ -  
 امر غائب معلوم **يَكْرِمُ** يَكْرِمَا يَكْرِمُوا يَكْرِمِي يَكْرِمَا يَكْرِمَنَّ -  
 امر غائب مجهول **يَكْرِمُ** يَكْرِمَا يَكْرِمُوا يَكْرِمِي -  
 هي حاضر معلوم **لَا تَكْرِمَنَّ** لَا تَكْرِمَا لَا تَكْرِمُوا لَا تَكْرِمِي لَا تَكْرِمَا لَا تَكْرِمَنَّ -  
 هي حاضر مجهول **لَا تَكْرِمَنَّ** لَا تَكْرِمَا لَا تَكْرِمُوا -  
 هي غائب معلوم **لَا يَكْرِمُ** لَا يَكْرِمَا لَا يَكْرِمُوا -  
 هي غائب مجهول **لَا يَكْرِمُ** -

باب دوم از ثلاثی مزید فیہ

صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ از باب تفعیل التصریف گردانیدن چیز لیت  
 از حال بحال **صَرَفَ** يَصْرِفُ يَصْرِفَانِ وَصَرَفَتْ يَصْرِفُ وَصَرَفَتْ تَصْرِفَانِ وَصَرَفَتْ  
**مُصَرَّفٌ** لَمْ يَصْرِفْ لَمْ يَصْرِفْ لَا يَصْرِفُ لَا يَصْرِفُ لَنْ يَصْرِفَ لَنْ يَصْرِفَ لَا مَرْمَنَ  
**صَرَفَتْ** لِيَصْرِفَ لِيَصْرِفَ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تَصْرِفْ لَا تَصْرِفْ لَا يَصْرِفْ لَا  
**يَصْرِفُ** الظرف منه **مُصَرَّفَانِ** الخ - بدانکه مصدر این باب بر وزن تفعیل آید  
 غالباً وفعالاً وفعالاً چون **كُنَّ** أَبَاؤُكُمْ تَفْعِلَةٌ وَفَعَالَةٌ وَفَعَالَةٌ كَلَامًا وَسَلَامًا  
 نیز آید صحیح و مثال ابوت مضاعف این باب یک قیاس آید چون **كُتِبَ** وَحَدَّثَ وَحَدَّثَ وَحَدَّثَ وَحَدَّثَ وَحَدَّثَ وَحَدَّثَ  
 ناقص این باب همیشه بر وزن تفعیل آید و گاه باشد که بر وزن تفعیل آید یا از ضرورت  
 شعر چنانکه شاعر گوید **فَعَلِيٌّ تَنْزِيٌّ دَلُوهَا تَنْزِيٌّ كَمَا تَنْزِيٌّ شَهْلَةٌ صَبِيًّا** -  
 صرف کبیر فعل ماضی معلوم - از باب تفعیل **صَرَفَتْ** صَرَفَتْ صَرَفَتْ صَرَفَتْ  
**صَرَفْنَا** صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا  
**صَرَفْتَ** راز **تَصْرِيفٌ** بنا کردن تصریف صیغه مصدر بود چون خواستند که از صیغه مصدر صیغه  
 فعل ماضی معروف بنا کنند تا تفعیل را حذف نموند و فاعله را مفتوح و یا وزن تفعیل را حذف  
 کردند و عوض آن عین را مفتوح شدند و ختم به سلب حرکت او و تنوین تکمیل را دور کردند  
 چنانچه در مرتب گذشت و آنچه را معنی بر فاعله کردند **صَرَفْتُ** شد و در ماضی این باب یک حرف

زائده است چنانکه در افعال صرف گروانیدان یک مرد و زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث  
 اثبات فعل ملحق معروف صرف کبیر فعل ماضی مجهول صُرِفَ صُرِفَا  
 صُرِفُوا صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ  
 شدان یکم و زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول.

صرف کبیر فعل مضارع معروف از باب تفعیل يُصَرِّفُ يُصَرِّفَانِ يُصَرِّفُونَ  
 تُصَرِّفُ تُصَرِّفَانِ يُصَرِّفُونَ تُصَرِّفُونَ تُصَرِّفُونَ تُصَرِّفُونَ تُصَرِّفُونَ  
 اُصَرِّفُ نُصَرِّفُ مَضَارِعُ مَجْهُولُ يُصَرِّفُ يُصَرِّفَانِ يُصَرِّفُونَ يُصَرِّفُونَ  
 گروانیدان یکم و در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف  
 يُصَرِّفُ گروانیده میشود یا گروانیده خواهد شد آن یکم و در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب  
 بحث اثبات فعل مضارع مجهول صرف کبیر اسم فاعل از باب تفعیل مُصَرِّفٌ  
 مُصَرِّفَانِ مُصَرِّفُونَ مُصَرِّفَةٌ مُصَرِّفَتَانِ مُصَرِّفَاتٌ مُصَرِّفَاتٌ مُصَرِّفَاتٌ مُصَرِّفَاتٌ مُصَرِّفَاتٌ  
 مُصَرِّفَةٌ مُصَرِّفَةٌ مِی آید اسم مفعول مُصَرِّفٌ مُصَرِّفَانِ مُصَرِّفُونَ مُصَرِّفَةٌ  
 مُصَرِّفَتَانِ مُصَرِّفَاتٌ تفسیر اسم مفعول برابر اسم فاعل قیاسی باید کرد.

صرف کبیر فعل نفی جحد معلوم - لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ  
 نفی جحد مجهول لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ  
 باز در اول فعل مضارع در آمد آفرش را جزم کرد و علامت جزمی سقوط حرکت شد لَمْ يُصَرِّفْ شد  
 نفی فعل مضارع معروف لَا يُصَرِّفُ لَا يُصَرِّفَانِ لَا يُصَرِّفُونَ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ  
 نفی فعل مضارع مجهول لَا يُصَرِّفُ لَا يُصَرِّفَانِ لَا يُصَرِّفُونَ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ

صرف کبیر نفی تاکید معروف بالزنا صبه لَنْ يُصَرِّفَ لَنْ يُصَرِّفَا لَنْ يُصَرِّفُوا  
 لَنْ يُصَرِّفَ لَنْ يُصَرِّفَا لَنْ يُصَرِّفُوا لَنْ يُصَرِّفَ لَنْ يُصَرِّفَا لَنْ يُصَرِّفُوا لَنْ يُصَرِّفَ لَنْ يُصَرِّفَا لَنْ يُصَرِّفُوا  
 امر حاضر معلوم صَرِّفْ صَرِّفَا صَرِّفُوا صَرِّفْ صَرِّفَا صَرِّفُوا صَرِّفْ صَرِّفَا صَرِّفُوا  
 بنا کنند حرف مضارع را که تا است از اولش حذف کنند و آخر ساکن چنانچه در باب افعال  
 تشریحاً گذشته بنا به باقی صیغها از سابق باید دانست.

امر حاضر مجهول. لَتَصَرَّفَ لِيُصَرِّفَ فَالِتَصَرَّفُوا اَللّٰهُمَّ -

امر غائب معلوم لِيُصَرِّفَ لِيُصَرِّفَ فَالِیُصَرِّفُوا اَللّٰهُمَّ -

امر غائب مجهول لِيُصَرِّفَ لِيُصَرِّفَ فَالِیُصَرِّفُوا اَللّٰهُمَّ -

کمی حاضر معلوم لَا تُصَرِّفْ لَا تُصَرِّفْ فَالَا تُصَرِّفُوا اَلَا تُصَرِّفُنِيْ اَللّٰهُمَّ -

کمی حاضر مجهول لَا تُصَرِّفْ لَا تُصَرِّفْ فَالَا تُصَرِّفُوا اَللّٰهُمَّ -

کمی غائب معلوم لَا يُصَرِّفْ لَا يُصَرِّفْ فَالِیُصَرِّفُوا اَللّٰهُمَّ -

کمی غائب مجهول لَا يُصَرِّفْ لَا يُصَرِّفْ فَالَا يُصَرِّفُوا اَللّٰهُمَّ -

باب سوم از ثلاثی مزید فیہ

الْمُضَارِبَةُ یا یکدیگر زدن و ابنازی کردن دو کس در مال و تن و تجارت نمودن از مال غیر.

صرف صغیر فعل ثلاثی مزید فیہ از باب مُفَاعَلَةٌ ضَارِبٌ يُضَارِبُ

مُضَارِبَةٌ فَهُوَ مُضَارِبٌ وَضُورِبٌ يُضَارِبُ مُضَارِبَةٌ فَذَلِكَ مُضَارِبٌ لَمْ يُضَارَبْ

لَمْ يُضَارَبْ لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبُ لَنْ يُضَارِبَ لَنْ يُضَارَبَ الْأَمْرُ مِنْهُ ضَارِبٌ لِيُضَارَبَ

لِيُضَارَبَ لِيُضَارَبَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُضَارِبُ لَا تُضَارِبُ لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبُ لظُرَّتْ

مِنْهُ مَضَارِبٌ الْهَيْدَانَةُ مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ بَرَزَانَ مُفَاعَلَةٌ وَقِيَالًا أَيْدٍ چُونِ قَاتِلٍ

يُقَاتِلُ مُقَاتِلَةٌ وَقِتَالًا وَقِيَالًا صَحِيحٌ وَمِثَالٌ وَأَبْوَنٌ مِنْ بَابِ يَكْسَانُ اسْتِ چُونِ

ضَارِبٍ وَوَعْدٌ وَقَائِلٌ وَوَعْدٌ مَضِيٌّ مِنْ بَابِ يَكْسَانُ اسْتِ چُونِ

صرف کبیر فعل ماضی معلوم از باب مُفَاعَلَةٌ ضَارِبٌ ضَارِبًا ضَارِبًا وَضَارِبًا

ضَارِبًا ضَارِبًا مِنْ ضَارِبَتٍ ضَارِبَتٍ ضَارِبَتٍ ضَارِبَتٍ ضَارِبَتٍ ضَارِبَتٍ

ماضی مجهول ضُورِبَ ضُورِبًا ضُورِبًا اَللّٰهُمَّ. و طریقه بنائے ماضی مجهول از باب

مُفَاعَلَةٌ همان است که در ماضی مجهول باب افعال گذشت لیکن در اینجا چون فاعل مضموم شود الف

بواو منقلب گردد مثلاً ضُورِبَ بِالضَّوْرِ ضَارِبٌ بِمَا كَرَدَتْ حُرُوفُ الْأَوَّلِ مِنَ الْمَضْمُونِ كَرَدَتْ بِدَوِّ الْف

وَأَقْعُ شِدَا قَبْلُشْ مَضْمُونِ الْفِ بِالْجَوَائِزِ لَمْ يَكُنْ مَقْبُولًا خَرَدَتْ كَسْرًا وَأَوْدَتْ ضُورِبَ شَدَّ

فعل مضارع معلوم يُضَارِبُ يُضَارِبُ يَا زِيَارِبُونَ تُضَارِبُ تُضَارِبُ يَا زِيَارِبِينَ



تَضَارِبُ تَضَارِيَانِ تَضَارِبُونَ تَضَارِبِينَ تَضَارِبَانِ تَضَارِبَيْنِ تَضَارِبَانِ تَضَارِبَيْنِ تَضَارِبَانِ تَضَارِبَيْنِ  
مضارع مجهول يُضَارِبُ يُضَارِبَانِ يُضَارِبُونَ الْكَمْ -

اسم فاعل مُضَارِبٌ مُضَارِبَانِ مُضَارِبُونَ مُضَارِبِينَ مُضَارِبَيْنِ مُضَارِبَانِ مُضَارِبَيْنِ  
تصغير اسم فاعل بيان قياس است که در باب افعال و تفعلیل بیان کرده باشد -

اسم مفعول مُضَارِبٌ مُضَارِبَانِ مُضَارِبُونَ الْكَمْ -

نفي جحد معلوم لَمْ يُضَارِبْ لَمْ يُضَارِبَا لَمْ يُضَارِبُوا الْكَمْ -

نفي جحد مجهول لَمْ يُضَارَبْ لَمْ يُضَارَبَا لَمْ يُضَارَبُوا الْكَمْ -

نفي معلوم لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبَانِ لَا يُضَارِبُونَ الْكَمْ -

نفي مجهول لَا يُضَارَبُ لَا يُضَارَبَانِ لَا يُضَارَبُونَ الْكَمْ -

نفي تأكيد معلوم بِالزَّنَاصِبِ لَنْ يُضَارِبَ لَنْ يُضَارِبَا لَنْ يُضَارِبُوا الْكَمْ -

نفي تأكيد مجهول بِالزَّنَاصِبِ لَنْ يُضَارَبَ لَنْ يُضَارَبَا لَنْ يُضَارَبُوا الْكَمْ -

امر حاضر معلوم ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبِينَ ضَارِبَيْنِ ضَارِبَانِ ضَارِبَيْنِ

امر حاضر مجهول لِيُضَارَبَ لِيُضَارَبَا لِيُضَارَبُوا الْكَمْ -

امر غائب معلوم لِيُضَارِبْ لِيُضَارِبَا لِيُضَارِبُوا الْكَمْ -

امر غائب مجهول لِيُضَارَبْ لِيُضَارَبَا لِيُضَارَبُوا الْكَمْ -

نهي حاضر معلوم لَا تُضَارِبْ لَا تُضَارِبَانِ لَا تُضَارِبُونَ الْكَمْ -

نهي حاضر مجهول لَا تُضَارَبْ لَا تُضَارَبَانِ لَا تُضَارَبُونَ الْكَمْ -

نهي غائب معلوم لَا يُضَارِبْ لَا يُضَارِبَانِ لَا يُضَارِبُونَ الْكَمْ -

نهي غائب مجهول لَا يُضَارَبْ الْكَمْ -

باب چهارم از ثلاثی مزید فیہ

التَّصَارُفُ دست دراز می کردن در چیزے و دست در کارے کردن و برگردیدن -

صرف صغیر از فعل ثلاثی مزید فیہ از باب تفعلُ تَصَارَفَ تَصَارَفَتَا تَصَارَفَا

فَهُوَ مُتَصَارِفٌ وَتَصَارَفَتْ وَتَصَارَفَتْ تَصَارَفَتْ فَذَلِكَ مُتَصَارِفٌ لَمْ يَتَصَارَفْ لَمْ يَتَصَارَفَا



از اسمای بکسر اسماء مصغر بنا کنند میم را بر حال خود گذاشتند و تا فعل را حذف کرده و فاکر را بر  
 حال خود گذاشتند و سیوم جایا ساکنه علامت تصغیر و آوردند و حروف مدغمه را نیز حذف  
 نمودند و ما قبل آخر را بر حال خود بگذاشتند و خیر را نیز از متصرف مصیرف و از متصرفه مصیرف  
 شد و همچنین است تصغیر اسم مفعول

اسم مفعول - مُتَصَرِّفٌ مُتَصَرِّفَانِ مُتَصَرِّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي مجرد معلوم از باب تفعل كَمْ يَتَصَرَّفُ كَمْ يَتَصَرَّفَانِ كَمْ يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي مجرد مجهول كَمْ يَتَصَرَّفُ كَمْ يَتَصَرَّفَانِ كَمْ يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

فعل مضارع نفي معلوم لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي مجهول لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

فعل مضارع معروف مؤكداً بالزناصبه كَمْ يَتَصَرَّفُ كَمْ يَتَصَرَّفَانِ كَمْ يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ

نفي مجهول لَنْ يَتَصَرَّفَ لَنْ يَتَصَرَّفَا لَنْ يَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ

امر حاضر معروف از باب تفعل تَصَرَّفْ تَصَرَّفَا تَصَرَّفُوا اَنْتُمْ

تَصَرَّفَا تَصَرَّفَانِ -

یا نون تأکید ثقیله تَصَرَّفَنَّ تَصَرَّفَانِ تَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

امر حاضر مجهول لِيَتَصَرَّفْ لِيَتَصَرَّفَا لِيَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

امر غائب معروف لِيَتَصَرَّفْ لِيَتَصَرَّفَا لِيَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

امر غائب مجهول لِيَتَصَرَّفْ لِيَتَصَرَّفَا لِيَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

نفي حاضر معروف لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي حاضر مجهول لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي غائب معلوم لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي غائب مجهول لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

باب پنجم از ثلاثی مزید فیہ

التضارِبُ بسیار یکدیگر را از درون صرف صغیر از ثلاثی مزید فیہ میماند

باب تفاعل تَضَارِبُ يَتَضَارِبُ تَضَارِبًا فَهُوَ مُتَضَارِبٌ وَتُضَوِّبُ يَتَضَارِبُ  
 تَضَارِبًا فَذَلِكَ مُتَضَارِبٌ لَمْ يَتَضَارِبْ لَمْ يَتَضَارِبْ لَا يَتَضَارِبُ  
 لَا يَتَضَارِبُ لَنْ يَتَضَارِبَ لَنْ يَتَضَارِبَ الْأَمْرُ مِنْهُ تَضَارِبٌ لِتَضَارِبِ  
 لِتَضَارِبِ لِتَضَارِبِ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَتَضَارِبُ لَا تَتَضَارِبُ لَا يَتَضَارِبُ  
 لَا يَتَضَارِبُ الظرف منه مُتَضَارِبٌ مُتَضَارِبًا بِأَنْ بَدَأْتَ بِأَنْكَ فَأَنْ تَفْعُلُ وَ  
 وَتَفَاعُلُ هِرْكَاهُ كِيٍّ مِنْ أَيْزِينَ يَزِدُهُ حُرُوفٌ بِأَشْدَكِ تَاءً شَاوِدًا وَذَالَ زَاوِسِينَ وَشِينَ وَصَادَ  
 وَصَادَ وَطَاوِطًا اسْتَرْوَابًا شَدَّكَ تَارًا سَاكِنًا كُنْتُ وَازْجِسَ فَأَكْرَدًا نَدَاوِغًا مَكْنُودًا بِهَرَبَا  
 كَدَاوِلَ سَاكِنًا بِأَشْدَ هَمْزَةٍ وَصَلَّ وَرَأْرَدًا بِسِوَاكَ وَتَزَمَلُ يَتَزَمَلُ تَزَمَلًا -  
 كَوْنِي أَوْ مَثَلُ يَتَزَمَلُ أَوْ مَثَلًا وَهَرَبِينَ قِيَّاسًا بِأَيْدِي وَبَاقِي صِيغَتِهَا -

صرف کبیر ماضی معروف از باب تفاعل تَضَارِبُ تَضَارِبًا تَضَارِبُونَ  
 تَضَارِبْتِ تَضَارِبْتَا تَضَارِبْتُمْ تَضَارِبْتِ تَضَارِبْتُمْ تَضَارِبْتُمْ تَضَارِبْتُمْ  
 تَضَارِبْتُمْ تَضَارِبْتُمْ تَضَارِبْتُمْ تَضَارِبْتُمْ تَضَارِبْتُمْ تَضَارِبْتُمْ تَضَارِبْتُمْ  
 ماضی مجهول تَضَارِبُ تَضَارِبًا تَضَارِبُونَ تَضَارِبْتُمْ تَضَارِبْتُمْ تَضَارِبْتُمْ  
 اَلَمْ تَضَارِبْ رَا از تَضَارِبْ بنا کردند حرف اول المضارع کوذروفا کلمه نیز ضمیر و از بعد الف واقع  
 شد با قلبش مضموم آن الف را با و بدل کردند و ما قبل آخر را کمسور و آخر را بر حال خود گذاشتند  
 تَضَارِبُ شَدَّ

صرف کبیر فعل مضارع معروف - از باب تفاعل يَتَضَارِبُ  
 يَتَضَارِبَانِ يَتَضَارِبُونَ اَلَمْ -  
 فعل مضارع مجهول يَتَضَارِبُ يَتَضَارِبَانِ يَتَضَارِبُونَ اَلَمْ -  
 اسم فاعل مُتَضَارِبٌ مُتَضَارِبَانِ مُتَضَارِبُونَ اَلَمْ -  
 اسم مفعول مُتَضَارِبٌ مُتَضَارِبَانِ مُتَضَارِبُونَ اَلَمْ -  
 نفی جحد معلوم لَمْ يَتَضَارِبْ لَمْ يَتَضَارِبَا لَمْ يَتَضَارِبُوا اَلَمْ -  
 نفی جحد مجهول لَمْ يَتَضَارِبْ لَمْ يَتَضَارِبَا لَمْ يَتَضَارِبُوا اَلَمْ -

فعل مضارع نفي معلوم لا يتضارب لا يتضارب ان لا يتضاربون ان  
 نفي مجهول لا يتضارب لا يتضارب ان لا يتضاربون ان -  
 نفي مؤكدا معلوم بالن ناصبه لن يتضارب لن يتضاربا  
 لن يتضاربوا ان -

نفي مؤكدا مجهول لن يتضارب ان -

امر حاضر معلوم از باب تفاعل تضارب تضاربا تضاربوا  
 تضاربي تضاربا تضاربين -

امر حاضر مجهول لتضارب لتضاربا لتضاربوا ان -

امر غائب معلوم ليتضارب ليتضاربا ليتضاربوا ان -

امر غائب مجهول ليتضارب ليتضاربا ان -

هي حاضر معلوم لا تتضارب لا تتضاربا لا تتضاربوا ان -

هي حاضر مجهول لا تتضارب ان -

هي غائب معلوم لا يتضارب لا يتضاربا لا يتضاربوا ان -

هي غائب مجهول لا يتضارب لا يتضاربا لا يتضاربوا ان -

باب شش از ثلاثی مزید فیہ

الاكتساب كسب كرون وما مل منون صرف صغير ثلاثی مزید

فیہ صحیح از باب افتعال الاكتساب كسب كرون اكتسب يكتسب اكتسابا

فهو مكسب واكتسب يكتسب اكتسابا فذاك مكسب لم يكتسب

لم يكتسب لا يكتسب لا يكتسب لزيكتسب لزيكتسب الامر منه اكتسب ليكتسب

ليكتسب ليكتسب والنهي عنه لا يكتسب لا يكتسب لا يكتسب لا يكتسب

الظرف منه مكسب ان - بدانکہ تصغير مصدر این باب خواه معروف باشد یا

مجهول كسباً ے آید -

صرف كسب ماضی معروف از باب افتعال اكتسب اكتسابا اكتسبوا

الْحَمْزُ الْكُتْسَبُ كَسْبٌ كَرُوْحًا صُلَّ نَمُوْدَانِ یَكْرُوْرُ زَمَانَهُ كَزْمَتَهُ صِيْفُهُ وَاحِدٌ كَرَفَاتٍ  
بِحَثِّ اثْبَاتِ فَعْلٍ مَاضِي مَعْرُوْفٍ -

مَاضِي مَجْهُوْلٍ كُتْسِبُ الْكُتْسِبَا الْكُتْسِبُوْا الْحَمْزُ وَرَمَاضِي اِيْنِ بَابِ دُوْعَرِفٍ زَائِدَةٌ  
اِسْتِ الْفِ وَتَا وَطَرِيقَهُ بِنَائِهِ مَاضِي مَجْهُوْلٍ سَابِقًا كَزْمَتٍ -

مَضَارِعُ مَعْرُوْفٍ اِزْبَابِ اِفْتِعَالٍ یَكْتُسِبُ یَكْتُسِبَانِ یَكْتُسِبُوْنَ الْحَمْزُ -  
مَجْهُوْلٍ یَكْتُسِبُ یَكْتُسِبَانِ یَكْتُسِبُوْنَ الْحَمْزُ -

اِسْمُ فَاعِلٍ مُكْتُسِبٌ مُكْتُسِبَانِ مُكْتُسِبُوْنَ الْحَمْزُ -

اِسْمُ مَفْعُوْلٍ مُكْتُسِبٌ مُكْتُسِبَانِ مُكْتُسِبُوْنَ الْحَمْزُ -

نَفِيْ جَمَدٍ مَعْلُوْمٍ لَمْ یَكْتُسِبْ لَمْ یَكْتُسِبَا لَمْ یَكْتُسِبُوْا الْحَمْزُ -

مَجْهُوْلٍ لَمْ یَكْتُسِبْ لَمْ یَكْتُسِبَا لَمْ یَكْتُسِبُوْا الْحَمْزُ -

فَعْلٌ مَضَارِعٍ نَفِيْ مَعْلُوْمٍ لَا یَكْتُسِبُ لَا یَكْتُسِبَانِ لَا یَكْتُسِبُوْنَ الْحَمْزُ -

مَجْهُوْلٍ لَا یَكْتُسِبُ لَا یَكْتُسِبَانِ الْحَمْزُ -

نَفِيْ مُوَكَّدٍ مَعْلُوْمٍ لَنْ یَكْتُسِبَ لَنْ یَكْتُسِبَا لَنْ یَكْتُسِبُوْا الْحَمْزُ -

مَجْهُوْلٍ لَنْ یَكْتُسِبَ الْحَمْزُ -

اِمْرَاحَاْضَرٍ مَعْلُوْمٍ اَلْیَسْبُ اَلْیَسْبَا اَلْیَسْبُوْا اَلْیَسْبِیْ اَلْیَسْبَا اَلْیَسْبِنَ -

اِمْرَاحَاْضَرٍ مَجْهُوْلٍ لَیَسْبُ لَیَسْبَانِ لَیَسْبُوْا الْحَمْزُ -

اِمْرَاحَاْضَرٍ مَعْلُوْمٍ لَیَسْبُ لَیَسْبَانِ لَیَسْبُوْا الْحَمْزُ -

مَجْهُوْلٍ لَا لَیَسْبُ لَا لَیَسْبَانِ الْحَمْزُ -

نَفِيْ حَاْضَرٍ مَعْلُوْمٍ لَا لَیَسْبُ لَا لَیَسْبَانِ لَا لَیَسْبُوْا الْحَمْزُ -

مَجْهُوْلٍ لَا لَیَسْبُ لَا لَیَسْبَانِ الْحَمْزُ -

نَفِيْ غَائِبٍ مَعْلُوْمٍ لَا یَكْتُسِبُ لَا یَكْتُسِبَانِ الْحَمْزُ -

نَفِيْ غَائِبٍ مَجْهُوْلٍ لَا یَكْتُسِبُ لَا یَكْتُسِبَانِ الْحَمْزُ بِرَأْسِهِ جَوْنِ عِيْنِ فَعْلٍ وَبَابِ

اِفْتِعَالِ اِزْآَنِ یَاْزُوْرُهُ حُرُوْفٌ كِهْ وَرَبَابِ تَعَاْمَلِ ذِكْرِ یَاْفْتَحُ یَكْتَسِبُ یَكْتَسِبَانِ یَكْتَسِبُوْنَ اِسْتِ كِهْ تَائِسَ

انفعال را این گردانند و ساکن کرده در عین ادغام کنند پس دو ساکن جمع شوند فا و ما بعض  
 صرفیان حرکت تارا بقا دهند و در اختصاص مختصم اختصاصا میگویند  
 مختصم مختصم مختصا ما و بعض صرفیان فارالبسب القاء ساکنین حرکت بکسر  
 دهند و گویند مختصم مختصم مختصا ما - همزه وصل از برکت حرکت قابضت و  
 در اینجا صرف صغیر این باب بنویسند که در نوشته آید تسهیلا للمبتدی -  
 صرف صغیر - از باب انفعال مختصم مختصم مختصا ما و مختصا ما فذلک المختصم  
 و مختصم مختصم مختصا ما فذلک المختصم الامر منه مختصم الخ والنهی عنه لا  
 مختصم الخ الطرف منه مختصم الخ این صرف بتطر قاعده اولی است و موافق قاعده  
 ثانی را نیست مختصم مختصم مختصا ما و مختصا ما فذلک المختصم و مختصم مختصم  
 مختصا ما و مختصا ما فذلک المختصم الامر منه مختصم والنهی عنه لا  
 مختصم الطرف منه مختصم الخ -

باب هفتم از قلائی مزید فیه

الانصراف باگشتن صرف صغیر قلائی مزید فیه صحیح از باب  
 انفعال انصرف انصرف انصارا فافهو منصرف وانصرف انصرفا فافا  
 فذلک منصرف لم ينصرف لا ينصرف لا ينصرف لکن ينصرف  
 لکن ينصرف الامر منه انصرف لتنصرف لينصرف والنهی عنه  
 لا تنصرف لا تنصرف لا ينصرف الطرف منه منصرف الخ -  
 ماضی معلوم از باب انفعال انصرف انصرفا انصرفوا الخ -  
 ماضی مجهول انصرف انصرفا انصرفوا الخ -  
 مضارع معلوم ينصرف ينصرفان ينصرفون الخ -  
 مضارع مجهول ينصرف ينصرفان ينصرفون الخ -  
 اسم فاعل منصرف منصرفان منصرفون الخ -

اسم مفعول منصرف منصرفان منصرفون الخ

وتصغير مُصَارَفَةٌ مُصَارَفَةٌ مِ آيد و همچنين است تصغير اسم مفعول.

جحد معلوم لم يُصَارَفَتْ لَمْ يُصَارَفِ فَا لَمْ يُصَارَفُوا الْخ.

جحد مجهول لَمْ يُصَارَفَتْ لَمْ يُصَارَفِ فَا لَمْ يُصَارَفُوا الْخ.

نفي معلوم لَا يُصَارَفُ لَا يُصَارَفُ فَا لَا يُصَارَفُونَ الْخ.

نفي مجهول لَا يُصَارَفُ لَا يُصَارَفُ فَا لَا يُصَارَفُونَ الْخ.

نفي مؤكد معلوم بِالنَّ نَاصِيَهُ لَنْ يُصَارَفَ لَنْ يُصَارَفَ فَالَنْ يُصَارَفُوا الْخ.

نفي مؤكد مجهول لَنْ يُصَارَفَ لَنْ يُصَارَفَ فَالَنْ يُصَارَفُوا الْخ.

امر حاضر معلوم اِصْرَفْ اِصْرَفْ فَا اِصْرَفُوا الْخ.

امر حاضر مجهول لِتُّصَارَفْ لِتُّصَارَفْ فَالِتُّصَارَفُوا الْخ.

امر غائب معلوم لِيُصَارَفْ لِيُصَارَفْ فَالِيُصَارَفُوا الْخ.

مجهول لِيُصَارَفْ لِيُصَارَفْ فَالِيُصَارَفُوا الْخ.

هي حاضر معلوم لَا تَصْرَفْ لَا تَصْرَفْ فَالَا تَصْرَفُوا الْخ.

مجهول لَا تَصْرَفْ لَا تَصْرَفْ فَالَا تَصْرَفُوا الْخ.

هي غائب معلوم لَا يَصْرَفْ لَا يَصْرَفْ فَالَا يَصْرَفُوا الْخ.

هي غائب مجهول لَا يُصَارَفْ لَا يُصَارَفْ فَالَا يُصَارَفُوا الْخ و بعضى اين

باب و حرف زائده است الف و لون.

### باب هشتم از ثلاثى مزيد فيه

الأحمرُّ أرْبَعٌ شَدَنَّ حَارَتْ صَغِيرٌ فَعَلَ ثَلَاثٌ مَزِيدٌ فِيهِ صَغِيرٌ

از باب افعالُ أَحْمَرُ بِحَرْفٍ أَحْمَرًا فَهُوَ حَمْرٌ وَأَحْمَرٌ بِحَرْفٍ أَحْمَرًا فَذَلِكَ

حَمْرٌ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ

لَنْ يَحْمَرَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَحْمَرَ أَحْمَرَ أَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ

لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ وَالنَّهِ عَنْهُ لَا تَحْمَرْ لَا تَحْمَرْ لَا تَحْمَرْ لَا تَحْمَرْ لَا تَحْمَرْ لَا تَحْمَرْ

لَا يَحْمُرُ لَا يَحْمُرُ لَا يَحْمُرُ لَا يَحْمُرُ لَا يَحْمُرُ لَا يَحْمُرُ وَلَا يَحْمُرُونَ الْخ



بدانکه اوغام سوائے باب تَفْعِيلٌ وَتَفْعُلٌ وَافَاعُلٌ وَافْعُلٌ کفرع  
آنهاست بنود اما اوغام اِحْمَارٌ وَاحْمَرٌ وَاقْشَعَرَ اصلی نیست۔

صرف کبیر فعل ماضی معروف ثلاثی مزید از باب افعال اِحْمَرٌ  
اِحْمَرٌ اِحْمَرٌ وَاِحْمَرَتْ اِحْمَرْتُ اِحْمَرْنَا اِحْمَرْنَا اِحْمَرْتُمْ اِحْمَرْتُمْ  
از یک جنس و یک کلمه بهم آمدند و هر دو متحرک بود حرکت حرف اولی انداخته در دوم اوغام  
کردند اِحْمَرٌ شد زیرا که هر گاه دو حرف از یک جنس یا قریب المخرج جمع شوند اوغام  
خواهند کرد اول را در ثانی جهت نقل تکرار و اجتماع دو حرف بر سه وجه است۔  
۱ اول آنکه هر دو متحرک باشند در صورت اوغام جاز است در آن وقت که هر دو  
در دو کلمه باشند مثل مَئَا سِکْکُمْ و اگر در یک کلمه واحد بودند اوغام واجب است مگر در  
ملحقات دوم آنکه اول ساکن باشد پس اوغام واجب است ضرورتاً سو هم آنکه  
ثانی ساکن باشد پس اوغام ممتنع است بسبب حصول خفت از ساکن و تفصیلش در  
بیان مضاعف عنقریب می آید انشاء الله تعالی۔

صرف کبیر فعل ماضی مجهول ثلاثی مزید از باب افعال اِحْمَرٌ  
اِحْمَرٌ اِحْمَرٌ وَاِحْمَرَتْ اِحْمَرْتُ اِحْمَرْنَا اِحْمَرْنَا اِحْمَرْتُمْ اِحْمَرْتُمْ  
حرف اولی را حذف کرده در دوم اوغام کردند اِحْمَرٌ شد۔

مضارع معلوم یَحْمَرُ یَحْمَرَانِ یَحْمَرُونَ اِحْمَرُوا

مضارع مجهول یُحْمَرُ یُحْمَرَانِ یُحْمَرُونَ اِحْمَرُوا

اسم فاعل مُحْمَرٌ مُحْمَرَانِ مُحْمَرُونَ اِحْمَرُوا

اسم مفعول مُحْمَرٌ مُحْمَرَانِ مُحْمَرُونَ اِحْمَرُوا

در صورت یکسان است لیکن فاعل در اصل مُحْمَرٌ بر کسر با قبل آخر و مفعول در اصل  
مُحْمَرٌ بفتح با قبل آخر بود بعد تعلیل بر دو در لفظ واحد یکسان شدند۔

نهی جحد معلوم لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرَا لَمْ یَحْمَرُوا لَمْ یَحْمَرُوا

لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرَا لَمْ یَحْمَرُوا لَمْ یَحْمَرُوا

لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمِرُونَ لَمْ أَحْمِرْ لَمْ أَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرْ لَمْ تَحْمِرُوا  
 واحد مذکر فاعل مجزوم و دیگر صیغہ تاء فعل مضارع مجزوم بسبب جرم اجتماع ساکنین شد  
 یعنی هر دو را ساکن شدن پس گاهی سائے دوم را فتحه دادند زیرا که فتحه اخفت الحركات است  
 لَمْ تَحْمِرْ و گاهی کسره بسبب آنکه اصل در تحریک حرف ساکن کسره است زیرا که  
 سکون در افعال مجزوم و مبنی کسره است در اسمائیس هر گاه سکون در کلمه متمنع شد کسره  
 عوض آن اولی است از دیگر حرکات تا عدول از آن بدون فاعلی غیر مستحسن پس لَمْ تَحْمِرْ  
 شد و گاهی فاعل او غایب کردند زیرا که لام دوم ساکن است بسکون غیر لازم و در مثل  
 این صورت ادغام جائز است نه واجب اهل عربین شریفین با صل لود دارند لَمْ تَحْمِرْ  
 شد و دیگر صیغ فعل مضارع مجزوم را هم برین طریق قیاس باید کرد و نیز واضح تر میگویم  
 که لَمْ تَحْمِرْ و اصل یحمر و بود و لم هازمه و راول این در آورند و آخر را مجزوم  
 کردند چون آخر فعل مضارع مجزوم بسکون عارض شد لهذا بعضی صرفیان تک ادغام  
 کردند لَمْ تَحْمِرْ شد و تراسد که اول را ساکن کرده و دوم ادغام کنی و آخر را حرکت  
 کسره و بی مئا نکه که ه و در تحریک ساکن اصل است و گوی لَمْ تَحْمِرْ و تراسد که  
 فتحه اخفت الحركات است لَمْ تَحْمِرْ شد و هم برین نظریه باید فهمید لَمْ تَحْمِرْ لَمْ تَحْمِرُوا  
 صیغه واحد مؤنث فاعل راول لَمْ تَحْمِرْ لَمْ تَحْمِرُوا و صیغه واحد مذکر حاضر راول لَمْ أَحْمِرْ  
 لَمْ أَحْمِرُوا لَمْ أَحْمِرُوا و لَمْ تَحْمِرْ لَمْ تَحْمِرُوا صیغه متکلم را -

صرف کبیر فعل مضارع نفی معلوم لَمْ تَحْمِرْ لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا  
 نفی مجهول لَمْ تَحْمِرْ لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا  
 نفی فعل مضارع مؤکد بالنواصبه لَنْ تَحْمِرَ لَنْ تَحْمِرَ لَنْ تَحْمِرَ و لَنْ تَحْمِرُوا و لَنْ تَحْمِرُوا  
 نفی مجهول لَنْ تَحْمِرَ لَنْ تَحْمِرَ لَنْ تَحْمِرُوا و لَنْ تَحْمِرُوا  
 امر حاضر معلوم اِحْمِرْ اِحْمِرْ اِحْمِرْ اِحْمِرُوا و اِحْمِرْ اِحْمِرْ اِحْمِرُوا  
 اِحْمِرُوا اِحْمِرُوا از اِحْمِرْ بنا کردند تا ی حرف مضارع را حذف کردند و آخر را  
 مجزوم چون بعد حذف کردن علامت مضارع ساکن ماند و ابتدا بساکن

متعذر بود همه مکسور و اول آن در آوردن تا تلبس نشود بمضارع متکلم در حالت  
وقف **أَحْمَرٌ أَحْمَرٌ أَحْمَرٌ** لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ قیاس باید کرد -  
امر حاضر مجهول **لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ** وَ الْكَمْ -  
امر غائب معلوم **لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ** وَ الْكَمْ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ  
لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ -  
امر غائب مجهول **لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ** وَ الْكَمْ -  
هی حاضر معلوم **لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ** وَ الْكَمْ -  
هی حاضر مجهول **لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ** وَ الْكَمْ -  
هی غائب معلوم **لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ** وَ الْكَمْ -  
هی غائب مجهول **لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ** وَ الْكَمْ -

باب همد از ثلاثی مزید فیه

الْحَمِيرُ از بسیار رخ شدن صفت صغیر فعل ثلاثی مزید فیه از  
باب انبئال **لِحَمَارٍ حَمَارٌ** وَ أَحْمَرٌ حَمَارٌ وَ أَحْمَرٌ حَمَارٌ  
فَدَاكَ حَمَارٌ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ  
يَحْمَرُ لَنْ يَحْمَرَ لَا يَحْمَرُ الْأَمْرُ مِنْهُ أَحْمَارٌ أَحْمَارٌ أَحْمَارٌ لِيَحْمَرَ  
لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ وَ الْكَمْ عَنْهُ  
لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ  
لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ وَ الْكَمْ  
صرف کبیر فعل ماضی معلوم **أَحْمَرٌ أَحْمَارٌ أَحْمَارٌ** وَ الْكَمْ  
**أَحْمَرٌ تَأْخَرُ أَحْمَارٌ** وَ الْكَمْ أَحْمَارٌ نَحْمَرُ الْكَمْ -  
ماضی مجهول **أُحْمِرُ أُحْمِرُ أُحْمِرُ** وَ الْكَمْ أُحْمِرُ أُحْمِرُ أُحْمِرُ  
فعل مضارع معلوم **يَحْمَرُ يَحْمَرُ يَحْمَرُ** وَ الْكَمْ -  
مجهول **يَحْمَرُ يَحْمَرُ يَحْمَرُ** وَ الْكَمْ

اسم فاعل **مُحْمَارٌ** **مُحْمَارَانِ** **مُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** -

اسم مفعول **مُحْمَارٌ** **مُحْمَارَانِ** **مُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** اسم فاعل و اسم مفعول در صورت یکسان اند و در اصل مختلف است **مُحْمَارٌ** اسم فاعل **مُحْمَارُونَ** اصل اسم مفعول **مُحْمَارُونَ** بود -

نفي جحد معلوم **لَمْ يُحْمَارْ** **لَمْ يُحْمَارَا** **لَمْ يُحْمَارُوا** **لَمْ يُحْمَارُوا** **الْمُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** -

نفي فعل مضارع معروف **لَا يُحْمَارُ** **لَا يُحْمَارَانِ** **لَا يُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** -

امر حاضر معلوم **يُحْمَارُ** **يُحْمَارَانِ** **يُحْمَارُونَ** **يُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** -

امر غائب معلوم **يُحْمَارُ** **يُحْمَارَانِ** **يُحْمَارُونَ** **يُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** -

نفي غائب معلوم **لَا يُحْمَارُ** **لَا يُحْمَارَانِ** **لَا يُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** -

نفي غائب مجهول **لَا يُحْمَارُ** **لَا يُحْمَارَانِ** **لَا يُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** -

نفي حاضر معلوم **لَا يُحْمَارُ** **لَا يُحْمَارَانِ** **لَا يُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** -

مجهول **لَا يُحْمَارُ** **لَا يُحْمَارَانِ** **لَا يُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** **الْمُحْمَارُونَ** -

صیغه واحد مذکر غائب ماضی در اصل **يُحْمَارُ** بود و حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند **يُحْمَارُ** شد و **يُحْمَارُ** صیغه امر حاضر در اصل **يُحْمَارُ** بود بنا کرده شد از **يُحْمَارُ** که در اصل **يُحْمَارُ** بود تا که علامت استقبال بود حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور در اولش در آوردند **يُحْمَارُ** شد بسکون آخر آخزش را وقت کردند **يُحْمَارُ** شد بعد اول را در دوم ادغام کردند و صورت ادغام در صیغه این باب مثل صیغه باب **يُحْمَارُ** گردید هر صیغه را به تیسرین مثال خود اصل بر آورده تعلیل میباید کرد و **يُحْمَارُ** صیغه ماضی مجهول از **يُحْمَارُ** بنا کردند حرف

اول را مضموم کردند و سوم را نیز بعد الف افتاد و قبلش مضموم آن الف را با و بدل کردند و آخر را بر حال خود گذاشتند آنچه در ماضی باب ا فَعْلَالٌ و و حرف و باب ا فَعْلَالٌ سه حرف زائده اند و درین هر دو باب معنی لون و طیب بیشتر آید و این هر دو همیشه لازم شد

### باب دهم از ثلاثی مزید فیه

الاستخرج لم طلب بیرون آمدن کردن صرف صغیر فعل ثلاثی مزید فیه از باب استفعال الاستخرج یستخرج استخراجا فهو مستخرج و استخرج یستخرج استخراجا فاذا ان مستخرج لم یستخرج لم یستخرج لا یستخرج لا یستخرج لن یستخرج لن یستخرج الامر منه استخرج لستخرج لستخرج لستخرج و انهی عنه لا استخرج لا یستخرج لا یستخرج الظرف منه مستخرج مستخرجان الخ -

صرف کبیر فعل ماضی معلوم - استخرج استخراجا استخرجوا استخرجت استخرجتا استخرجن استخرجتا استخرجنا -

ماضی مجهول استخرج استخرجا استخرجوا الخ -  
مضارع معلوم یتخرج یتخرجان یتخرجون یتخرجن الخ -

مضارع مجهول یتخرج یتخرجان یتخرجون الخ -  
اسم فاعل مستخرج مستخرجان مستخرجون الخ -  
اسم مفعول مستخرج مستخرجان مستخرجون الخ تفسیر اسم فاعل  
مخرج ومخرجه - و تفسیر اسم مفعول مخیر ومخرجه من آید -  
نقی جحد معلوم لم یستخرج لم یستخرجا لم یستخرجوا الخ -  
مجهول لم یستخرج لم یستخرجا لم یستخرجوا الخ -

نفي معلوم لا يُسْتَخْرَجُ لا يُسْتَخْرَجَانِ الْخ -

مجهول لا يُسْتَخْرَجُ لا يُسْتَخْرَجَانِ الْخ -

نفي مؤكّد معلوم لَنْ يُسْتَخْرَجَ لَنْ يُسْتَخْرَجَا الْخ -

مجهول لَنْ يُسْتَخْرَجَ لَنْ يُسْتَخْرَجَا الْخ -

امر حاضر معلوم اسْتَخْرَجْ اسْتَخْرَجَا اسْتَخْرَجُوا الْخ -

مجهول اسْتَخْرَجْ اسْتَخْرَجَا اسْتَخْرَجُوا الْخ -

امر غائب معلوم لِيَسْتَخْرِجْ لِيَسْتَخْرِجَا الْخ -

مجهول لِيَسْتَخْرِجْ لِيَسْتَخْرِجَا الْخ -

نفي حاضر معلوم لا تَسْتَخْرِجْ لا تَسْتَخْرِجَا الْخ -

مجهول لا تَسْتَخْرِجْ لا تَسْتَخْرِجَا الْخ -

نفي غائب معلوم لا يَسْتَخْرِجْ لا يَسْتَخْرِجَا الْخ -

مجهول لا يُسْتَخْرَجُ لا يُسْتَخْرَجَانِ الْخ بداند در ماضی این باب سه حرف

زائده است الف وسین و تا و در استطاع یَسْتَطِيعُ - جائز است که

تا استفعال حذف کرده استطاع یَسْتَطِيعُ جائز است که استفعال حذف کرده

استطاع یَسْتَطِيعُ گویند چنانچه در افصح الکلام وارد شده فما استطاعوا و قالوا یَسْتَطِيعُ

پس این امثال را از باب افعال تصور کردن مذموب مروج است و چون از بیان ابواب

ثلاثی مزید فیہ فارغ شدیم در ابواب رباعی مجرد و مزید فیہ شروع می کنیم پس

بدان فکر رباعی مجرد آن فعل را گویند که در ماضی و چهار حرف اصلی باشند و آن را

یک باب است -

### باب اقل رباعی مجرد

فَعَلَلَهُ بِوَن الدَّ حَرْجَةٌ والدَّ حَرْجٌ غلط ایندن سنگ غیره بر زمین صرف صغیر

فعل رباعی مجرد از باب فَعَلَلَهُ دَخْرَجٌ یَدُحْرَجُ دَخْرَجَةٌ و دَخْرَجٌ اجافه و

مَدْحَرْجٌ و دَخْرَجٌ یَدُحْرَجُ دَخْرَجَةٌ و دَخْرَجٌ اجافه و دَخْرَجٌ لَمْ یَدُحْرَجْ

لَمْ يَدْ خَرَجْ لَا يَدْ خَرِجْ لَا يَدْ خَرَجْ لَنْ يَدْ خَرِجْ لَنْ يَدْ خَرِجْ لَمْ يَدْ خَرِجْ  
 لَنْ يَدْ خَرِجْ لَيْدْ خَرِجْ لَيْدْ خَرِجْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَدْ خَرِجْ لَا تَدْ خَرِجْ لَا يَدْ خَرِجْ  
 لَا يَدْ خَرِجْ الْظَرْفُ مِنْهُ مَدْ خَرِجْ مَدْ خَرِجَانِ الْفَتْحُ -  
 صرف كبير فعل ماضى معلوم رباعى مجرد دَخَرَجَ دَخَرَجُوا  
 دَخَرَجَتْ الْفَتْحُ -

مجهول دَخَرَجَ دَخَرَجَانِ دَخَرَجُوا دَخَرَجَتْ الْفَتْحُ -  
 مضارع معلوم يَدْ خَرِجْ يَدْ خَرِجَانِ يَدْ خَرِجُونَ الْفَتْحُ -  
 مجهول يَدْ خَرِجْ يَدْ خَرِجَانِ يَدْ خَرِجُونَ الْفَتْحُ -  
 اسم فاعل مَدْ خَرِجْ مَدْ خَرِجَانِ مَدْ خَرِجُونَ الْفَتْحُ -  
 اسم مفعول مَدْ خَرِجْ مَدْ خَرِجَانِ مَدْ خَرِجُونَ مَدْ خَرِجَتْ الْفَتْحُ -  
 تصغير تصغير اسم فاعل نَكَرٌ دَخِرَجٌ وَاسْمُ فَاعِلٍ مَوْنٌ دَخِرَجَةٌ وَبِمَبْرُورٍ قِيَّاسٌ  
 بايد کرد تصغير اسم مفعول را

صرف كبير نفي مجرد اِنْهَابُ فَعْلَةٍ لَمْ يَدْ خَرِجْ  
 لَمْ يَدْ خَرِجَالَمْ يَدْ خَرِجُوا الْفَتْحُ -

مجهول لَمْ يَدْ خَرِجْ لَمْ يَدْ خَرِجَالَمْ يَدْ خَرِجُوا الْفَتْحُ -  
 نفي معلوم لَا يَدْ خَرِجْ لَا يَدْ خَرِجَانِ لَا يَدْ خَرِجُونَ الْفَتْحُ -  
 مجهول لَا يَدْ خَرِجْ لَا يَدْ خَرِجَانِ الْفَتْحُ -  
 نفي مؤكد معلوم لَنْ يَدْ خَرِجْ لَنْ يَدْ خَرِجَانِ لَنْ يَدْ خَرِجُوا الْفَتْحُ -  
 مجهول لَنْ يَدْ خَرِجْ لَنْ يَدْ خَرِجَانِ لَنْ يَدْ خَرِجُوا الْفَتْحُ -  
 امر حاضر معلوم دَخِرَجْ دَخِرَجَانِ دَخِرَجُوا الْفَتْحُ -  
 مجهول لَيْدْ خَرِجْ لَيْدْ خَرِجَانِ الْفَتْحُ -  
 امر غائب معلوم لَيْدْ خَرِجْ لَيْدْ خَرِجَانِ الْفَتْحُ -  
 مجهول لَيْدْ خَرِجْ لَيْدْ خَرِجَانِ الْفَتْحُ -

کھی حاضر معلوم لائے خروج لائے خرجا الخ۔

کھی حاضر مجہول لائے خروج لائے خرجا الخ۔

کھی غائب معلوم لائے خروج لائے خرجا الخ۔

کھی غائب مجہول لائے خروج لائے خرجا الخ۔ بداندک علامت

مضارع دین باب ہم در معروف مضموم باشد و ضابطہ کلیہ در حرکت علامت مضارع آن بود کہ اگر ماضی آن چار حرفی باشد و ہمہ حروف اصل یا بعضی اصل و بعضی زاید علامت مضارع آن در معروف نیز مضموم باشد چون یکریم یحیی و یقایل یبعثو و اگر در ماضی آن اقل از چار حرف یا اکثر از آن باشد علامت مضارع آن مفتوح چون یبصر یکتب یدبأ عند و طعن بیاب فغللہ ہفت باب اند اول تکرار لام خوشمگلل باب دوم زیادت زون بین العین واللحم چون قلنس باب سوم جودیب چهارم سار و ل بجم بیطر ششم شریف ہفتم قلنسوی و مزید فیہ کے راسہ باب است یک بی ہمزہ وصل علامت آن زیادت تاء است قبل چار حرف اصل و دو بی ہمزہ وصل۔

### باب اول از رباعی مزید فیہ

چون کتد خرج سنگ فلطائیدن و گویدین صرف صغیر فعل رباعی

مزید فیہ از باب تفعّل تَدَّ خرج یتد خرج تَدَّ خرجا فهو متد خرج

وتد خرج یتد خرج تد خرجا فتد اک متد خرج کم یتد خرج کم یتد خرج

لا یتد خرج لا یتد خرج کن یتد خرج کن یتد خرج الامر منه تد خرج

لنتد خرج لیتد خرج والنہی عنہ لانتد خرج لانتد خرج لا یتد خرج لا یتد خرج

الطرف منه متد خرج متد خرجا متد خرجا متد خرجا الخ۔

صرف کبیر فعلی ماضی معلوم از باب تفعّل تَدَّ خرج

تَدَّ خرجا تَدَّ خرجوا الخ۔

ماضی مجہول تَدَّ خرج تَدَّ خرجا تَدَّ خرجوا الخ۔



مضارع معلوم یتد خرج یتد خرجان یتد خرجون الخ -

مجهول یتد خرج یتد خرجان یتد خرجون الخ -

اسم فاعل متد خرج متد خرجان متد خرجون الخ -

اسم مفعول متد خرج متد خرجان متد خرجون الخ -

نفي جحد معلوم لم یتد خرج لم یتد خرجا لم یتد خرجوا الخ -

مجهول لم یتد خرج لم یتد خرجا لم یتد خرجوا الخ -

نفي معلوم لا یتد خرج لا یتد خرجان لا یتد خرجون الخ -

مجهول لا یتد خرج لا یتد خرجان لا یتد خرجون الخ -

نفي مؤکد معلوم بالن ناصبه لن یتد خرج لن یتد خرجا

لن یتد خرجوا الخ -

مجهول لن یتد خرج لن یتد خرجا لن یتد خرجوا الخ -

امر حاضر معلوم تد خرج تد خرجا تد خرجوا الخ -

امر حاضر مجهول لتد خرج لتد خرجا الخ -

امر غائب معلوم لیتد خرج لیتد خرجا لیتد خرجوا الخ -

مجهول لیتد خرج لیتد خرجا الخ -

نفي حاضر معلوم لا یتد خرج لا یتد خرجا الخ -

مجهول لا یتد خرج لا یتد خرجا الخ -

نفي غائب معلوم لا یتد خرج لا یتد خرجا لا یتد خرجوا الخ -

نفي غائب مجهول لا یتد خرج لا یتد خرجا الخ - بدانکه

در ماضی این باب یک حرف نکرده است و ملحق یتد خرج - هفت باب اند اول

چون تجلبب دوم تقلبس سوم تمسکن چهارم تجوزب پنجم تسربل

ششم تشیطن هفتم تقلسی تغییر اسم فاعل از متد خرج و حیو ج و از

متد خرجة و حیو جة آید



مجهول لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف -

هی حاضر معلوم لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف -

هی حاضر مجهول لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف -

هی غائب معروف لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف -

مجهول لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف بداند این باب مزید فیہ رباعی است  
که در دهمه وصل می آید و دو حرف در ماضی زاید است و احرار بحرف از آن یحرف

بناروند تا که علامت استقبال است از اول مضارع حذف کردند با بعد حذف ساکن

ماند همزه وصل مکسور و راولش در آوردند امر بهمان باشد بکون آخر آفرش را

وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد و چون تا اینجا است باب صحیح تمام شد

علا و در بیان ابواب مضاعف پرداخته می شوید - باید دانست که مضاعف از سه

باب اصول آمده است (۱) فَعَلَ یَفْعَلُ چون مَدَّ یَدُّ (۲) فَعِلَ یَفْعَلُ چون

فَرَّ یَفِرُّ (۳) فَعَلَ یَفْعَلُ چون فَرَّ یَفِرُّ -

### باب اول از مضاعف

چون الفراء اگر بخین صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مضاعف -

از باب ضَرْبٌ یَضْرِبُ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ

لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ

الامر مند فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ

والنهی عنه لَا یَفِرُّ لَا یَفِرُّ لَا یَفِرُّ لَا یَفِرُّ لَا یَفِرُّ لَا یَفِرُّ

لَا یَفِرُّ لَا یَفِرُّ لَیْفِرُّ لَیْفِرُّ لَیْفِرُّ لَیْفِرُّ لَیْفِرُّ لَیْفِرُّ

مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ

مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ

مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ

مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ



لَمْ تَقْرَأْ لَمْ تَقْرَأْ لَمْ يَفْرُزَنَّ أَنْتُمْ وروا صدک غائب فعل مضارع  
 مجزوم و اخوات وی ازین باب سه وجه باین است چنانکه سابقا گذشت -  
 نفی جحد مجهول لَمْ يَفْرَأْ لَمْ يَفْرَأْ لَمْ يَفْرَأْ أَنْتُمْ -  
 نفی فعل مضارع معروف لَا يَفْرَأُ لَا يَفْرَأُ لَا يَفْرَأُ أَنْتُمْ -  
 مجهول لَا يَفْرَأُ لَا يَفْرَأُ أَنْتُمْ -  
 نفی مؤکد معلوم لَنْ يَفْرَأَنَّ يَفْرَأَنَّ يَفْرَأَنَّ أَنْتُمْ -  
 مجهول لَنْ يَفْرَأَنَّ يَفْرَأَنَّ يَفْرَأَنَّ أَنْتُمْ -  
 امر حاضر معلوم فَرِّضْ فَرِّضْ فَرِّضْ أَنْتُمْ -  
 بانون تاکید ثقیله فَرِّضْ فَرِّضْ فَرِّضْ أَنْتُمْ -  
 مجهول لِيُفْرَأْ لِيُفْرَأْ لِيُفْرَأْ أَنْتُمْ -  
 امر غائب معلوم لِيُفْرَأْ لِيُفْرَأْ لِيُفْرَأْ أَنْتُمْ -  
 مجهول لِيُفْرَأْ لِيُفْرَأْ لِيُفْرَأْ أَنْتُمْ -  
 نفی حاضر معلوم لَا تَقْرَأْ لَا تَقْرَأْ لَا تَقْرَأْ أَنْتُمْ -  
 مجهول لَا تَقْرَأْ لَا تَقْرَأْ لَا تَقْرَأْ أَنْتُمْ -  
 نفی غائب معلوم لَا يَفْرَأُ لَا يَفْرَأُ لَا يَفْرَأُ أَنْتُمْ -  
 مجهول لَا يَفْرَأُ لَا يَفْرَأُ لَا يَفْرَأُ أَنْتُمْ اکنون چند اصول مضاعف  
 بیان کرده می شود سهیلاً للمبتدئ می -

(۱) چون از دو حرف متجانس یا متقارب حرف اول ساکن باشد و دوم ادغام  
 سازند خواه در یک کلمه باشد چون فَرَّوْ مَدَّ وَعَبَدْتُ ثُمَّ خواه در دو کلمه چون  
 وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ وَعَائِلَاتٌ أُولِيَّاتٌ مگر آنکه اول مدیه باشد چون فِي  
 يَوْمٍ که در اینجا ادغام نمایند -

(۲) اگر هر دو متحرک باشند در یک کلمه و یا قبل اول متحرک حرف اول را ساکن کرده  
 در دوم ادغام نمایند چون فَرَّوْ مَدَّ مگر آنکه اسم متحرک العین نباشد چون



وَمَدٌّ اسْتَوْهَمِيكَ تَصْدِيرُ مَدٍّ وَمَا دُنَيْدُ جَمْعُ كَبِيرٍ مَدٌّ مَوْنٌ  
فَعْلُ التَّفْضِيلِ وَمَدَّ يَاتُ جَمْعٌ اسْتَوْهَمِيكَ

صورت کبیر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد مضاعف  
از باب نَصَرَ نَصْرًا مَدَّ مَدًّا وَمَدَّتْ مَدًّا تَامَدُّ دُنَّ مَدُّ دُنًّا  
انچه در صد ادغام شد چنانکه در فرود در مَدُّ دُنَّ ادغام ممکن نشد چنانچه در  
فَرَزْدَنْ گفته شد

ماضی مجهول مَدَّ مَدًّا وَمَدَّتْ مَدًّا  
فعل متزاع معروف يَمْدُ يَمْدَانُ يَمْدُونَ وَمَدَّ يَمْدَانُ يَمْدُونَ  
انچه در اصل يَمْدُ بود حرکت حرف اول را نقل کرده بما قبل دادند بعد از ادغام  
کردند و در يَمْدُ دُنَّ ادغام نشد زیرا که در مَدَّ دُنَّ نشد

مضارع مجهول يَمْدُ يَمْدَانُ يَمْدُونَ  
اسم فاعل مَادُّ مَادَّانُ مَادُّونُ

اسم مفعول مَمْدُ وَمَمْدَانُ مَمْدُونَ  
نفي جحد معلوم لَمْ يَمْدُ لَمْ يَمْدَانُ لَمْ يَمْدُونَ  
لَمْ يَمْدُ لَمْ يَمْدَانُ لَمْ يَمْدُونَ

نفي جحد مجهول لَمْ يَمْدُ لَمْ يَمْدَانُ لَمْ يَمْدُونَ  
نفي فعل مضارع معروف لَا يَمْدُ لَا يَمْدَانُ لَا يَمْدُونَ

نفي فعل مضارع مجهول لَا يَمْدُ لَا يَمْدَانُ لَا يَمْدُونَ  
نفي تأكيد بلي معروف بِالزَّانِصَةِ لَنْ يَمْدَنَّ لَنْ يَمْدَنَّ لَنْ يَمْدَنَّ

نفي تأكيد مجهول لَنْ يَمْدَنَّ لَنْ يَمْدَنَّ لَنْ يَمْدَنَّ  
امر حاضر معروف مَدَّ مَدًّا مَدَّ مَدًّا مَدَّ مَدًّا

مَدُّ دُنَّ در اصل اُمْدُ بود و حرف اصلی از یک جنس و در یک جا بهم آمدند بما قبل  
آنها حرف صحیح ساکن حرکت حرف اولی نقل کرده بما قبل دادند و چون حاجت

همزه نماند اور حذف کردند. سکون حرف ثانی عارضی بود از حرکت فتحه و اندک آن  
 الْفَتْحَةُ أَخْفُ الْحَرَكَاتِ مُدٌّ شَدِيدٌ تَرَجَّحَتْ بِوَدَّ حَرْفِ ثَانِي رَا كَسْرَهُ وَهِيَ  
 لِأَنَّ السَّكُونَ إِذَا حُرِّكَ بِالْكَسْرِ مُدٌّ كَوْنِي وَجَائِزٌ اسْتَكْرَاهُ مَنَابِتِ  
 عَيْنِ حَرْفِ ثَانِي رَا ضَمُّهُ وَهُوَ مُدٌّ خَوَانِي وَرَوَّاسَةٌ كَرَفِكَ ادْعَامُ كَنِي وَأُصْدُ دُ  
 خَوَانِي وَرَوَّاسَةٌ دُنْ ادْعَامُ مُمْكِنٌ شَدِيدٌ رَا حَرْفِ دُومِ سَاكِنٌ اسْتَكْرَاهُ -

امر حاضر مجهول لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ وَوَالْحَمْدُ وَوَالْحَمْدُ -

امر غائب معلوم لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ وَوَالْحَمْدُ وَوَالْحَمْدُ

مجهول لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ وَوَالْحَمْدُ وَوَالْحَمْدُ

کهی حاضر معلوم لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ  
 لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ -

کهی حاضر مجهول لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ وَوَالْحَمْدُ

کهی غائب معلوم لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ وَوَالْحَمْدُ

کهی غائب مجهول لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ تَعْلِيلَاتٌ صِغَعٌ

امر غائب معروف و مجهول و کهی حاضر معروف و مجهول را بر امر حاضر معروف

قیاس باید کرد.

امر حاضر معروف بانون ثقيله مُدِّنٌ مُدِّنٌ مُدِّنٌ مُدِّنٌ مُدِّنٌ مُدِّنٌ

مُدِّنٌ مُدِّنٌ مُدِّنٌ مُدِّنٌ مُدِّنٌ مُدِّنٌ -

بانون خفيفه مُدِّنٌ مُدِّنٌ مُدِّنٌ مُدِّنٌ مُدِّنٌ مُدِّنٌ -

باب سوم از مضاعف

أَبْرٌ وفاداری کردن نیکوکاری نمودن صرف صغیر فعل ثلاثی

مجرد مضاعف از باب علم یَعْلَمُ یَعْلَمُ یَعْلَمُ یَعْلَمُ یَعْلَمُ یَعْلَمُ وَوَالْحَمْدُ وَوَالْحَمْدُ

فَإِنَّكَ صَبْرٌ وَوَالْحَمْدُ وَوَالْحَمْدُ وَوَالْحَمْدُ وَوَالْحَمْدُ وَوَالْحَمْدُ وَوَالْحَمْدُ

لَا يَبْرُكُنَّ يَبْرُكُنَّ يَبْرُكُنَّ يَبْرُكُنَّ يَبْرُكُنَّ يَبْرُكُنَّ وَوَالْحَمْدُ وَوَالْحَمْدُ



لَيْبِرٌ لَيْبِرٌ لَيْبِرٌ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تَبِرٌ لَا تَبِرٌ لَا تَبِرٌ لَا تَبِرٌ  
 لَا تَبِرٌ لَا تَبِرٌ لَا تَبِرٌ لَا تَبِرٌ لَا تَبِرٌ لَا تَبِرٌ لَا تَبِرٌ لَا تَبِرٌ  
 مَبْرَانِ مَبْرَانِ وَمَبْرَانِ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ  
 مَبْرَانِ وَمَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ  
 مِنْهُ أَبْرَانِ أَبْرَانِ أَبْرَانِ وَأَبْرَانِ وَأَبْرَانِ مِنْهُ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ  
 وَبَرِيٌّ بِدَانِكِ مَبْرٌ - صِيغَةُ وَاحِدِ اسْمِ ظَرْفٍ فِي رَأْسِ مَبْرٍ بُوْرٍ وَحَرْفٍ  
 يَكُ جِنْسٍ فِيهِ كَلِمَةٌ آتِيَةٌ بِحَرْفٍ حَرَكَةُ حَرْفِ أَوَّلِ الرَّقْلِ كَرِهَ بِمَا قَبْلَ وَادَنْد  
 وَأَوَّلِ رَادِرٍ وَأَوَّلِ رَادِرٍ كَرِهَ مَبْرٌ شَدَّ مَبْرٌ صِيغَةُ جَمْعِ اسْمِ ظَرْفٍ اسْتِ وَمَبْرٌ  
 تَصْغِيرُ مَبْرٌ وَمَبْرٌ تَصْغِيرُ مَبْرٌ صِيغَةُ وَاحِدِ اسْمِ آلَةٍ اسْتِ وَمَبْرٌ تَصْغِيرُ مَبْرٌ  
 وَمَبْرٌ صِيغَةُ جَمْعِ تَكْسِيرِ اسْمِ آلَةٍ اسْتِ أَبْرٌ صِيغَةُ وَاحِدِ كَرِهَ اسْمِ تَفْضِيلٍ فِي رَأْسِ  
 أَبْرٍ بُوْرٍ حَرَكَةُ حَرْفِ أَوَّلِ الرَّقْلِ كَرِهَ بِمَا قَبْلَ وَادَنْد بَعْدَهُ أَوَّلِ رَادِرٍ وَأَوَّلِ رَادِرٍ  
 كَرِهَ أَبْرٌ شَدَّ أَبْرٌ تَصْغِيرُ أَبْرٌ اسْتِ بَرِيٌّ مَوْنٌ أَبْرٌ كَرِهَ فِي رَأْسِ بَرِيٍّ  
 بَرِيٌّ عَلِيُّ بَرِيٍّ وَأَوَّلِ رَادِرٍ بَرِيٌّ مَانِدٌ بَرِيَّاتٌ وَبَرِيٌّ جَمْعُ تَكْسِيرِ أَرَانِ بَرِيٍّ اسْتِ  
 وَبَرِيٌّ تَصْغِيرُ بَرِيٍّ اسْتِ -

صَافٍ كَبِيرٍ مَاضِي مَعْلُومٍ مَضَاعِفُ أَرْبَابِ عِلْمٍ يَعْلَمُ بَرِيٌّ بَرِيٌّ  
 بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ  
 مَاضِي مَجْمُولٍ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ  
 مَضَاعِفُ مَعْرُوفٍ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ  
 مَضَاعِفُ مَجْمُولٍ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ  
 فِي رَأْسِ بَرِيٍّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ  
 أَيْهَا سَاكِنٌ بُوْرٍ حَرَكَةُ حَرْفِ أَوَّلِ الرَّقْلِ كَرِهَ بِمَا قَبْلَ وَادَنْد بَعْدَهُ أَوَّلِ رَادِرٍ وَأَوَّلِ رَادِرٍ  
 كَرِهَ بَرِيٌّ شَدَّ -  
 اسْمُ فَاعِلٍ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ بَرِيٌّ -

اسم مفعول - مَبْرُودٌ مَبْرُودَانِ مَبْرُودُونَ الخ -

نفي جحد معلوم لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ الخ -

مجهول لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ الخ -

نفي معلوم لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

نفي مجهول لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

نفي تاکید بالن ناصبه لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ الخ -

مجهول لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ الخ -

امر حاضر معلوم بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ الخ -

امر حاضر مجهول لَبَّرَ لَبَّرَ لَبَّرَ لَبَّرَ الخ -

امر غائب معلوم لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ الخ -

امر غائب مجهول لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ الخ -

نفي حاضر معلوم لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

مجهول لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

نفي غائب معلوم لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

مجهول لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ بدانکه در امر و اخوت باب فَرَّ

يَفِرُّ وَيَبْرُكُ سه وجه جائز است زیرا که ضم و بیاب صد میگذرد برائے موافقت

عین مستقبل بود چون درین دو باب عین مستقبل مفتوح یا کسور بود لهذا ضمّه ناقط

شد مضاعف ازین سه باب اصول آمده از باب مَنَعَ مَنَعٌ وَ حَسِبَ

يَحْسِبُ مطلقاً نیامده و از باب شَكَرَ يَشْكُرُ هم نیامده که در لفظ حَبَّ يَحْبُّ

و كَبَّ يَلْبُ لَبًّا فَهُوَ لَبِيْبٌ و این سه در همانند صد میگذرد خوانده میشود پس حاجت

لوشتن آنها نیست مضاعف از سیزده ابواب آمده و فوق بدان در استعمال اهل

زبان نشنیده چنانچه در اینجا ذکر کرده آید -

### باب افعال از مضاعف

چون اَلْمَدَّ اِدُّ مَرَكُونِ صَرْفِ صَغِيرِ فَعْلٍ ثَلَاثِي مَزِيدٍ مَضَاعِفِ  
 از باب افعال اَمَدُّ مَدُّ اِمْدَادُ فَعْلٌ وَ اُمْدٌ مَدُّ اِمْدَادُ اِفْذَالُكَ  
 مَمْدٌ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ  
 يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ اَمْدٌ اَمْدٌ اَمْدٌ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ  
 لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ  
 لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ  
 لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ لَمْ يَمْدَنَّ  
 صِيغِ بَرَقِيَاسِ مَدَّ يَمْدُ بَايْدُ نَمِيْدُ

صَرْفِ كَبِيْرِ فَعْلٍ مَاضِي مَعْرُوفٍ مَضَاعِفِ اِزْ بَابِ فِعَالٍ اَمْدًا مَدًّا  
 اَمْدًا وَاَمْدًا تَامَدًا دُنَّ اَمْدًا دَتَّ اَمْدًا دَمَّا اَمْدًا دَلَمَّا اَمْدًا دَتَّ  
 اَمْدًا دَمَّا اَمْدًا دَتَّ اَمْدًا دَتَّ اَمْدًا دَنَا صَرْفِ كَبِيْرِ سَائِرِ تَصْرِيفَاتِ هَا بَرَقِيَاسِ  
 مَسْطُورِ تَمَّانِ خِرَانْدِ

### باب دوم از ثلاثی مزید فیه از مضاعف

باب تَفْعِيلٍ چُونِ التَّقْلِيلِ اَنْدَكُ اَنْدَكُ اَنْدَاخْتَنُ صَرْفِ صَغِيرِ فَعْلٍ ثَلَاثِي  
 مَزِيدٍ فِيهِ مَضَاعِفِ قَلَّ يَقِلُّ تَقْلِيلًا فَهَوُ مُقْلِلٌ اَلْاَمْرُ مِنْهُ  
 قَلَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُقْلِلُ دَرِيْنِ بَابِ اَوْغَامِ مَمْتَنِعٌ اِسْتِ زِيْرَا كَيْفِ اَوْغَامِ دَرِ  
 اَصْلِ اَيْنِ بَابِ اِسْتِ پَسِ اَوْغَامِ دِيْكَرِ مَمْتَنِعٌ بَاشْدُو هَمْچِيْنِ دَرِ بَابِ تَفْعُلٍ وَاِفْعَالِ  
 وَاِفْعِيْلَالِ اَوْغَامِ مَمْتَنِعٌ اِسْتِ اَيْنِ هَمَّ بَايْهَا صَحِيْحٌ بَرِ اَصْلِ خِرْدَانْدِ

### باب سوم از ثلاثی مزید فیه مضاعف

اِنْ بَابِ مُفَاعَلَةٍ چُونِ الْمُجَابَةِ وَالْحَبَابِ بَايْكَرِ كَرْدِ اِسْتِ كَرْدِيْنِ صَرْفِ  
 صَغِيرِ اِنْ بَابِ مُفَاعَلَةٍ حَابٌ يُحَابُّ مُجَابَةً وَ حَبَابًا فَهُوَ مُجَابٌ وَ حَوْبٌ  
 وَ حَابٌ مُجَابَةٌ وَ حَبَابًا فَذَلِكَ حَبَابٌ لَمْ يُحَابَّ لَمْ يُحَابَّ لَمْ يُحَابَّ

لَمْ يُجَابَتْ لَمْ يُجَابَتْ لَمْ يُجَابَتْ لَا يُجَابَتْ لَا يُجَابَتْ لَنْ يُجَابَتْ لَنْ يُجَابَتْ  
 الْأَمْرُ مِنْهُ حَابٌ حَابٌ حَابٌ لِحَابٍ لِحَابٍ لِحَابٍ لِحَابٍ لِحَابٍ  
 لِحَابٍ لِحَابٍ لِحَابٍ لِحَابٍ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُجَابُ لَا تُجَابُ لَا تُجَابُ  
 لَا تُجَابُ لَا تُجَابُ لَا تُجَابُ لَا يُجَابُ لَا يُجَابُ لَا يُجَابُ  
 لَا يُجَابُ لَا يُجَابُ الظرف منه حَابٌ الح حَابٌ صيغة واحد مذکر  
 غائب واصل حَابٌ بود و حرف اصل از یک جنس و یک کلمه بهم آمدند حرف  
 اول را ساکن کرده و در دوم ادغام نمودند حَابٌ شد درین باب صیغها سه  
 واحد مذکر و تثنیه و جمع غائب و امر واحد مذکر و تثنیه و جمع حاضر بیک صورت  
 واقع شده لیکن واصل مختلف اند و همچنین فاعل و مفعول و ظرف بیک صورت  
 واقع شده مگر واصل فاعل یکسر عین است چون حَابٌ واصل مفعول و ظرف بفتح  
 عین چون حَابٌ و ثبوت اصل آنها از اوزان باب آن میشود و در جمیع این باب  
 ما قبل حرف اول تضعیف مدیه واقع است لهذا اول را بدون نقل حرکت ساکن  
 کرده و در دوم ادغام کردند معروف و مجهول این باب بظاهر هم یکسان است اما  
 در واصل فرقی دارد و حَوَّیْتُ ماضی مجهول در واصل حَوَّیْتُ برونن قَوَّیْتُ بود و دو  
 متجانس و در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک و ما قبل آن مدیه اول را ساکن کرده  
 و در دوم ادغام نمودند حَوَّیْتُ شد۔

### باب چهارم از ثلاثی مزید فیه مضاعف

از باب تَفَعَّلُ چون التَّمَدُّدُ در از شدن صرف کبیر این باب بر قیاس مسطور باید خواند  
 صرف صغیر از باب تَفَعَّلُ تَمَدَّدَ تَمَدَّدَ تَمَدَّدَ وَ تَمَدَّدَ  
 تَمَدَّدَ تَمَدَّدَ تَمَدَّدَ فَذَلِكَ تَمَدَّدٌ ا ا ا این باب هم مانند صحیح بر واصل خود آید  
 و چشم بالا گذشت۔

### باب پنجم از ثلاثی مزید فیه مضاعف

از باب تفاعل چون التَّحَاتُ یکدیگر را دوست داشتن صرف صغیر از  
 باب تفاعل تَحَاتَ تَحَاتُ تَحَاتُ وَتَحَوَّتْ تَحَاتُ تَحَاتُ  
 فَذَلِكَ مَحَاتٌ لَمْ يَحَاتْ لَمْ يَحَاتِ لَمْ يَحَاتِبْ لَمْ يَحَاتِبْ  
 لَمْ يَحَاتِبْ لَيْتَحَاتُ لَنْ يَحَاتِبَ لَنْ يَحَاتِبَ الْأَمْرُ مِنْهُ تَحَاتُ  
 تَحَاتُ تَحَاتِبُ لَيْتَحَاتُ لَيْتَحَاتِبُ لَيْتَحَاتِبُ لَيْتَحَاتِبُ  
 لَيْتَحَاتِبُ لَيْتَحَاتِبُ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَحَاتِبُ لَا تَحَاتِبُ لَا تَحَاتِبُ  
 لَا تَحَاتِبُ لَا تَحَاتِبُ لَا تَحَاتِبُ لَا تَحَاتِبُ لَا تَحَاتِبُ  
 لَا يَحَاتِبُ لَا يَحَاتِبُ الْأَطْرَفُ مِنْهُ مَحَاتٌ الْخَمْسُ وَأَوَّلُهَا صِغَةُ بَابِ  
 بَابِ مُفَاعَلَةٍ قِيَاسٌ بَدِيدٌ

باب ششم از ثلاثی مزید فیه مضاعف

از باب افعال چون الْأَمْتِدَادُ دراز شدن صرف صغیر از باب افعال  
 اَمْتَدَ اَمْتَدَ اَمْتَدَ اَمْتَدَ اَمْتَدَ اَمْتَدَ اَمْتَدَ اَمْتَدَ اَمْتَدَ اَمْتَدَ  
 اَمْتَدَ لَمْ يَمْتَدْ لَمْ يَمْتَدْ لَمْ يَمْتَدْ لَمْ يَمْتَدْ  
 لَنْ يَمْتَدَ لَنْ يَمْتَدَ الْأَمْرُ مِنْهُ اَمْتَدَ اَمْتَدَ لَمْ يَمْتَدْ  
 لَمْ يَمْتَدْ لَمْ يَمْتَدْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا اَمْتَدْ لَا اَمْتَدْ  
 لَا اَمْتَدْ لَا اَمْتَدْ لَا اَمْتَدْ لَا اَمْتَدْ لَا اَمْتَدْ  
 لَا يَمْتَدُ لَا يَمْتَدُ الْأَطْرَفُ مِنْهُ مَمْتَدٌ الْخَمْسُ فاعل ومفعول وظرف این  
 باب هم بیک صورت افتند ولیکن در اصل اسم فاعل بکسر یا قبل آخر ومفعول  
 وظرف بفتح یا قبل آخر و همچنین صیغه واحد مذکر و تثنیه و جمع مذکر غائب با امر حاضر  
 مشابه شده و طریقی ادغام در جمیع این باب بیک منوال است که دو حرف  
 متجانسین و بیک کلمه بهم آمدند و هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام نمودند

باب هفتم از ثلاثی مزید فیه مضاعف

از باب افعال چون اَنَسَدَ اُنْسِدُ اُنْسَدًا اِنْسَادًا  
 اِنْفِعَالِ اِنْسِدَ يَنْسِدُ اِنْسِدًا اِفْهُو مَفْسِدٌ وَاُنْسِدُ يُنْسِدُ اِنْسِدًا  
 فَذَاكَ مَفْسِدٌ لَمْ يَنْسِدْ لَمْ يَنْسَبْ لَمْ يُنْسِبْ كَمْ يُنْسِبُ كَمْ يُنْسَبُ كَمْ يُنْسَدُ كَمْ يُنْسَدُ  
 لَمْ يُنْسَدْ لَا يُنْسَدُ لَا يُنْسَدُ لَنْ يُنْسَدَ لَنْ يُنْسَدَ الْاَمْرُ مِنْهُ اِنْسُدْ  
 اِنْسِدْ اِنْسُدْ لِنْسِدْ لِنْسِدْ لِنْسِدْ لِنْسِدْ لِنْسِدْ لِنْسِدْ  
 لِنْسِدْ لِنْسِدْ لِنْسِدْ لِنْسِدْ وَالنَهْيُ عَنْهُ لَا تُنْسِدْ لَا تُنْسِدْ لَا تُنْسِدْ  
 لَا تُنْسِدْ لَا تُنْسِدْ لَا تُنْسِدْ لَا يُنْسَدُ لَا يُنْسَدُ لَا يُنْسَدُ  
 لَا يُنْسَدُ لَا يُنْسَدُ وَالظُّرْفُ مِنْهُ مَنَّسْتُ اَلْحِ اَوْفَامِ اَيْنِ بِابٍ رَابِعٍ بِنَجِّ الْوَابِ  
 مَابِقِ قِيَاسٍ بَابِي كَرُو -

### باب هشتم از ثلاثي مزيد فيه مضاعف

از باب افعال چون اَلْاَسْتَمَدُ اِسْتَمِدْ اِسْتَمَدًا اِسْتِمَادًا  
 اِسْتِفْعَالِ اِسْتَمَدَ يَسْتَمِدُ اِسْتَمِدًا اِفْهُو مَسْتَمِدٌ وَاَسْتَمِدُ يَسْتَمِدُ اِسْتَمِدًا  
 فَذَاكَ مَسْتَمِدٌ لَمْ يَسْتَمِدْ لَمْ يَسْتَمِدْ لَمْ يَسْتَمِدْ لَمْ يَسْتَمِدْ  
 لَا يَسْتَمِدُ لَا يَسْتَمِدُ لَنْ يَسْتَمِدَ لَنْ يَسْتَمِدَ الْاَمْرُ مِنْهُ اِسْتَمِدْ اِسْتَمِدْ  
 لِنْسَمِدْ لِنْسَمِدْ لِنْسَمِدْ لِنْسَمِدْ لِنْسَمِدْ لِنْسَمِدْ  
 لِنْسَمِدْ لِنْسَمِدْ لِنْسَمِدْ لِنْسَمِدْ وَالنَهْيُ عَنْهُ لَا تُسْتَمِدْ لَا تُسْتَمِدْ لَا تُسْتَمِدْ  
 لَا تُسْتَمِدْ لَا تُسْتَمِدْ لَا تُسْتَمِدْ لَا يُسْتَمَدُ لَا يُسْتَمَدُ لَا يُسْتَمَدُ  
 لَا يُسْتَمَدُ وَلَا الظُّرْفُ مِنْهُ مَسْتَمِدْتُ اَلْحِ -

### باب نهم از رباعي مجرد مضاعف

چون اَلزَّلَزَلَةُ وَالزَّلْزَالُ سَخْتُ جَنَابِيْدُنْ زَلَزَلٌ يَزْلُزُلُ زَلْزَلَةٌ وَزِلْزَالٌ اِفْهُو  
 مَزْلُزُلٌ اَلْحِ اَيْنِ بَابِ دَرْعَمِ اَوْغَامِ بِهَمْ وَجَوْهٌ شَلِّ مِهْمِ اسْتِ -  
 باب دهم از رباعي مجرد مضاعف  
 چون اَلزَّلْزَلُ جَنَابِيْدُنْ تَزْلُزُلٌ تَزْلُزُلٌ اِفْهُو مَزْلُزُلٌ اَلْحِ

صیغ این بر دو باب بر پنج ابواب ماسبق است پس مضاعف از همین سیزده ابواب  
 کلمه چون انبیان ابواب صحیح فایغ شدید حالا ابواب غیر صحیح سے پروازیم لز سابق  
 دانستی کہ ہر اسم و فعل بر دو قسم است صحیح کہ در حرف اصول سے حرف علت و ہمزہ  
 دو حرف اصلی از یک جنس نباشد و غیر صحیح بعکس آن اما غیر صحیح بر چند قسم است  
 ہمزہ کہ در سے ہمزہ باشد پس اگر ہمزہ بجائے فاکلمہ باشد از ہمزہ الفار میخوانند  
 چون امر یا مؤمر یا کرا بجائے عین کلمہ باشد ہمزہ العین چون ذر یا ذر کر و اگر  
 بجائے لام کلمہ باشد ہمزہ اللام گویند چون قرء یقرء ہر چه در دو حرف  
 اصول سے از یک جنس باشد اخرا مضاعف خوانند چون مد مد کلمہ و ہر چه در سے  
 حرف علت باشد از امر معتل گویند پس اگر حرف علت بجائے فاکلمہ بود معتل الفاء  
 و مثال نامند چون یسر یسر و اگر بجائے عین کلمہ باشد معتل العین و  
 اجوف گویند چون باء بیبع و اگر بجائے لام کلمہ باشد معتل اللام و ناقص  
 خوانند چون رھی یزھی و چون معتل دو حرف علت را مثال باشد از لقیف نامند  
 پس اگر حرف علت بجائے فاکلمہ بود از لقیف مفروق گویند چون و قی یقی  
 و اگر در مقابلہ عین و لام باشد لقیف مقرون خوانند چون طوی یطوی پس جملہ  
 اسماء و افعال بر ہفت گونہ است و احوال ہر یکے ازینہا درین واضح تر میگرد و اکنون  
 در بیان ہمزہ شروع میکنیم۔

### باب اقل از ہمزہ

حرف صغیر فعل ثلاثی مجرد ہمزہ الفاء از باب نصر ینصر  
 چون الامر فرعون امر یا مؤمر افہو امرو امر یومر امر افذاک ما مؤر  
 لم یامر لم یومر لا یا مر لا یومر لن یا مر لن یومر لا امر منه امر لنو مر  
 لیامر لنو مر والنہی عنہ لا قامر لا یومر لا یا مر لا یومر الطرف منہ ما مر  
 ما مران ما مر و مر غیر و الالہ عندہم مر میسران ما مر و مر غیر  
 ممر و مر قان ما مر و مر غیرہ ممران ما مر و مر غیرہ فعل

التفضيل منه امر امران امر و امر و المونث منه امرى  
امرئان امریات امرأ میری بدل نکه یا مر در اصل یا مر بود همزه منفرد  
ساکنه بالف بدل شد زیرا که هر همزه منفرد که ساکن بود رواست که بدل کرده شود  
بر وفق حرکت ما قبل مے بحرف علت اگر ما قبل و مے ضم باشد بواو بدل کنند چون  
كُوْنُوا و اگر کسره بود یا بدل نمایند چون شَبِيتُ و اگر فتح بود بالف بدل کنند  
چون يَأْخُذُوا و صُرُ صِينَه واحد مذکر حاضر امر حذف همزین و الباقی مے هر دو هم جائز است  
مُرُوا و مَرُّ هر دو آمده لیکن حذف الفصح و اشهرست از اثبات آن اگر در اول کلمه واقع  
شود چنانچه اَفْصَحُ الْقَائِلِينَ میفرماید مَرُّ و صَبِيَاكُمْ بِالصَّلَاةِ  
و اگر در راج کلام واقع شود درین صورت الباقی همزه اکثر است از حذف زیرا که  
علت حذف اجتماع همزین بوده در راج کلام همزه وحل بدلیل قوله تعالی  
وَأَمْزَاهُكَ وَمَا صَوَّرُ اسم مفعول و مَا صَرُّ اسم ظرف در اصل مَا صَوَّرُ  
و مَا صَرُّ بوده همزه بقاعده مذکور الف گشت و صَمَرُ صِينَه اسم آل را مَمَسْرُ بقاعده  
مذکوره یا خواندن هم رواست مَوْتِمِرٌ تَصْفِيرٌ مَمَرٌ و صَمَرٌ است امر صِينَه اسم  
تفضیل در اصل اَعْرَضُ بود و همزه در یک کلمه جمع آمدند اول مفتوح ثانی ساکن ثانی  
همزه بالف بدل شد زیرا که هر همزه ساکنه که بعد همزه متحرک واقع شود وفق حرکت  
ما قبل خود بدل شود و جَوُّ بَا چون اَمِنَ که در اصل اَعْمَنَ بود اَوْ صِنُ که در اصل  
اَعْمِنَ و اَيْمَانًا که در اصل اَعْمَانًا بود اَوَّامِرُ صِينَه جمع تفضیل در اصل اَعْمِرُ بود  
و همزه متحرک بهم آمدند و هر دو مفتوح ثانی را بواو بدل کردند اَوَّامِرُ شد زیرا که هر جائیکه  
در همزه متحرک واقع شود اگر یک مکسور باشد ثانی یا شود و جَوُّ بَا چون جَاءَ و اَيْمَانًا  
ورنه و او چون اَوَّادِمٌ و اَوَّامِلٌ اَوَّامِرٌ تصغیر امر است و اَوَّامِرٌ تصغیر  
امرئ است قاعده که هر همزه منفرد مفتوحه که بعد ضمه واقع شود و او گردد  
و بعد کسره یا و جَوُّ بَا چون جَوُّ و مَمَرٌ که در اصل جَمِينٌ و صِينٌ بوده است  
قاعده که هر همزه که منفرد و مفتوحه باشد و ما قبل او در واو آمده باشد و جائز است



که او را بواحد کند و او را در وا در غام کند چون مَقْرُوَّةٌ که در اصل مَقْرُوَّةٌ بود  
 همزه را بواحد بدل کرده در وا در غام کردند مَقْرُوَّةٌ شد و همچنین اگر ما قبل همزه منفرد  
 یا ئی مدینه زاید و یا ئی تصغیر واقع شود جنس ما قبل گفته در آن ادغام یا بد جَوَاذًا  
 چون خَطِيئَةٌ وَأَفِيئَةٌ که در اصل خَطِيئَةٌ وَفِيئَةٌ بوده فاعل ه هر همزه متحرکه بعد  
 ساکن غیر مدیه و یا ئی تصغیر واقع شود بعد نقل حرکت او با قبل انداخته شود جَوَاذًا  
 چون يَسَلُّ وَقَدْ أَفْلَمَ وَيَرْحَى أَخَاهُ بوده است و باقی قواعد اعلال و تخفیف  
 از کتب مطوله این فن باید خواند و صرف کبیر این باب برقیاس نَصَرَ يَنْصُرُ باید فهمید

### باب دوم از مهموز

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مهموز الفاء از باب ضَرْبُ  
 يَضْرِبُ چون الْأَزْرُ تَرْتَابِدُنْ اَزْرِيَا زُرْ اَزْرَا فَمَوْ اَزْرِيَا وَ اَزْرِيَا زُرْ اَزْرَا فَذَاكَ  
 مَازُورٌ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ  
 لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يَأْزُرْ  
 مَازِرٌ مَازِرَانِ مَازِرٌ وَمَوْزِرٌ وَالْآلَةُ مِنْهُ مِثْرٌ مِثْرَانِ مَازِرٌ وَمَوْزِرٌ  
 مِثْرَةٌ مِثْرَتَانِ مَازِرٌ وَمَوْزِرَةٌ مِثْرَارٌ مِثْرَارَانِ مَازِرٌ وَمَوْزِرٌ  
 افعال التفضيل منه اَزْرَا زَرَانِ اَزْرُونَ اَوَا زِرَا وَاوِيْرٌ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ  
 اَزْرِيَا اَزْرِيَانِ اَزْرِيَاتٌ اَزْرِيَاتٌ اَزْرِيَاتٌ اَزْرِيَاتٌ اَزْرِيَاتٌ اَزْرِيَاتٌ  
 اَعْرَزٌ بود و همزه بهم آمدند اول کسور ثانی ساکن ثانی را بیا بدل کردند باقی تعليلات  
 سين بقياس باب امرِيَا مَرٌ بايد فهميد و صرف کبیر این باب برقیاس ضَرْبُ  
 يَضْرِبُ است - قدر العلم جامع معظمه

### باب سوم مهموز الفاء

از باب عَلِمَ يَعْلَمُ چون الْأَمْنُ يَخُوفُ شَدْنٌ صرف صغیر فعل ثلاثی  
 مجرد مهموز الفاء از باب عَلِمَ يَعْلَمُ اَمِنَ يَأْمَنُ اَمْنًا فَمَوْ اَمِنٌ وَاَمِنٌ  
 يَوْمٌ اَمْنًا فَذَلِكَ مَا مَوْنٌ لَمْ يَأْمَنْ لَمْ يَأْمَنْ لَمْ يَأْمَنْ لَمْ يَأْمَنْ لَمْ يَأْمَنْ لَمْ يَأْمَنْ

الامر منه ائمن لتؤمن ليا من ليؤمن والنهي عنه لا تامن لا تؤمن لا يامن  
 لا يؤمن الطرف منه ما من مامنان مامن ومؤمن ولا له منه مامن  
 ممان مامن ومؤمن ممنة ممان مامن ومؤمنه ممان ممان  
 مامين ومؤمنين افعال التفضيل منه امن امان امنون امن اوئمن  
 والمؤنث منه امنى امنيان امنياة امن وامينى تعليلات صنع اين باب  
 بقياس باب از ريار سر بايد فهميد و صرف كبير بقياس باب علم يعلم

باب چهارم مهجوز الفاء

از باب صنع ينعم ارحم يا رخم ارحافهوا رخم وارخم يورخم ارحافدك ماروخم  
 الخ صرف كبير و صغیر این باب برقياس صنع ينعم بايد خواند.

باب پنجم ثلاثي مجرد مهجوز الفاء

از باب شرفت يشرفت چون الاد اب موخن ادب يادب ادب بافهوا اديب  
 و ادب به يودب به ادبافدك مادوب به لم يادب لم يودب به لا  
 يادب لا يودب به لن يادب لن يودب به الامر منه اودب لتودب  
 بك ليادب ليودب به والنهي عنه لا تادب لا تودب بك لا يادب  
 لا يودب به الطرف منه مادب مادبان مادب ومؤيدب والالة  
 منه مندب مندبان مادب ومؤيدب مندب مندبان مادب  
 ومؤيدبه منداب مندبان ماديب ومؤيديب ومؤيديبه افعال  
 التفضيل منه ادب ادبان ادبوت اداب و اديب و اديد يب والمؤنث منه  
 ادبي ادبيان ادبيات ادب و اديبى صرف كبير این باب مانند شرفت يشرف  
 وتعليلات مانند امر يامر بايد فهميد.

باب افعال از مهجوز الفاء

چون الايمان گرديدن و اين گروانيدن امن يؤمن ايمانا فهو مؤمن  
 و اومن يؤمن ايمانا فذاك مؤمن لم يؤمن لم يؤمن لا يؤمن لا يؤمن

لَنْ تُؤْمِنَ لَنْ يُؤْمِنَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَمِنْ لِنُؤْمِنَ لِنُؤْمِنَ لِنُؤْمِنَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ  
 لَا تُؤْمِنُ لَا تُؤْمِنُ لَا يُؤْمِنُ لَا يُؤْمِنُ الظُّرُفُ مِنْهُ مُؤْمِنٌ أَيْ مَنْ سَأَلَ مَنْ  
 بُوَدُّ وَهَمْزُهُ بِهَمْزِ آءٍ مَدَّوْلٍ مَفْتُوحٍ ثَانِي سَاكِنٍ وَاجِبٌ شَدَّ قَلْبٌ دَوْمٌ بِالْفَاءِ مَنْ شَدَّ وَدَر  
 أَيْ جَاءَ هَمْزُهُ ثَانِي بِيَا بَدَلٍ شَدَّ يَرَاكُ وَرِيكَ جَاءَ وَهَمْزُهُ جَمْعٌ شَدَّ دَوَّلٌ مَكْسُورٌ ثَانِي سَاكِنٍ  
 پَسْ لَزِمَ آءٍ ثَانِي بِيَا بَدَلٍ كَرُونُ ضَالِبٌ أَشْ سَابِقًا كَذَتْ وَرِيَّوْمِنَ وَوُؤْمِنَ  
 قَلْبٌ هَمْزُهُ بُوَاوٌ جَائِزٌ اسْتَنْزَاجٌ أَوْ مِنْ وَرِيَّوْمِنَ بُوَدُّ وَهَمْزُهُ جَمْعٌ شَدَّ  
 اَوَّلُ مَضْمُونٌ ثَانِي سَاكِنٌ ثَانِي بِيَا بَدَلٍ نَمُودُ دَوْمِنَ شَدَّ

باب تفعیل از مهموز الفاء

الْقَادِيْبُ ابْ أَمْوَحْنَ وَتَعَزَّيْرُ كَرْنَ أَكْبُ يُوَدِّبُ تَأْدِيْبًا فَمُهِيْ مَوْدِبٌ وَادِبٌ  
 يُوَدِّبُ تَأْدِيْبًا فَذَٰكَ مَوْدِبٌ اَيْنَ بَابِ دَرَعِمِ اَعْلَالُ بِالنُّونِ صَحِيْحٌ اسْتَنْزَاجٌ

باب مفاعلة از مهموز الفاء

الْمُوَاخَذَةُ كَرْتَارُشْنَ أَخَذَ يُوْخِذُ مُوَاخَذَةٌ فَهُوَ مُوَاخِذٌ وَوَاوْخِذٌ  
 يُوَاخِذُ مُوَاخِذَةٌ فَذَٰكَ مُوَاخِذٌ اَيْنَ -

باب تفاعل از مهموز الفاء

النَّادِبُ بَاوَبُ شَدَّ تَأْدِبٌ يَتَأْدِبُ تَأْدِيْبًا فَهُوَ مُتَأْدِبٌ اَيْنَ -

باب تفاعل از مهموز الفاء

التَّائِسُ اِنْسُ كَرْتَنُ تَائِسٌ يَتَائِسُ تَائِسًا فَهُوَ مُتَائِسٌ اَيْنَ -

باب افتعال از مهموز الفاء

الْإِيْتَانُ اِيْمَنُ شَدَّ وَامَانَتُ كَسِيْ كَرْتَنُ اِيْمَنٌ يَأْمِنُ اِيْتَانًا فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ  
 اِيْمَانٌ يُوْمِنُ اِيْتَانًا فَذَٰكَ مُؤْمِنٌ وَصَاضِيٌّ وَامْرَأَةٌ وَصَاضِيٌّ اِيْمَانًا فَهُوَ مُؤْمِنٌ اَيْنَ بَابِ قَاعِدِ  
 اِيْمَانٌ جَارِيٌّ شَدَّ اِيْمَانٌ يَأْمِنُ اِيْمَانًا وَصَاضِيٌّ اِيْمَانًا فَهُوَ مُؤْمِنٌ اَيْنَ بَابِ قَاعِدِ  
 بُوَدُّ وَهَمْزُهُ جَمْعٌ شَدَّ اَوَّلُ مَكْسُورٌ ثَانِي سَاكِنٌ ثَانِي بِيَا بَدَلٍ كَرُونُ ضَالِبٌ أَشْ سَابِقًا كَذَتْ وَرِيَّوْمِنَ وَوُؤْمِنَ  
 قَاعِدِ اَوَّلُ مَضْمُونٌ ثَانِي سَاكِنٌ ثَانِي بِيَا بَدَلٍ نَمُودُ دَوْمِنَ شَدَّ

همزه مضارع مجہول واسم فاعل و مفعول و ظرف ہوا و تبدیل شد چنانچہ قاعدہ <sup>ع</sup>یومین ذکر شد

### باب استفعال از مہوز الفاء

الْأَسْتِيْمَانُ امام حسین اِسْتَمَنَ اِسْتَمَانٌ اِصْبَغَ این باب بقیاس یصبغ سابقہ باید خوانند و بر آوردن تعلیلات آن بر مبتدی دشوار نیست و باب اِنْفَعَالٍ و لا فِعْلَالٍ ابواب رباعی از مہوز الفاء نیامده -

### مہوز العین

از باب عَلِمَ یَعْلَمُ چون السَّامَةُ مَلَالٌ گرفتن سَمِیْ یَسَامُ سَامَةٌ فَمَوْسَامٌ و سَمِیْ یُسَامُ سَامَةٌ فَاذَکَ مَسْعُوْمٌ آئیم این باب بر وزن حَسِبَ مُحْسِبٌ نیز آمده یَسِیْمُ یَسِیْمٌ اَلْبِیْدَانُ مہوز العین ثانی مجرد از پنج باب می آید نَصَرَ و خَاوَرَبَ و فَتَحَ و سَمِعَ و کَرَّمَ چنانچہ تفصیلش ہی آید قاعدہ ہر ہمزه متحرکہ بعد متحرکہ واقع شود در آن بین <sup>ع</sup>ین قریب یعنی خواندن ہمزه میان مخرج خود و مخرج حرف علتی که مطابق حرکتش باشد و بین <sup>ع</sup>بَیْدٌ یعنی خواندن ہمزه میان مخرج او و مخرج حرف علت و فق حرکت ما قبل ہر دو جائز است پس در مہوز العین از ثانی مجرد یصبغ ماضی قاعدہ بین بین جا نیست و در مضارع و امر قاعدہ یَسْأَلُ

### مہوز العین

از باب مَنَعَ یَمْنَعُ بسیار آمدہ چون سَأَلَ یَسْأَلُ سَوَالٌ فَمَوْسَاةٌ و سَمِعَ یَسْمَعُ سَمْعٌ فَمَوْسَمٌ و از باب تَفَرَّقَ یَتَفَرَّقُ نیز آمدہ چون اللُّؤْمُ نَاکِسٌ لَوْ مَمْلُومٌ لَوْ مَا فَهُوَ لَیْمٌ و لَیْمٌ یَلَامُ لَوْ مَا فَذَکَ مَلْعُوْمٌ آئیم و از باب ضَارَبَ یَضْرِبُ اُنْکَ آمدہ چون التَّرْبُ و تَابَتْ کَرْدَنِ شِرْزِ زَرِزِ زِعْرًا فَمَوْزَاةٌ و زَبْرًا فَمَوْزَاةٌ زِعْرًا فَذَکَ صَزُورٌ آئیم و در این ابواب بوقت اجرائی قاعدہ یَسْأَلُ ہمزه وصل با ساقط کردن جائز است پس در اِزْعَرَ زِعْرًا و در اِسْأَلَ و در اِسْمَمَ و در اَللُّؤْمُ لَمٌّ گفته شود گوواہی این یصبغ باین وضع ضبط باید کرد زِرْزِرًا زِرٌّ و اِزْبِرُّوا زِبْرًا و سَلِّ سَلًا سَلًا سَلًی و لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا و در مہوز العین از ابواب ثلاثی مزید ہمبرین قیاس قواعد جاری باید کرد -

### ومهموز العين

از باب نصر نصركم نیز اندک می آید چون رَعَفَ يَرْعِفُ رَافَهُ فَمُورٌ وَوَتِ النَّوْرُ  
رحمت کردن و در رفتن به لغت دیگر آمده زَأَتْ يَزْعِفُ چون ضَرَبَ يَضْرِبُ وَ  
زَأَتْ يَزْأْتُ چون مَنَّعَ يَمْنَعُ وَرَعِفُ يَرْعِفُ چون تَكَرَّفَ يَتَكَرَّفُ -

### مهموز العين

از باب افعال چون اَشَامُ بِشَامٍ رَفَثُ أَشَامٍ يَشِيمُ اِشَامًا اَنْحَ -

### باب تفعيل از مهموز العين

چون التَّسْبِيلُ سَأَلَ يُسَالُ تَسْبِيلًا اَنْحَ وَالتَّسْبِيْلُ سُؤْلٌ كَنَابِدُن

### باب مفاعلة از مهموز العين

چون المسألة يُدِيرُ اسْأَلَ يَسْأَلُ مُسَاعَلَةً اَنْحَ -

### باب تفاعل از مهموز العين

چون التَّسْأَلُ يُدِيرُ اسْأَلَ يَسْأَلُ تَسْأَلُ نَسْأَلُ نَسْأَلُ لَفَهُ مَسْأَلٌ اَنْحَ

### باب افتعال از مهموز العين

چون الاَيْتَارُ اِزَارٍ يَرْشِدُن اِيتَرَ يَأْتِرُ اَيْتَارًا فَمَوْتِرٌ اَنْحَ -

### باب استفعال از مهموز العين

چون الاستزاعُ اِسْتَزَعُ طَلَبُ رَحْمَتٍ كَرَدُن اِسْتَزَعَفَ يَسْتَزَعِفُ اِسْتِزَاعًا اَنْحَ

### باب فعلة رباعي مجرد از مهموز العين

چون الظامنةُ سَرْجُونُ كَرَدُن وَارَمِيدُن كَلَامِنَ يَطْمِنُ طَامَنَةً اَنْحَ -

### باب افعيل رباعي مزيد فيه از مهموز العين

الاطمئنانُ اَرَامُ كَرَدُن اِطْمَآنٌ يَطْمِآنُ اِطْمِآنًا فَهُوَ مُطْمِئِنٌ اَمِنٌ

اِسْتَعْرًا اَنْحَ علاوه بر این دیگر از مهموز العين نیامده اما مهموز اللام ثلاثی مجرد از پنج

باب آمده از ضَرْبٍ وَسَمْعٌ وَفَنَمٌ وَكُرْمٌ وَنَصْرٌ لِيَكُنْ اِزْضَرْبٌ وَنَصْرُكُم مَعِ اَيْدِ

### مهموز اللام

از باب ضَرْبٌ يَضْرِبُ چون اَلْهَنَّا كَوَارِثًا وَمَعْمُ شَدَن هُنَا يَحْنِي فَمَوْهَانِي  
 وَهِنِي يَهْنَاهُنَا فَذَلِكَ صَهُوْعٌ اَلَمْ - درین باب چهار لغت آمده دیگر آمده یکی  
 نَصْرٌ يَنْصُرُ ورم مَنَعٌ يَمْنَعُ سوم عَلِمَ يَعْلَمُ چهارم تَشَارَفٌ يَتَشَارَفُ بدانکه در  
 مَهْمُوزِ اللّام در اکثر صیغ قاعده بین بین جار لیت و در واحد ماضی مجهول چون قَرِيٌّ  
 قاعده مَيَّزٌ و در امر و سائر صیغ مضارع مجزوم قاعده هَمْزٌ منفردة ساکنه و استخراج  
 تعلیلات بر زمه مبتدی است.

مَهْمُوزِ اللّام

از باب عَلِمَ يَعْلَمُ چون اَلصَّدِيْقُ زَيْدٌ كَرِيْمٌ صِدْقِيٌّ يَصْدُقُ صِدْقًا  
 فَمَوْ صَادِعٌ وَصِدِيٌّ يَصْدُقُ صِدْقًا فَذَلِكَ مَصْدُوعٌ اَلَمْ -

مَهْمُوزِ اللّام

از باب مَنَعٌ يَمْنَعُ چون اَلْقِرَاءَةُ وَالْقِرَاءَةُ تُخَوِّدُن قَرِيٌّ يَقْرَأُ قِرَاءَةً وَقِرَاءَةٌ  
 فَمَوْ قَارِيٌّ وَقَرِيٌّ يَقْرَأُ قِرَاءَةً فَذَلِكَ مَقْرُوعٌ اَلَمْ -

مَهْمُوزِ اللّام

از باب تَشَارَفٌ يَتَشَارَفُ چون اَلْحُرَّةُ دَلِيْرَةٌ بَجْرٌ اَجْرٌ اَجْرًا فَمَوْ جَرِيٌّ وَجَرِيٌّ اَلَمْ

مَهْمُوزِ اللّام

از باب نَصْرٌ يَنْصُرُ چون عِبَائِعِبَاءٌ لیکن مَهْمُوزِ اللّام از باب حَسِبَ يَحْسِبُ یافته  
 نشده باب فعال از باب مَهْمُوزِ اللّام چون اَلْبُرَّاءُ بَرِيٌّ سَاخِنٌ اَبْرَأَيْتُرِيَّ اِبْرَاءً فَهَوْ  
 مُبْرِيٌّ باب مفاعلة از مَهْمُوزِ اللّام چون اَلْمُبَارَاةُ بَايَدُ بَحْرٍ شَدَن بَارًا يَبَارِحِيٌّ  
 مُبَارَاةٌ فَهَوْ مُبَارِيٌّ باب تفعیل از مَهْمُوزِ اللّام چون اَلتَّبْرُؤَةُ بَرِيٌّ كَرِنٌ بَرِيْرِيٌّ  
 تَبْرُؤَةٌ فَهَوْ مَبْرِيٌّ باب تَفْعَلٌ از مَهْمُوزِ اللّام چون اَلتَّبْرَاءُ بَرِيٌّ شَدَن تَبْرَأَيْتُبْرَاءً  
 فَهَوْ مَتَبْرِيٌّ اَلَمْ باب تفاعل از مَهْمُوزِ اللّام چون اَلتَّبَارُ جَدَارٌ دِيْنٌ اَلتَّبَارَا  
 يَتَّبَارِعُ تَبَارَعًا اَلَمْ باب افتعال از مَهْمُوزِ اللّام چون اَلْجَبْرَاءُ دَلِيْرٌ كَرِنٌ  
 اَلْجَبْرِيٌّ يَجْتَبِرُ اَجْتَبِرَاءً اَلَمْ -

باب استفعال از هموز اللام چون الاستبراء براءت خواستن استبروا  
استبروا متبرکاً و هالین و یکر باب از هموز اللام یافته نشده و الله اعلم -

ابواب المعتل

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مثال واوی ابواب فعل  
یقولون آلوا وعدوا و العید و وعدا و وعدة فهو  
وعد و وعد و وعد و وعدة فذلك موعود لم يعد لم یؤعد لا یعد  
لا یؤعد لن یعد لن یؤعد الامرضه عد لتؤعد لیعد لیؤعد والنهی عنه  
لا یعد لا یؤعد لا یعد لا یؤعد الطرف منه موعید موعدا ان موعدا  
وموعید و الاله منه موعید و موعدا ان موعدا و موعید و موعدا  
موعدا و موعید موعدا موعدا ان موعید و موعید و موعید و موعید  
للتفضیل منه اوعدا و وعدان اوعدا و اوعدا و المؤنث منه  
وعدی و وعدیان و وعدیات و وعد و وعدی بد انکر معتل الفاء از باب  
نصر ینصر ینامه است -

صرف کبیر ماضی معلوم از مثال واوی وعد وعدا وعد و تا آخر چنانکه در  
صحیح دانسته شد ازین جهت اورا مثال گویند یعنی مانند صحیح است در حق احتمال حرکات  
وسکات و صرف ماضی مجهول و وعد و وعد و اعد -  
صرف کبیر مستقبل معلوم یعد یعدان یعدون تعد تعدان  
تعدن تعدان تعدون تعدین تعدان تعدن اعد کعد اصل  
یعد یؤعد لور و اوقشد میان یائے مفتوح و کسرة لازم و اوزار برائے ثقلت  
حذف نموند یعد شنید که هر وای که در فعل مستقبل میان یائے مفتوح و کسرة  
لازم باشد واجب است که آن واو را حذف کنند اگرچه کوفیه و بصریه را در ضابطه حذف  
نکر اختلاف است و تفضیلش در کتب مطوله این فن است پس در یعد و یحیی  
که در اصل یعد و یؤحیی بوده است همین قاعده را استعمال کردند بیکر یعد

وَأَعِدُّ وَتُعِدُّ كَمَا فِي رَأْسِ تَوْعِدٌ وَأَوْعِدُ وَتَوْعِدُ بَدَلًا وَأَوْعِدُ كَمَا فِي رَأْسِ تَوْعِدٌ  
 موافقت باب اگرچه واو میان یا و کسره نیست.

مستقبل مجهول يُوَعَّدُ يُوَعَّدَانِ يُوَعَّدُ وَن تَوْعِدُ تَوْعِدَانِ  
 يُوَعَّدَانِ اَنْ تَوْعِدُ مجهول واورا حذف نکر وند زیرا که کسره بیفتاد و در فلک  
 يَوْمِ الدِّينِ نیز و بیفتاد زیرا که يَوْمِ الدِّينِ فعل نیست یا آنکه این کسره  
 فارسی است و در حذف کسره اصلی شرط است.

اسم فاعل وَأَعِدُّ وَأَعِدَانِ وَأَعِدُونَ وَأَعِدُّ وَأَعِدَانِ وَأَعِدُونَ  
 اسم مفعول مَوْعُودٌ مَوْعُودَانِ مَوْعُودُونَ مَوْعُودَةٌ مَوْعُودَاتٌ مَوْعُودَاتٌ  
 نفی جحد معلوم كَمْ يَعِدُّ كَمْ يَعِدُّ كَمْ يَعِدُّ كَمْ يَعِدُّ كَمْ يَعِدُّ كَمْ يَعِدُّ  
 كَمْ تَعِدُّ كَمْ تَعِدُّ كَمْ تَعِدُّ كَمْ تَعِدُّ كَمْ تَعِدُّ كَمْ تَعِدُّ  
 در اصل كَمْ يُوَعَّدُ بود و او واقعه در میان یا تے مفتوحه و کسره لازم فاعل حذف  
 کردند و حال لَهَا وَانْ شرطیه چنان است که در صحیح دانسته شد.

نفی جحد مجهول كَمْ يُوَعَّدُ كَمْ يُوَعَّدُ كَمْ يُوَعَّدُ كَمْ يُوَعَّدُ كَمْ يُوَعَّدُ  
 نفی معلوم لَا يَعِدُّ لَا يَعِدُّ وَلَا يَعِدُّ وَلَا يَعِدُّ وَلَا يَعِدُّ وَلَا يَعِدُّ  
 الخ اطلاق این صیغ را بر مثبت مضارع معروف قیاس باید کرد.

فعل نفی مجهول لَا يُوَعَّدُ لَا يُوَعَّدَانِ لَا يُوَعَّدُونَ وَلَا يُوَعَّدُونَ  
 فعل نفی مؤکد معلوم لَنْ يَعِدَّ لَنْ يَعِدَّ لَنْ يَعِدَّ لَنْ يَعِدَّ وَلَا يُوَعَّدُ  
 فعل نفی مؤکد مجهول لَنْ يُوَعَّدَ لَنْ يُوَعَّدَ لَنْ يُوَعَّدَ وَلَا يُوَعَّدُ  
 فعل امر حاضر معلوم عِدَّ عِدَّ عِدَّ عِدَّ عِدَّ عِدَّ عِدَّ عِدَّ  
 در اصل رَأَى بَدَلًا بَدَلًا بَدَلًا بَدَلًا بَدَلًا بَدَلًا بَدَلًا بَدَلًا  
 برائے تعذر ابتدا بسکون آورده بودند چون ابتدا بسکون نمانده همزه را نیز حذف  
 نمودند عِدَّ شدید آنکه در رَأَى قیاس از رَوَى نظر بسوی لفظ مقتضی آن  
 بود که واو واقع بعد کسره یا شود چون اِجْعِدْ اما چون لَمْ يُوَعَّدُ فعل مضارع است لهذا



تعديل مضارع باورادند و تعييل كه در نفس او ميرسد گذاشتند لِحْصُولِ الْمَوْافَقَةِ -  
 بانون تاكيد ثقيله عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ  
 بانون تاكيد خفيفه عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ -

امر حاضر مجهول لِتُوْعَدُ لِتُوْعَدُ لِتُوْعَدُ وَالْهَمْزُ بِرَأْسِ الْخَوَاسِطِ -  
 امر غائب معلوم لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ وَالْهَمْزُ -

بانون تاكيد ثقيله لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ  
 لَعِدَّتْ لِيُعِدَّتْ بانون تاكيد خفيفه لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ  
 لَعِدَّتْ لِيُعِدَّتْ امر غائب مجهول لِتُوْعَدُ لِتُوْعَدُ لِتُوْعَدُ  
 كُنِيَ حَاضِرًا مَعْلُومًا لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ وَلَا تَعِدُّ وَلَا تَعِدُّ  
 لَا تَعِدُّ رَأْسُ الْخَوَاسِطِ بِرَأْسِ الْخَوَاسِطِ بِرَأْسِ الْخَوَاسِطِ -

بانون تاكيد ثقيله لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ -

كُنِيَ حَاضِرًا مَعْلُومًا لَا تُوْعَدُ وَلَا تُوْعَدُ وَلَا تُوْعَدُ وَلَا تُوْعَدُ -

كُنِيَ غَائِبًا مَعْلُومًا لَا يُعِدُّ لَا يُعِدُّ وَلَا يُعِدُّ وَلَا يُعِدُّ  
 لَا يُعِدُّ - بانون تاكيد ثقيله لَا يُعِدُّ لَا يُعِدُّ لَا يُعِدُّ لَا يُعِدُّ -

كُنِيَ غَائِبًا مَعْلُومًا لَا يُوْعَدُ لَا يُوْعَدُ لَا يُوْعَدُ لَا يُوْعَدُ -

مثال واوى از باب علم يَعْلَمُ الْوَجْلُ تَرْسِدُنْ وَجَلٌ يُوجَلُ فُجْلًا فَوُوْ وَاجِلٌ  
 وَوَجَلٌ يُوجَلُ وَجْلًا فَذَكَ مَوْجُولٌ لَمْ يُوجَلْ لَمْ يُوجَلْ لَا يُوجَلْ لَا يُوجَلُ  
 لَنْ يُوجَلَ لَنْ يُوجَلَ الْأَمْرُ مِنْهُ إِيْجَلٌ لِيُوجَلَ لِيُوجَلَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ  
 لَا تُوجَلُ لَا تُوجَلُ لَا يُوجَلُ الْمَطْرَفُ مِنْهُ مَوْجَلٌ مَوْجَلَانِ مَوْجَلٌ  
 وَمَوْجِلٌ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مِيْجَلٌ مِيْجَلَانِ مَوْاجِلٌ وَمَوْجِلَةٌ  
 مِيْجَلَتَانِ مَوْاجِلٌ وَمَوْجِلَةٌ مِيْجَالٌ مِيْجَالَانِ مَوْاجِلٌ وَمَوْجِلَةٌ  
 مَوْجِيْلٌ وَمَوْجِيْلَةٌ أَفْعَالٌ لِتَفْضِيلِ مِنْهُ أَوْجَلٌ أَوْجَلَانِ أَوْجَلُونَ  
 أَوْاجِلٌ وَأَوْجِيْلٌ وَالْمَوْثُ مِنْهُ وَجَلٌ وَجَلِيَانٌ وَجَلِيَاتٌ وَجَلٌ وَوَجِيْلٌ

پیدا نکر ایچل در صل و جبل بود و او ساکن بمقابل آن کسور و او را با کرا دانند و همچنین  
در میجیل و او باشد زیرا که او ساکن غیر مدغم بعد کسره یا شود و یا کسره ساکن غیر مدغم  
بعد ثمه و او شود و او جبل صیغه جمع مذکر اسم تفضیل مسائل و فاجد بود و او متحرک  
در اول کلمه هم آمدند و او اول همزه شد زیرا که سر جا که دو و او متحرک در اول کلمه جمع آیند  
اول و جوبا همزه گرد چون اواصل و او یصل که در و اصل جمع و اصله و  
و یصل تصغیر و اصل بود و در جبل و و جبل بقاعده و جولا همزه شدن جائز است

درین باب هیچ تعلیل دیگر نشده و صرف کبیر این باب را بقیاس باب علم یعلم باید فهمید  
مثال و او ی از باب منع بمن چون الوضع بنادن وضع یضع و ضعاً  
فهو واضع و وضع یوضع و ضعاً ذاک موضوع لم یضع لم یوضع لایضع  
لا یوضع لایضع لایضع لایضع لایضع لایضع لایضع لایضع لایضع  
لا تضع لایضع لایضع لایضع لایضع لایضع لایضع لایضع لایضع  
و مؤینم و الاله منه میضع میضعان مواضع و مؤینم میضعه  
میضعان مواضع و مؤینم میضعه میضعان مواضع و مؤینم میضعه  
و مؤینم فعل تفضیل منه اوضع اضعان اضعون اوضع و اویضع  
والمؤنث منه وضعی وضعیان وضعیات وضع و وضعی -

صرف کبیر فعل ماضی معلوم مثال و او ی از باب منع بمن وضع وضع و ضعاً  
وضعوا وضعتکم ماضی مجهول وضع وضعاً وضعوا لکم فعل ماضی معلوم  
و مجهول بر ال خود است چنانکه منع بمنم صرف کبیر فعل مضارع معلوم  
یضع یضعان یضعون تضع تضعان تضعن تضعن تضعون تضعون  
تضعین تضعان تضعن تضع تضع یضع و اصل یوضع بود و واقع شد  
در میان یای مفتوح و کسره تقریری و او را انداختند زیرا که هر دو ای که در میان یای  
مفتوح و کسره تقریری واقع بود ال صرف آنرا تخیل میدادند بعد کسره ضاد را  
بفتحه بدل کردند بجهت رعایت حرف حلق یضع شد و در بعد و اخوات او

رعایت حرف حلق نکردند زیرا که فتح برائے حرف حلق قیاسی نیست بلکه سماعی است  
 و علامات دیگر صیغ بقیاس صیغ وَعَدَّيَعِدُ بوده است امر حاضر معلوم  
 ضَمُّ ضَعَا ضَعُوًّا ضَعِي ضَعَا ضَعُنْ ضَمُّ سائل اَوْضَعُ بود و او را برائے  
 موافقت باب حذف کردند و همزه که بجهت تعدد ابتداء بسکون آورده بودند چون ابتدا  
 بسکون نماز او را نیز حذف ساختند ضَمُّ شد -

بانون تاکید ثقیله ضَعْنُ ضَعَانِ ضَعْنُ ضَعِنُ ضَعَانِ ضَعْنَانِ  
 بانون تاکید خفیفه ضَعْنُ ضَعْنُ ضَعِنُ ضَعِنُ -

امر حاضر مجهول لِتَوْضَعُ لِتَوْضَعَا بر اصل خود است -

مثال واوی از باب حَسِبَ بِحَسْبِ يَحْسِبُونَ الْوَرْمُ آمَسِيكَ وَرِمٌ يَرِمُ وَرْمًا  
 فَهُوَ وَارِمٌ وَوَرِمٌ يُوْرِمُ وَرْمًا فَذَكَ مَوْرُومٌ كَمْ يَرِمُ كَمْ يُوْرِمُ لَا يُوْرِمُ لَنْ يُوْرِمَ  
 لَنْ يُوْرِمَ الْأَمْرُ مِنْهُ رِمٌ لِيُوْرِمَ لِيُوْرِمَ وَالشَّيْءُ عِنْدَهُ لَا تَرِمُ لَا تُوْرِمُ لَا يُوْرِمُ  
 لَا يُوْرِمُ الظرف منه مَوْرِمٌ مَوْرِمَانِ مَوَارِمٌ وَمَوْرِمٌ وَالآلَةُ مِنْهُ مِيُوْرِمٌ  
 مِيُوْرِمَانِ مَوَارِمٌ وَمَوْرِمٌ مَوْرِيْمَةٌ مِيُوْرِمَانِ مَوَارِمٌ وَمَوْرِمَةٌ مِيُوْرِمٌ  
 مِيُوْرِمَانِ مَوَارِمٌ وَمَوْرِمٌ وَمَوْرِمَةٌ أفعَل التفضيل منه أُوْرِمٌ  
 أُوْرِمَانِ أُوْرِمُونَ أُوْرِمٌ وَأُوْرِمٌ وَالْمَوْنُ مِنْهُ وَرْمِيٌّ وَرْمِيَانِ وَرْمِيَاتٌ  
 وَرْمٌ وَوَرْمِيٌّ أَقلى صیغ این باب بحسب مثل صیغ باب وَعَدَّيَعِدُ است مِيُوْرِمٌ صیغ  
 واحد کمال در اصل مَوْرِمٌ بعد ما بقاعده اِيجَلْ باشد و همین قیاس کن مِيُوْرِمَانِ مِيُوْرِمَةٌ  
 مِيُوْرِمَانِ غیره مثال واوی از باب فَسَّرْتُ يَكْسِرُ فَيَسِّرُ فَيَسِّرُ  
 وَالْوَسَامَةُ حَسَنٌ وَارْشَدٌ وَسَمٌ يُوْسَمُ وَسَامَةٌ فَهُوَ وَسِيْمٌ وَوَسِيْمٌ بِهِ  
 يُوْسَمُ بِهِ وَسَامٌ وَسَامَتَانِ فَذَلِكَ مَوْسُوْمٌ بِهِ لَمْ يُوْسَمْ لَمْ يُوْسَمْ بِهِ لَا يُوْسَمُ  
 لَا يُوْسَمُ بِهِ لَنْ يُوْسَمَ لَنْ يُوْسَمَ بِهِ الْأَمْرُ مِنْهُ أَوْسَمٌ لِيُوْسَمَكَ لِيُوْسَمَ بِهِ  
 وَالشَّيْءُ عِنْدَهُ لَا تُوْسَمُ لَا تُوْسَمُ بِكَ لَا يُوْسَمُ لَا يُوْسَمُ بِهِ الظرف منه مَوْسَمٌ  
 مَوْسَمَانِ مَوَائِمٌ وَمَوَائِمٌ وَالآلَةُ مِنْهُ مِيَسَمٌ مِيَسَمَانِ مَوَائِمٌ مِيَسَمَةٌ

وَبُسْمَانٍ مَوَاسِيمٌ وَمَوْسِمَةٌ مِيسَاظِنٌ مَوَاسِيمٌ وَمَوْسِيمٌ وَمَوْسِيمَةٌ  
 افعل التفضیل منه اَوْسَمٌ اَوْسَمَانٌ اَوْسَمُونَ اَوَاسِمٌ وَاوَسِيمٌ وَاَلْمَوْنَتُ مِنْهُ  
 وَسَمِيٌّ وَسُمِيَانٌ وَسُمِيَاتٌ وَسَمٌ وَسَيْمِيٌّ مَثَلٌ صَحِيحٌ اسْتِ - بَلَانْدٌ دَرِصِفٌ كَبِيرَانِ الْبَوَابِ  
 جز تعبرانی که بیان کریم دیگر بهیم تغیر واقع نشود همه ابواب بر صرف کبیر ابواب پیشین  
 باید گردانید مثال واوی از باب افعال چون اَلَا يُعَادُ تَرْسَابِنْدُنْ  
 اَوْعَدُ يُوْعِدُ اِيْعَادًا فَهُوَ مَوْعِدٌ وَاَوْعِدُ يُوْعِدُ اِيْعَادًا اَفْذَاكَ مَوْعِدٌ لَمْ  
 يُوْعِدْ لَمْ يُوْعِدْ لَا يُوْعِدُ كُنْ يُوْعِدُ لَنْ يُوْعِدَ الْاَمْرُ مِنْهُ اَوْعِدْ  
 لِتُوْعِدْ لِيُوْعِدْ لِيُوْعِدْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُوْعِدْ لَا تُوْعِدْ لَا يُوْعِدُ  
 الظرف منه مَوْعِدٌ اَلْحِ اِيْعَادٌ مصدر در اصل اَوْعَادٌ بوردوا و ساکن را بهجت  
 کسره ما قبل بیا گردند اِيْعَاگ شد و باقی صیغ را بر باب صحیح قیاس باید کرد  
 مثال واوی از باب تفعیل چون التَّوَكَّلُ وکیل ساختن وَكَلَّ يُوَكِّلُ  
 تَوَكَّلَ فَهُوَ مَوْكَلٌ اَلْمَانِدُ صَحِيحٌ بِرَّسَلٍ خُودِ اسْتِ مَثَالِ اَوِي اَنْبَابِ مَفَاعَلَةٍ  
 لَلْوَاظِبَةِ بِمِشْكَلٍ كَرْدِنِ وَاظَبَ يُوَاطِبُ مَوَاطِبَةٌ فَهُوَ مَوَاطِبٌ وَاَوْظَبَ اَلْحِ  
 مانند صحیح بر اصل خود است مثال واوی از باب تفعیل چون التَّوَكَّلُ تَكْبِيهِ وَاَعْمَادُ  
 كَرْدِنِ تَوَكَّلَ يَتَوَكَّلُ تَوَكَّلَا اَلْحِ مَثَالِ اَوِي - اَنْبَابِ تَفَاعُلٍ چُونِ التَّوَافِقِ  
 بیکدیگر موافق شدن تَوَافِقٌ يَتَوَافِقُ تَوَافِقًا فَهُوَ مَتَوَافِقٌ اَلْحِ مَثَالِ اَوِي اَنْبَابِ  
 اَبِ اِنْتِعَالٍ چُونِ اَلْاِقْتَادُ اَفْرُخْتِ شَدْنِ اَتَشَّ اَقْتَدَ يَتَقَدُّ اِتْقَادًا فَهُوَ مُتَقَدٌّ  
 وَاَتَقَدَّ يَتَقَدُّ اِتْقَادًا اَفْذَاكَ مُتَقَدٌّ لَمْ يَتَقَدَّ لَمْ يَتَقَدَّ لَا يَتَقَدُّ لَنْ يَتَقَدَّ  
 لَنْ يَتَقَدَّ الْاَمْرُ مِنْهُ اِتَّقِدْ لِتَتَقَدَّ لِتَتَقَدَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَتَقَدَّ لَا تَتَقَدَّ لَا  
 يَتَقَدُّ لَا يَتَقَدُّ الظرف منه مُتَقَدٌّ اَلْحِ اِتْقَادٌ مصدر در اصل اَوْتِقَادٌ بوردوا  
 موضع فار اِنْتِعَالِ واقع شد و او را تا کرده در تا ادغام نمودند زیرا که واو یای اصلی که  
 فار اِنْتِعَالِ باشد تا شده در تا ادغام یابد  
 ماضی معلوم اَتَقَدَّ اَتَقَدُّوا اَتَقَدَّتْ اَتَقَدَّتْ اَتَقَدَّتْ اَتَقَدَّتْ

اَتَقَدُّ تَمَّا اَتَقَدُّ تَمَّ اَتَقَدُّ تَمَّا اَتَقَدُّ تَمَّا اَتَقَدُّ تَمَّا اَتَقَدُّ تَمَّا  
 در اصل و تَقَدُّ بود و اورا تا کرده و در تا او غام نموند و تَقَدُّ شد در اصل بقواعد سابقه  
 عمل نموده و اورا بیا بدل نکردند زیرا که اگر در اصل تَقَدُّ معروف و اَتَقَدُّ مجهول بقواعد سابقه  
 عمل کرده و اورا بیا بدل میکردند در معروف اَتَقَدُّ و در مجهول اَتَقَدُّ نگشت و این  
 موجب اختلاف تصرفیات میباشد لهذا اختلاف باب را گروه داشته او غام  
 متعین گردانیدند در همه صیغ باب همچین تعلیل نموده - ماضی مجهول تَقَدُّ  
 اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ و اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ در اصل اَتَقَدُّ بر وزن اُجْتَنِبُ بود و اورا بیا بدل  
 کرده در تا او غام نموند و تَقَدُّ شد مضارع معلوم تَقَدُّ تَقَدُّ اِن تَقَدُّ و تَقَدُّ  
 تَقَدُّ تَقَدُّ اِن اَتَقَدُّ تَقَدُّ در اصل تَقَدُّ بود و اورا بقاعده سابقه  
 بیا بدل کرده در تا او غام نموند تَقَدُّ شد -

مضارع مجهول تَقَدُّ تَقَدُّ اِن تَقَدُّ و اَتَقَدُّ -

اسم فاعل مَتَقِدٌ مَتَقِدٌ اِن مَتَقِدٌ و مَتَقِدٌ و مَتَقِدٌ مَتَقِدٌ اِن مَتَقِدٌ اِن

امر حاضر معلوم اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ و اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ

امر حاضر مجهول لَتَقَدُّ لَتَقَدُّ و اَتَقَدُّ -

نهی حاضر معلوم لَا تَقَدُّ لَا تَقَدُّ و اَتَقَدُّ -

مثال وادی از باب استفعال چون اِسْتَجَابَ سزاوار شدن اِسْتَوْجِبَ

يَسْتَوْجِبُ اِسْتَجَابًا فَوَسَّوْجِبُ و اَسْتَوْجِبُ يَسْتَوْجِبُ اِسْتَجَابًا فَدَاك

مُسْتَوْجِبٌ كَمْ يَسْتَوْجِبُ كَمْ يَسْتَوْجِبُ لَا يَسْتَوْجِبُ لَا يَسْتَوْجِبُ كَمْ يَسْتَوْجِبُ

كَمْ يَسْتَوْجِبُ اَلْمَرْهُنَةُ اَسْتَوْجِبُ لَسْتَوْجِبُ لَسْتَوْجِبُ لَسْتَوْجِبُ و

الَّذِي عَنْهُ لَا تَسْتَوْجِبُ لَا تَسْتَوْجِبُ لَا يَسْتَوْجِبُ لَا يَسْتَوْجِبُ الظرف

منه مُسْتَوْجِبٌ اَتَقَدُّ اِسْتَجَابًا مصدر اَسْتَوْجِبُ اَسْتَوْجِبُ اَسْتَوْجِبُ اَسْتَوْجِبُ

یا قبلاًش مکسوران و اورا بیا بدل کردند اِسْتَجَابًا اَسْتَجَابًا اَسْتَجَابًا اَسْتَجَابًا

سابقه قیاس باید کرد و وجههای این باب بر اصل خود اند -

مثال یائی از باب ضارب یضرب چون المیبر قمار باقتن یسریبیسری  
 میسرا فھو یا سیر و یسیر یوسر میسرا فذاک میسور لم ییسر لم یوسر لا  
 ییسر لا یوسر کن ییسر کن یوسر الا مر منه ایسرتو سرتو سرتو سرتو سرتو سرتو  
 لا ییسر لا یوسر لا ییسر لا یوسر الطرف منه میسرا میسرا ان میا سار و  
 میسرا فالآله منه میسرا میسرا ان میا سار و میسرا میسرا و سرتو سرتو  
 میا سار و میسرا میسرا ان میا سار و میسرا میسرا و  
 میسیرة افعال تفضیل منه ایسرا ایسرا ان ایسرون ایسار و اییسار  
 و المونت منه یسری یسریان یسریات یسری و ییسری صرف کیرانند صحیح  
 است مگر در مضارع مجهول که یوسر یوسران یوسرون انکم ست یوسر در اصل  
 ییسر بود یا ساکن یا قبلش مضموم آن یا داؤد شد زیرا که هر باد ساکن غیر مدغم که بعد ضممه  
 واقع شود واو گردد و این قاصده در اجوف هم می آید چنانکه در فعلی چون بین کلمه یا  
 شود واو گردد چون طوبی و کوسنی که در اصل طیبی و کوسنی بود بخلاف  
 آن فعلی که صفت باشد یائی او را تبدیل نمیشود البتہ ضممه ماقبل یارا بکسرہ بدل کنند  
 تا یا سلامت بماند چون مشیہ حیکی و قسمة ضیزی که در اصل حیکی  
 و ضیزی بود و همچنین دران فعل که جمع افعال است یائی او را سلامت و مانند  
 ضممه ماقبل را بکسرہ بدل کنند تا یا سلامت بماند چون بیض و عین جمع ابیض  
 و اعین که در اصل بیض و عین بود۔

مثال یائی از باب علم یعلم چون الیاس نا امید شدن بیس بیس  
 یاسا فھو یا یس و ییس یوعس یاسا فذاک میسوس لم ییسس لم  
 یوعس لا ییسس لا یوعس کن ییسس کن یوعس الا مر منه ایسس  
 لتوعس لیسس لیوعس و النھی عنه لا ییسس لا یوعس ... لا  
 ییسس لا یوعس الطرف منه میسس میسسان میاسس و مییسس  
 و الآله منه میسس میسسان میاسس و مییسس میسسه میسسان



لَا تَسْتَيْسِرُ أَذْكَ مُسْتَيْسِرٍ لَمْ يَسْتَيْسِرْ لَمْ يَسْتَيْسِرْ لَا يَسْتَيْسِرُ لَا يَسْتَيْسِرُ لَنْ  
يَسْتَيْسِرُ لَنْ يَسْتَيْسِرُ الْأَمْرُ مِنْهُ اسْتَيْسِرَ لَيْسَتْ يَسِيرٌ لَيْسَتْ يَسِيرٌ وَالنَّهْيُ عِنْدَ  
لَا تَسْتَيْسِرُ لَا تَسْتَيْسِرُ لَا يَسْتَيْسِرُ الْأَطْرَفُ مِنْهُ مُسْتَيْسِرٌ الْح

### ابواب مُعْتَلِّ الْعَيْنِ

اجوف واوی از باب نصر ینصر القول گفتن قال يقول قوله فهو قائل  
وقيل يقال قوله اذك مقول لم يقل لم يقل لا يقول لا يقال لن يقول لن  
يقال الامر منه قل لقل ليقل ليقل والنه عنده لا تقل لا تقل لا يقل لا يقل الطرف  
منه مقال مقالان مقائل ومقيل والاله منه مقول مقولان  
مقاول ومقيل مقوله مقولتان مقاول ومقيلة مقوال مقولان  
مقاول ومقيل ومقيلة افعال التفضيل منه اقول اقوال اقولون اقاول  
اقيل والمونث منه قول قوليان قوليات قول وقويلي بدانکه اجوف واوی از  
سباب آمده اند نصر وضارب وسمع چنانکه باید مقال صیغه واحد مذکر اسم ظرف در  
اصل مقول بود و او متحرک ماقبل او حرف صمیم ساکن حرکت و او را نقل کرده ماقبل دادند  
و او در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن و او را بالف کردند مقال شد و مقال  
جمع تکسیر مقال است مقال اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رو  
کردند بسوی اصلش که مقول بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم با الف  
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مقاول شد مقیل تصغیر  
مقال است مقال اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند رو نمودند باصلش که  
مقول بود حرف اول را ضم کردند و ثانی را فتح و سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد  
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد او غام مقیل شد مقیلة تصغیر مقولة صیغه واحد  
مونث اسم آله است و مقاول جمع تکسیر آن و اقاول جمع تکسیر اقول صیغه واحد مذکر  
اسم تفضیل و اقیل تصغیر آن و در مقول و مقولة که اسم آله است اگر چه او متحرک ماقبلش  
ساکن و بقاعده مقول حرکت و او را با قبل دادن سزاوار بود لیکن این چنین نکردند



زیرا که هر دو در اصل مقول بودند الف را حذف نمودند مقول شد و بعد حذف الف تا در آخر  
افزودند مقوله گشت و مقول بسبب مانع که وقوع الف بعد واو است نقل حرکت  
نکردند پس درین هر دو که فرع آن هستند هم نقل حرکت نمودند -

صرف کبیر فعل ماضی معلوم قال تالاً قالوا قالت قلنا قلن قلت قلتما قلتم  
قلت قلتما قلن قلت قلنا قال در اصل قول بود واو متحرک تا قبلش مفتوح واو بالف  
بدل شد زیرا که هر دو ای وی ای متحرک که بعد فتحه واقع شود الف گردد بشرط چند (۱) آن واو  
ویا فاکر نباشد چون فوعلد (۲) بین لیفیت نباشد چون حی (۳) قبل از الف تشبیه نباشد  
چون دعوا (۴) قبل مده زائده واقع نگردد چون طویل (۵) قبل یاء مشدود وزن تاکید  
نباشد چون انخسین (۶) بمعنی لون و عیب نباشد چون عود (۷) بر وزن فعلا ن نباشد  
چون جولا ن هر جا که این شرط متحقق شوند آن واو یا بالف بدل کرده شوند و الا فلا قلن  
در اصل قولن بود چون واو الف شد الف بالتقاسی ساکنین بیفتاد قلن شد فتحه قاف الضمه

بدل کردند تا بران دلالت کند که از اینجا عین فعل که افتاده است واو بودند یا -  
فعل ماضی مجهول قیل قیلوا قیلت قیلتا قلن قلت قلتما قلتم قلت قلتما  
قلنت قلت قلنا قیل در اصل قول بود کسره بر واو ثقیل بود زیرا که واو تحت ضمه است  
آن کسره را نقل کرده بقاف دادند بعد سبب حرکت تا قبل قول شد واو ساکن تا قبلش مکسور  
واو را بیابا بدل کردند واو از قلن تا آخر بالتقاسی ساکنین بیفتاد ضمه اصل قاف بانام صورت  
معروف و مجهول و امریکه شد لیکن در اصل مختلف اصل قلن ماضی معروف فعلن است و اصل  
قلن مجهول قولن و اصل قلن امر قولن -

فعل مضارع معلوم یقول یقولان یقولون یقولن یقولن یقولن یقولن  
یقولون یقولین یقولان یقولن یقولن یقولن یقولن یقولن یقولن یقولن یقولن یقولن یقولن  
نقل کرده با قبل دادند یقول شد زیرا که حرکت واو و یا با قبل آن که ساکن باشد نقل کنند عیار  
آن حرکت فتحه باشد واو و یا بالف سازند بشرط مذکور بالا و در یقولن و یقولن و یقولن  
ساکنین بیفتاد فعل مجهول یقال یقالان یقالون یقالن یقالان





قُولُنْ اَعْلَالَاتِ اِنْ بَحَثَ بِقِيَاسِ نَوْنِ ثَقِيلَةٍ بَايَدِ نَهْمِيدِ - اَمْرٌ حَاضِرٌ مَجْمُولٌ  
 لِيُقَلَّ لِيُقَالُ لِيُقَالُو الْتَقَالِي لِيُقَالَا لِيُقَلَّتْ اَعْلَالِ اِنْ صَبَّحَ سَابِقًا بَلَدِشْتِ -  
 بَانُونَ تَاكِيدِ ثَقِيلَةٍ لِيُقَالَتْ لِيُقَالَاتِ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ  
 بَانُونَ تَاكِيدِ خَفِيفَةٍ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ -  
 اَمْرٌ غَائِبٌ مَعْلُومٌ لِيُقَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ  
 لِيُقَلَّنْ - تَعْلِيلَاتِ اِنْ بَحَثَ رَابِعِيٌّ مَجْمُولٌ بَايَدِ كَرْدِ -

اَمْرٌ غَائِبٌ مَجْمُولٌ لِيُقَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَلَّنْ لِيُقَالُو لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ  
 هِيَ حَاضِرَةٌ مَعْلُومَةٌ لِيُقَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَلَّنْ لِيُقَالُو لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ  
 وَاِنْ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو  
 مَعْدُومَةٌ لِيُقَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو  
 وَاِنْ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو  
 مَحْرُوكٌ بُوَدَاكُونٌ مَابَلَشِ مَفْتُوحٌ كَشَتْ اَزَا بَالْفِ بِلْ كَرُونْدَا لِيُقَالُو لِيُقَالُو  
 سَاكِينٌ بِيْفِتَاوَدَا لِيُقَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو  
 لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو  
 لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو  
 خَافَ يَخَافُ خَوْفًا هُوَ خَائِفٌ وَخِيفٌ يَخَافُ خَوْفًا فَذَلِكَ مَخَوْفٌ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَفْ  
 لِيَخَافُ لِيَخَافُ لَنْ يَخَافَ لَنْ يَخَافَ اَلْمَرْمَنُ خَفَ لِيَخَفْ لِيَخَفْ لِيَخَفْ وَالنَّهْيُ  
 لِيَخَفْ لِيَخَفْ لِيَخَفْ لِيَخَفْ لِيَخَفْ لِيَخَفْ لِيَخَفْ لِيَخَفْ لِيَخَفْ  
 وَالْاَلَةُ مِنْهُ مَخَوْفٌ مَخَوْفَانِ مَخَاوِفٌ وَخِيفٌ مَخَوْفَةٌ مَخَوْفَتَانِ مَخَاوِفٌ وَخِيفَةٌ  
 مَخَوَافٌ مَخَوَافَانِ مَخَاوِفٌ وَخِيفٌ وَخِيفَةٌ اَفْعَالُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ اَخْوَفٌ اَخْوَفَانِ  
 اَخْوَفُونَ اَخْوَفُونَ وَالتَّخْيِيفُ وَالتَّخْيِيفُ مِنْهُ خَوْفِيٌّ خَوْفِيَانِ خَوْفِيَاتٌ خَوْفِيَاتٌ خَوْفِيٌّ  
 بَلَاكَةٌ مَخَاوِفٌ صِيغَةٌ مَجْمُوعَةٌ اَزْ اَنْ مَخَوْفٌ صِيغَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْ اَسْمِ ظَرْفٍ اَسْتَوْفِيٌّ مَخَوْفٌ  
 صِيغَةٌ اَلَا اَسْتَوْفِيٌّ تَصْنِيفٌ مَخَوْفٌ اَسْتَوْفِيٌّ وَخِيفَةٌ تَصْنِيفٌ مَخَوْفَةٌ -

فعل ماضی معلوم خاف خافا خافوا خافت خافتا خفتن خفتت خفتتا

خفتم خفتت خفتما خفتن خفتت خفتنا - خاف در اصل خوف بود و او متحرک و قبلش

مفتوح و او را بالف بدل کردند خاف شد خفتن در اصل خوفن بود کسره بر و او ثقیل داشته بخا دادند

بعد نقل حرکت و او بالتقامی ساکنین بیفتادین شد و در اینجا حرف خا را ضممه ندادند اگر چه است

آن بود که ضممه دادند زیرا که درین موضع بیان باب را رعایت کردند که در اصل فعل بود

و لالت بر محذوف از خفتن تا آخر فاکمه را بعد حذف بین کسره و او و باقی اعلال صیغ را بقواعد

که در قال گفته ایم استخراج باید کرد فعل ماضی مجهول خیف خیفنا خیفتمو انخيفت

خفن الخ بر قیاس قبیل قبلا الخ فعل مضارع معلوم يخاف يخافون يخافون

يخافون يخافون يخفون الخ - مضارع مجهول يخافون يخافون يخافون الخ اعلال

این هر دو بحث مثل اعلال يقال باید نمید اسم فاعل خاف خافان خائفون

خائفه خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف

خائفان خائفات خوائف خوف خويفة تعیل خائف بر قیاس قائل است

و خافه صیغه هم تکسیر از آن خائف است خويف تصغیر خائف و خويفة تصغیر

خائفه اسم مفعول خوفون خوفان خوفون خوفون خوفون خوفان خوفان

الخ خوفون در اصل خوفون بود یکی از دو واو حذف شد چنانکه در مفعول گفته شد

امر حاضر معلوم خف خافا خافوا خافی خافا خفتن خف در اصل خوف بود

و او متحرک و قبلش حرف صیم ساکن حرکت و او نقل کرده با قبل دادند و او را بالف بدل کردند

التقامی ساکنین شد میان الف و الف را حذف نمودند و همزه را از جهت استغنائیز حذف

کردند خف شد خاف و در اصل خوف بود فتوه و او را نقل کرده با قبل دادند و او را الف گردانیدند

و همزه وصل را جهت عدم احتیاج حذف کردند خافا شد صیغه تشبیه امر حاضر و جمع

مذکر آن با صیغه تشبیه مذکر غائب ماضی و جمع آن ملتبس شده و همچنین التباس و اتحاد

مضائقه ندارد زیرا که فرق این صیغ از مقام عبارت و قرآن معلوم میشود

بانون تاکید ثقیله خافن خافان خافون خافان خفنا و از



و اورا بالف بدل کردند اقام شد و راقن تا آخر الف با اجتماع ساکنین بیفتاد -  
 ماضی مجهول اَقِمَّ اَيْمُوا اَنْج اصل اَقِمَّ اَقْوَمَ بود کسره و او را نقل کرده  
 بقاف و او را اَقْوَمَ شد و او ساکن ما قبل او کسره آنرا بیابدل کردند اَقِمَّ شد -  
 مضارع معلوم يُقِيمُ يُقِيمَانِ يُقِيمُونَ يُقِيمُ يُقِيمَانِ يُقِيمُونَ اَنْج اصل يُقِيمُ يُقِيمُونَ  
 بود کسره و او ثقیل بود نقل کرده با ثقیل و او را پس بجهت کسره بیابدل شد و اَقِمَّ  
 وَتَقَرَّبَا بِالتَّقَاتِ ساکنین بیفتاد - مضارع مجهول يُقَامُ يُقَامَانِ يُقَامُونَ  
 اَنْج اعلل این بحث بر قیاس يُقَالُ است -

اسم فاعل مُقِيمٌ مُقِيمَانِ مُقِيمُونَ مُقِيمَةٌ مُقِيمَاتٌ بِرِیَاسِ يُقِيمُ يُقِيمَانِ اَنْج  
 اسم مفعول مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامُونَ اَنْج بِرِیَاسِ يُقَامُ يُقَامَانِ -  
 نفی جحد معلوم لَمْ يُقِمْ لَمْ يُقِيمَا لَمْ يُقِيمُوا لَمْ يُقِمَا لَمْ يُقِمْنَ لَمْ يُقِمْنَ  
 و اصل لَمْ يُقِمْ لَمْ یُقِمْ و او باشد و با التماسی ساکنین بیفتاد نفی جحد مجهول لَمْ يُقِمْ  
 لَمْ يُقَامَا لَمْ يُقَامُوا اَنْج لَمْ یُقِمْ لَمْ یُقِمْ و اصل لَمْ یُقِمْ و او الف شد الف با اجتماع ساکنین حذف  
 فعل مضارع نفی معلوم لَا یُقِیمُ وَلَا یُقِیمَانِ اَنْج -

نفی مجهول لَا یُقَامُ وَلَا یُقَامَانِ اَنْج -  
 نفی مؤکد معلوم کُنْ یُقِیمُ کُنْ یُقِیمَا اَنْج -  
 نفی مؤکد مجهول کُنْ یُقَامُ کُنْ یُقَامَا اَنْج -

امر حاضر معلوم اَقِمَّ اَقِمْ اَقِمْ اَقِمْ اَنْج - اصل اَقِمْ اَقِمْ و او کسور  
 ما قبلش حرف میم ساکن حرکت و او نقل کرده بقاف و او را بجهت کسره ما قبل بی  
 بدل کردند اجتماع ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اَقِمْ شد -

امر حاضر مجهول لَیُقَمُّ لَیُقَمَّا اَنْج -

فعل امر غائب معلوم لَیُقِمُّ اَنْج

مجهول لَیُقَمُّ لَیُقَمَّا اَنْج -

نفی حاضر معلوم لَا یُقِمُّ وَلَا یُقِیمَا اَنْج -

فهي حاضره مجهول لا تقم لا تقا ما اتخ -

فهي غائب معلوم لا يقم لا يقم ما اتخ -

فهي غائب مجهول لا يقم لا يقا ما اتخ اعلال این صیغ مثل اعلال سابق است

اجوف واوی از باب تفعیل چون التحویل گردانیدن حول یحوّل یحوّلا

این باب بر اصل خود است و همچنین باب مفاعله بر اصل خود است و هم مقاومت

مقاوم و همچنین باب تفعّل یحوّل یحوّلا بر اصل خود است و همچنین باب

تفاعل چون التناول بالیکر و اگر فن تناول یتناول و تناول و

و همچنین باب اعلال و افعیل چون الاسوداد و الاسويداد سیاه شدن

اسودا یسودا اسوداد و اسودا یسودا اسوداد بر اصل خود اند

اجوف واوی از باب افتعال چون الاجتناب قطع بیان کردن اجتناب

یجتنب اجتنابا فهو مجتنب و اجتناب یجتنب اجتنابا فذاک المجتنب المجتنب

لم یجتنب لا یجتنب لن یجتنب لن یجتنب الامر منه اجتنب یجتنب

یجتنب یجتنب والنهی عنه لا یجتنب لا یجتنب لا یجتنب الظروف منه

یجتنب الخ اصل اجتنابا مصدر اجتنوا با بود و بسبب کسره ما قبل باشد اسم

فاعل و اسم مفعول این باب بیک صورت واقع شده لیکن اصل اسم فاعل یجتنب و

و اصل اسم مفعول یجتنب بود و ظرف نیز که هموزن مفعول باشد هم برین صورت است

ماضی معلوم اجتنابا اجتنابا اجتنابوا اجتنابا اجتنابا اجتناب الخ اجتناب

در اصل اجتنوب بود و بقاعده قال الف شد و در یجتنب الف با جماع ساکنین بیفتاد

ماضی مجهول جتیب جتیب الخ اجتنب در اصل اجتنوب بود کسره و او را

نقل کرده با قبل دارند و از ابکسره ما قبل یا بدل کردند اجتنب شد

مضارع معلوم یجتنب یجتنبان یجتنبون الخ -

مضارع مجهول یجتنب یجتنبان الخ -

امر حاضر معلوم اجتنب اجتنبا اجتنبوا الخ اصل اجتنب اجتنوب بود و



متحرک ما قبلش مفتوح و او را بالف بدل کردند پس اجتماع ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند اجتناب شد لفظ ماضی امر و تشبیه و جمع مذکر با هم مشبیه شدند لیکن در اصل تفاوت است

امر حاضر مجهول لِجُتِبَ لِجُتِبَا اَنَّهُ -

فهی حاضر معلوم لَا يُجْتَبُ لَا يُجْتَبَا اَنَّهُ -

فهی حاضر مجهول لَا يُجْتَبُ لَا يُجْتَبَا اَنَّهُ -

فهی غائب معلوم لَا يُجْتَبُ لَا يُجْتَبَا اَنَّهُ بر آوردن اعلال دیگر صیغ بر مبنی و شوا

یت اجوف واوی از باب اِنْفَعَال چون الْأَنْقِيَاءُ کردن نهادن اِنْفَادُ

يُنْقَادُ اِنْقِيَادًا فَهُوَ مُنْقَادٌ و اِنْقِيَادٌ يُنْقَادُ اِنْقِيَادًا فَذَلِكَ مُنْقَادٌ لَمْ يُنْقَدْ لَمْ يُنْقَدْ اِنْقِيَادٌ

لَا يُنْقَادُ لَنْ يُنْقَادَ اَلْمَرْصُوهُ اِنْقَادٌ لِيُنْقَدْ لِيُنْقَدْ و اَلنَّهْيُ عِنْدَ لَا تُنْقَدُ

لَا تُنْقَدُ لَا يُنْقَدُ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مُنْقَادٌ اَنَّهُ اِنْ قَادَ و رِصَل

اِنْقَادٌ بورد و او متحرک ما قبل او مفتوح و او را بالف بدل کردند اِنْقَادٌ شد اِنْقَادٌ در اصل

يُنْقَوُ بورد و او بی جهت الفتح ما قبل بالف بدل شد اِنْقِيَادٌ ماضی مجهول در اصل اِنْقَوُ

بود کسره بر او و ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل و او ساکن ما قبل او

مکسور از اسیا بدل کردند اِنْقِيَادٌ شد باقی اعلال و صرف کبیر این باب بروفق باب

اِنْفَعَال اجوف واوی است. کَمَا صَرَ اِنْفَاءً -

اجوف واوی از باب اِسْتِفْعَال چون اَلْاِسْتِعَانَةُ یاری خواستن اِسْتِعَانَتَ

يُسْتَعِينُ اِسْتِعَانَةً فَهُوَ مُسْتَعِينٌ و اِسْتَعِينُ يُسْتَعَانُ اِسْتِعَانَةً فَاَلَا اِسْتَعَانَ

مُسْتَعَانٌ لَمْ يَسْتَعِنْ لَمْ يَسْتَعِنْ لَا يَسْتَعِينُ لَا يَسْتَعَانُ لَنْ يَسْتَعِينُ لَنْ يَسْتَعَانَ

لَا مَرْصُوهٌ اِسْتَعَانَ لِيَسْتَعَانَ و اَلنَّهْيُ عِنْدَ لَا يَسْتَعِينُ لَا يَسْتَعَانُ

لَا يَسْتَعِنُ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مُسْتَعَانَ اَنَّهُ بَدَا نَكْرَ اِسْتِعَانَةً مَصْدَرٌ رِصَلٌ سْتَعَوْنَا بورد

بقاعده اِقَامَةٌ تعیل باید کرد فعل ماضی معروف اِسْتَعَانَ اِسْتَعَانَا

اِسْتَعَانُوا اِسْتَعَانَتْ اِسْتَعَانَتْ اِسْتَعَنْتَ اَنَّهُ رِصَلٌ سْتَعَانَ اِسْتَعُونُ

بورد و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او را در اصل

متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند استعانت شد  
 همچنین است استعانتکرا استعانتکرا اصل استعوت بود واو متحرک با قبل او حرف صحیح  
 ساکن حرکت باو را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت  
 آن واو را بالف بدل کردند و الف با جماع ساکنین بیفتاد استعانت شد.

ماضی مجهول استعین استعینا استعینوا الخ استعین در اصل استعون  
 بود واو متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند اکنون قاعده  
 که واو ساکن با قبل او مکسوران واو بیابدل شد استعین گشت در استعنت که در  
 اصل استعونا بود واو یا شد و یا بالتقاء ساکنین حذف گشت.

مضارع معلوم يستعين يستعینان يستعینون تستعینان  
 يستعین تستعین الخ يستعین در اصل يستعون بود واو متحرک با قبل او حرف  
 صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند بعد از واو ساکن ماقلش مکسوران واو بیابدل  
 شد يستعین گشت برین قیاس است و در باقی مگر در يستعین و تستعین  
 التقاء ساکنین شد یا حذف کردند.

مضارع مجهول يستعان يستعانان يستعانون الخ يستعان  
 در اصل يستعون بود واو متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل  
 دادند و او در اصل متحرک بود اکنون ماقلش مفتوح گشت آن را بالف بدل کردند يستعان  
 شد برین قیاس است باقی صیغ -

اسم فاعل مستعین مستعینان مستعینون الخ مستعین در اصل  
 مستعون بود واو متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بعین دادند بعد از  
 واو ساکن ما قبل او مکسوران واو بیابدل شد مستعین گشت.

اسم مفعول مستعان مستعانان مستعان در اصل مستعون بود واو  
 متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بعین دادند و او در اصل متحرک بود -  
 اکنون ماقلش مفتوح گشت آن را بالف بدل کردند مستعان شد.

امر حاضر معلوم استعین استعینا استعینوا استعینی استعین راز  
 تستعین بنا نمودند علامت استقبال را حذف ساختند بعد حذف ساکن با نذر مزمزه وصل  
 مکسور در اولش در آوردند و آخر ساکن کردند علامت قعی سقوط حرکت شد پس التقل ساکنین  
 شد در میان یا و نون یا را حذف کردند استعین شد امر حاضر مجهول لتستعین  
 لتستعنا الخ - امر غائب معلوم لیستعین لیستعینا لتستعینوا الخ  
 امر غائب مجهول لیستعین لیستعنا لتستعنا الخ -

کمی حاضر معلوم لا تستعین لا تستعینا ابواب استفعال از اجوف و اومی  
 بر اصل خود بسیار آمده و چون استعوز و استصوب و غیر اینها -

اجوف یا لی از باب ضرب یضرب چون البیع فروختن و خریدن باء یدیع  
 بیعافه و بیع و بیع بیعافه ذالک مبیع لم یبع لم یبع لا یبیع لا یباع لن  
 یبیع لن یباع الامر منه یبع یبیع و النهی عنه لا یبع لا یبع لا یبع  
 الظرف منه مبیع مبیعان مبالم و مبیع و الاله منه مبیع مبیعان مبالم و مبیع  
 مبیعان مبالم و مبیع مبیعان مبالم و مبیع و مبیع و مبیع و مبیع  
 مبیعان ابیعون ابیع و ابیع و المونث منه یبغی ببعیان ببعیات مبیع  
 مبیع بدانکه مبیع صیغه مطلق در اصل مبیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بیاد آید  
 مبیع شد مبایع جمع تکبیر مبیع است و مبیع تصنیر مبیع بیعی صیغه واحد مونث  
 اسم تفضیل در اصل بیعی بر وزن فعلی بود و همه یارا با کسره بدل کردند برای موایا یا بیعی شد  
 ماضی معلوم باء با عا با عوا با عت با عتا یعن یعت یعما یعتم یعت  
 یعما یعتن یعت یعنا باء در اصل بیع بود یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا بالف  
 بدل شد باء گشت و شرطیکه بقاعده قال مذکور شد در اینجا هم مشروط است  
 یعن در اصل بیعن بود یا بجهت الفتح ما قبل الف شد و الف با اجتماع ساکنین  
 بیفتاد و فتحه یار را کسره بدل نمودند تا دلالت کند بر آن که عین فعل که افتاده است  
 یا و استانه واو -

ماضی مجهول **مِعَ بِعَا يِعُونَ** الخ اصل **بِعَ بِعُ** بود کسره یا با داده بعد  
 سب حرکت **بِعَ** شد مستقبل معلوم **يَبِيعُ يَبِيعَانِ يَبِيعُونَ** تکمیل **بِيعَانِ**  
**يَبِيعُونَ** الخ **يَبِيعُ** در اصل **يَبِيعُ** بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بیادان **يَبِيعُ** شد و یا  
 در **يَبِيعُونَ** تکمیل بهمت اجتماع ساکنین ساقط شد مستقبل مجهول -  
**يُبَاعُ يُبَاعَانِ يُبَاعُونَ** تبا **تُبَاعُ تُبَاعَانِ يُبَاعُونَ** الخ بر تبا **يُبَاعُ** -  
 اسم فاعل **بَاعَ بَاعَانِ بَاعُونَ** باعه **بُيَاعُ بَيْعُ بَيْعَانِ بَيْعَانِ**  
**بُيُوعُ بُوَيْعُ بَائِعَاتُ بَائِعَاتَانِ بَائِعَاتُ بَائِعَاتٍ** بوائع **بُيُوعُ** بود یا همزه  
 شد چنانکه در قائل در گذشته از **بَاعَ تَابُوعُ** صیغ جمع تکمیل **بَائِعُ** است و **بُيُوعُ**  
 تصغیرش و **بُيُوعُ** جمع تکمیل **بَائِعَاتُ** تصغیر آن -

اسم مفعول **مَبِيعُ مَبِيعَانِ مَبِيعُونَ** الخ **مَبِيعُ** در اصل **مَبِيعُ** بود ضمیر بر یا  
 و شوار داشته نقل کرده با قبل دادند زد بعضی صرفیان یا افتاد **مَبِيعُ** شد بعد **مَبِيعُ** یا  
 کردند و با قبل یا کسور نمودند تا با جوف وادی مشبه نشود **مَبِيعُ** بر وزن **مَفِيلُ** شد و **عِنْدَ**  
**الْبَعْضِ** و او زائده حذف نموده شد **مَبِيعُ** بر وزن **مَفِيلُ** شد ضمیر یا کسره بدل کردند  
**مَبِيعُ** بر وزن **مَفِيلُ** شد و همین **بِيعُ** صیغ مفعول است -

امر حاضر معلوم **بِعْ بِعَا يِعُ** الخ **بِعْ** قولاً اطلاق باید کرد -  
 بانون تاکید ثقیله **بِيعَنَّ بِيَعَانِ يَبِيعَنَّ** الخ -  
 امر حاضر مجهول **لَيَبِعَنَّ لَيَبِعَانِ** الخ -  
 کنی حاضر معلوم **لَا يَبِعُ لَا يَبِيعَانِ** الخ -  
 کنی حاضر مجهول **لَا يَبِيعُ لَا يَبِيعَانِ** الخ -  
 کنی غائب معلوم **لَا يَبِيعُ لَا يَبِيعَانِ** الخ -  
 کنی غائب مجهول **لَا يَبِيعُ لَا يَبِيعَانِ** الخ -

اجوف یا بی از باب **يَسْمَعُ يَسْمَعُونَ** چون **الْهَيْبَةُ وَالْمَهَابَةُ** ترسیدن **هَابُ**  
**يَهَابُ هَيْبَةٌ** فهو **هَائِبٌ** و **هَيْبٌ** **هَابٌ** هَيْبَةٌ فَذَلِكَ **هَيْبٌ** الخ اصل **هَابٌ**

هَيَّبَ رَوْنَ سَمِعَ بَدِيًّا مَتْرَكًا قَبْلَ اَوْ مَفْتُوحًا اَنْ يَارَابَالَفَ كَرَدْنَهُ هَابٌ شَدُو  
 بِحَيْثُ اَصْلُ هَيَّبَ يَهَيِّبُ بَدِيًّا رَوْنَ لَيْسَ مَعَهُ يَابِقَاعِدَهُ مَذْكُورًا لَفَّ شَدِيحًا بَ  
 كَرَدِيْدِيًّا تِي اَعْلَالَاتٍ صِيغَ اِيْنِ بَابٍ صَرَفَ كَبِيْرٌ بِقِيَاسِ اَنْجَمِ بِيَانِ كَرَدِهِ اِيْمٌ اسْتَخْرَاجٌ مِيْتُوَانِ كَرَدِ  
 اَجْوَفٌ يَائِيٌّ اِزْبَابِ اِفْعَالٍ جَوْنِ اَلْاَكْمَارَةِ پُرَانِيْدِيْنِ اَطَارِ يَطِيْرُ اِلْاَكْمَارَةُ فَهُوَ  
 مَطِيْرٌ وَاَطِيْرٌ يَطِيْرُ اِلْاَكْمَارَةَ فَذَلِكَ مَطَارٌ تَاْخِرٌ بِقِيَاسِ اَقَامَ يُقِيْمُ اِقَامَةً  
 اَجْوَفٌ يَائِيٌّ اِزْبَابِ تَفْعِيْلٍ جَوْنِ اَلْتَضْيِيْعِ ضَالِعٌ كَرَدُوْنِ ضَيَعٌ يُضَيِعُ تَضِيْعًا اَلْمِ  
 بِرْمَلٍ خُرُوْسَتْ اَجْوَفٌ يَائِيٌّ اِزْبَابِ تَفْعُلٍ جَوْنِ تَخَيَّرَ يَخِيْرُ مَخِيْرًا تَاْخِرًا  
 اَجْوَفٌ يَائِيٌّ اِزْبَابِ مَفَاعَلَةٍ بَائِعٌ يَبِيْعُ مَبَايِعَةً اَنْ نِيْزَ بِرْمَلٍ خُرُوْسَتْ  
 اَجْوَفٌ يَائِيٌّ اِزْبَابِ تَفَاعُلٍ تَبَائِعٌ يَتَبَائِعُ تَبَايِعًا تَاْخِرًا  
 اَجْوَفٌ يَائِيٌّ اِزْبَابِ اِنْفِعَالٍ اَبْيَضٌ يَبْيِضُ اَبْيَضًا اَلْمِ  
 اَجْوَفٌ يَائِيٌّ اِزْبَابِ اِفْعِيْلَالٍ اَبْيَاضٌ يَبْيِضُ اَبْيَضًا مِمَّ بِرْمَلٍ خُرُوْدِ اَلْمِ  
 اَجْوَفٌ يَائِيٌّ اِزْبَابِ اِنْفِعَالٍ اِخْتَارَ يَخْتَارُ اِخْتِيَارًا فَهُوَ مَخْتَارٌ وَاِخْتِيْرٌ  
 يَخْتَارُ اِخْتِيَارًا فَذَلِكَ مَخْتَارٌ اَلْمِ اِخْتَارَ بِرْمَلٍ اِخْتِيْرٌ بُوْدِيًّا بِسَبَبِ اِنْفِتَاحِ قَبْلِ  
 اَلْفِ شَدُو اِخْتِيْرٌ بِرْمَلٍ اِخْتِيْرٌ بُوْدِيًّا بِرْمَلٍ اِخْتِيْرٌ بُوْدِيًّا بِرْمَلٍ اِخْتِيْرٌ بُوْدِيًّا بِرْمَلٍ  
 مَرَكْتٌ مَقْبَلٌ اِخْتِيْرٌ شَدُو اِيْنِ اَعْلَالِ اِيْنِ بَابِ رَابِعًا بِقِيَاسِ بَائِعٌ يَبِيْعُ  
 اَجْوَفٌ يَائِيٌّ اِزْبَابِ اِنْفِعَالٍ اِنْتَهَارٌ يَنْتَهَرُ اِنْتِهَارًا فَهُوَ مَنْتَهَرٌ بِقِيَاسِ اِنْتِقَادِ  
 يَنْتَقِدُ اِنْتِقَادًا فَهُوَ مَنْتَقِدٌ اَجْوَفٌ يَائِيٌّ اِزْبَابِ اِسْتِفْعَالِ اِسْتِنَارِ  
 يَسْتِنِرُ اِسْتِنَارَةً بِقِيَاسِ اِسْتَعَانَ يَسْتَعِيْنُ اِسْتِعَانَةً

ابواب الناقص

صَرَفٌ صَغِيْرٌ فَعْلٌ ثَلَاثِيٌّ مَجْرَدٌ نَاقِصٌ وَاَوْيٌّ اِزْبَابِ تَصَرُّوْنِ  
 جَوْنِ اَلدَّعَاءِ وَالدَّعْوَةِ خَرَانِدُنْ دَعَايْدُ عُوْدُ عَاءٌ اَفْهُوْدُ اِيْمٌ وُدْعِيٌّ يُدْعِي  
 دُعَاءً فَذَلِكَ مَدْعُوٌّ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ  
 يَدْعِيٌّ اِلَّا مَرْمَنَهُ اُدْعُ لِيُدْعُ لِيُدْعُ لِيُدْعُ لِيُدْعُ لِيُدْعُ لِيُدْعُ

لَا تَدْعُ لَا يَدْعُ لَا يَدْعُ الطَّرْفُ مِنْهُ مَدْعَى مَدْعِيَانِ مَدَاعٍ وَمَدْيِعٍ  
وَالْأَلَّةُ مِنْهُ مَدْعَى وَمَدْعِيَانِ مَدَاعٍ وَمَدْيِعٍ مَدْعَاةٌ مَدْعَاتَانِ مَدَاعٍ  
وَمَدْيِعِيَّةٌ مَدْعَاةٌ مَدْعَايَانِ مَدْعِيٌّ وَمَدْيِعِيٌّ وَمَدْيِعِيَّةٌ أَفْعَالُ التَّفْضِيلِ  
مِنْهُ أَدْعَى دُعِيَانِ أَدْعَوْنِ أَدَاعٍ وَأَدْيِعُ وَالْمَوْثُ مِنْهُ دُعْوَى دُعَوِيَانِ  
دُعَوِيَاتٌ دُعِيٌّ دُعِيٌّ بِأَنَّكَ نَاقِصٌ وَأَوْسَى اِثْنَيْ عَشَرَ بَابٌ مِيَّيَّةٌ نَصَرَ نَيْصَرُ وَيَنْصَعُ  
يَسْمَعُ وَفَتَى يَفْتِي وَكُرْمٌ يَكْرُمُ وَخَرَبٌ يَخْرُبُ لَيْكُنْ اِزْبَابٌ فَكَرَبٌ يَفْكَرُبُ بِرَسْبِيلِ شَاذٌ  
مِيَّيَّةٌ آيِدٌ وَهَوْفٌ يَأْتِي نِيْرًا نَقِصٌ وَأَوْسَى اِزْفَتَى يَفْتِي نِيْمَةٌ مَدْعَى بِاسْمِ طَرَفٍ وَمَدْعَى بِاسْمِ آلَةٍ مَدْعَى  
أَصْلُ مَدْعَوٌ بَفَتْخِ يَمِمْ وَمَدْعَوٌ بِكَسْرِ يَمِمْ بُوْدُوا وَوَمَتَحَرَكَ بِاقْبَلِشِ مَفْتُوحٌ وَأَوْرَا لِفَ كَرِيْمٌ اِيْتَدِرْدُ  
التَّقَايُ سَاكِنِيْنَ شَدِيْمِيَانَ الْفِ وَتَنْوِيْنَ الْفِ اِفْتَاوُ مَدْعَى وَمَدْعَى شَدُو اِزْ رَدِيْنَ هِرُوْدُ صِيْفَةٌ  
اِزْ هِيْتِ الْفِ وَلَا يَأْتِي اِضَافَةٌ بَاخِرٌ تَنْوِيْنَ بِنَاشِدِ الْفِ سَا قَطْ نَشُوْدُ زِيْرَا كَهْ وَرِيْصُوْرَتِ اِجْتِمَاعِ  
سَاكِنِيْنَ نِيْمِيْ بَانْدِ چُوْنِ اَلْمَدْعَى وَاَلْمَدْعَى وَمَدْعَاكُمُ وَمَدْعَاكُمُ مَدْعَاةٌ  
وَصَلَّ مَدْعَاةٌ بُوْدُوا وَدَرْطَرِ اِفْتَاوُ بَعْدَ الْفِ اَلْفِ زَانِدٌ هَمْزٌ كُشْتٌ مَدْعَاةٌ صِيْنَةٌ جَمْعٌ  
طَرَفٌ وَادَاعٍ جَمْعٌ مَذْكَرٌ اِسْمُ تَفْضِيْلِ وَرِصَلٌ مَدْعَاةٌ بُوْدُوْنَ مَقَاعِلُ قَدَاعٍ بُوْدُوْنَ اَفَاعِلُ  
بُوْدُوْا قَدْ شَدُوْا اِزْ رَا لِحْ اَنْ وَاوِيَا كُشْتٌ بَعْدَ اِزْ اَنْ يَأُوْا قَدْ شَدُوْا رُوْزَنْ مَقَاعِلُ لِهَذَا يَأُوْا  
وَوَرُكْرُوْهٌ تَنْوِيْنَ اَنْ بَعِيْنَ لِحْ كَرِيْمٌ اِيْدُ مَدْعَاةٌ وَادَاعٍ كُشْتٌ مَدْعَاةٌ وَوَدْعِيَانِ  
تَشِيْهَةٌ طَرَفٌ وَآلَةٌ اَدْعِيَانِ تَشِيْهَةٌ تَفْضِيْلِ وَمَدْعَى جَمْعٌ اَلْمَدْعَى مَدْعَوَانِ بَفَتْخِ  
يَمِمْ وَمَدْعَوَانِ بِكَسْرِ يَمِمْ وَادْعَوَانِ مَدْعَاةٌ بُوْدُوا وَوَرُضِعٌ چَا رِمٌ اِفْتَاوُ لِهَذَا وَاوِيَا  
رَا يَا كَرِيْمٌ اِيْدُ مَدْعَاةٌ وَوَدْعِيَانِ وَمَدْعَاةٌ وَادْعِيَانِ وَمَدْعَاةٌ كَرِيْمٌ اِيْدُ مَدْعَاةٌ مَوْثٌ  
اِسْمُ تَفْضِيْلِ وَرِصَلٌ دُعْوَى بُوْدُوا وَوَلَامٌ فَعْلَةٌ وَاقْعٌ شَدَانِ وَاوِيَا شَدُوْا مَدْعَى وَوَدْعِيَانِ  
وَوَدْعِيَاتِ الْفِ بِنَاشِدِ صَرْفِ كَبِيْرٍ نَاقِصٍ وَوَدْعِيَانِ اِزْبَابٌ نَصَرَ نَيْصَرُ دَعَا  
دَعَوَا دَعَوَا دَعَتْ دَعَتَا دَعَوْنِ دَعَوْتَا دَعَوْتَا دَعَوْتَا دَعَوْتَا دَعَوْتَا  
دَعَوْتُنَّ دَعَوْتُ دَعَوْتُ دَعَا وَرِصَلٌ دَعَوٌ بُوْدُوا وَوَمَتَحَرَكَ بِاقْبَلِ اَنْ مَفْتُوحٌ وَوَالِ الْفِ  
كَرِيْمٌ اِيْدُ مَدْعَاةٌ بِأَنَّكَ الْفِي كَهْ بَدَلِ اِزْ وَاوِيَا اَدْعَى اِسْتِ بَصُوْرَتِ الْفِ نُوْشْتَةٌ شُوْدُ لِهَذَا



تَدْعِيْنَ اُدْعِيْ نُدْعِيْ يَدْعِيْ واصل يدعو بود و او در چهارم جائے واقع شد و  
 ما قبل او غير مضموم و او را بيا بدل کردند تَدْعِيْ شد بعدہ يا متحرک ما قبلش فتوح يا  
 را بالف بدل نمودند تَدْعِيْ گشت و همچنين در تَدْعِيْ و اُدْعِيْ و نُدْعِيْ و او يا گريد و يا  
 الف شد و يَدْعِيْ عِيَان و تَدْعِيْ عِيَان و او را بيا بدل کردند و يَدْعِيْ عَوْن و  
 تَدْعِيْ عَوْن و تَدْعِيْ عِيْن و او باشد و يا الف و الف بجهت التماس ساكنين بيفتاد  
 و وريد عِيْن و تَدْعِيْ عِيْن جمع مؤنث و او را بيا بدل کردند صورت واحد مؤنث  
 حاضر و جمع مؤنث حاضر متحد شده يعنى بعد تامل ليكن مواحد مؤنث حاضر تَدْعِيْ عِيْن  
 اصل تَدْعِيْ عَوْن بود بر وزن تَفْعَلِيْنَ و او در رابع كلمه افتاد و يا شد بعد از آن يا متحرک  
 و ما قبل آن مفتوح يا را الف گردانيدند اجتماع ساكنين شد ميان الف و يامى ضمير الف  
 محذوف گشت تَدْعِيْ عِيْن گريد تَدْعِيْ عِيْن جمع مؤنث حاضر اصل تَدْعِيْ عَوْن بر وزن  
 تَفْعَلِيْنَ بود و او را بقاعده مذكوره يا گردانيدند تَدْعِيْ عِيْن شد.

اسم فاعل داعِ داعِيانِ دَاعُونَ دُعَاةٌ دُعَاءٌ دُعِيٌّ دُعَاةٌ دُعَاةٌ دُعَاةٌ  
 دُعِيٌّ دُعِيٌّ دَاعِيَةٌ دَاعِيَاتٌ دَاعِيَةٌ دُعِيٌّ دُعِيٌّ دَاعِيَةٌ دَاعِيَةٌ  
 دَاعِيٌّ بود و او در چهارم جا افتاد و ما قبل او كسور و او را بيا بدل کرده ضمير بر يا ثقل بود  
 انداختند يا بالتماس ساكنين بيفتاد و دَاعِيٌّ شد و چون الف لام در آرسى يا باقى مانده چون  
 الدَاعِيٌّ و او آورد اِعْيَانِ اِبْهَت كسره ما قبل يا شد و دَاعُونَ كمال دَاعُونَ و نَدْعُو  
 و او يا شد ضمير بر يا ثقل بود و ما قبل او ندر بعد از سلب حركت ما قبل يا بالتماس ساكنين  
 بيفتاد دَاعُونَ بر وزن فاعُونَ شد دُعَاةٌ جمع تكسير از آن دَاعِيٌّ است دَاعِيٌّ اسم  
 واحد بود چون خواستند كه آنرا جمع تكسير كنند و كردند بسوى اصلش كه دَاعِيٌّ بود حرف اول  
 مفتوح است ثالث رافعه و او ندر و الف را حذف كرده عوض او تا در آخرش رسيدند  
 دُعَاةٌ شد و او بسبب الفتح ما قبل بالف بدل شد دُعَاةٌ شد بعدہ فتحه و ال را بضمير  
 بدل کردند تا التباس نشود بصلوات و قَتَاةٌ كه ايشان مفرودند جمع دُعَاةٌ شد دُعَاةٌ جمع  
 تكسير از آن دَاعِيٌّ است دَاعِيَةٌ واصل دَاعِيَةٌ بود و او در چهارم جا واقع شد و ما قبلش



مکسور و او را باید کردند داعیه شد برین قیاس است داعیان داعیات و داع  
 تصغیر داع و داعیه تصغیر داعیه است اسم مفعول مد عود مد عوان  
 مد عوان مد عوة مد عوتان مد عوات مد عود اصل مد عود بود  
 و او را اندر او و او اصل او غام نمودند عو شد و همچنین در دیگر صیغ و او مفعول  
 در و او لام فعل او غام یافته.

نفي جحد معلوم لم يدع لم يدع عوالم يدع عواتد لم تدع عوا لم  
 يدع عون لم تدع لم تدع عوالم تدع عواتد عوا لم تدع عون  
 لم ادع لم تدع لم يدع در اصل لم يدع عو او بود و او بجهت حرف جزم ساقط شد  
 و همچنین در همه مواضع جزم و او انداخته شده زیرا که حرف علت است و چون حرف جازم  
 در فعل مستقبل در آید حرف علت از آن ساقط گردد باقی صیغ مانند صحیح است.

نفي جحد مجهول لم يدع لم يدع عيا لم يدع عوا لم تدع عوا لم تدع عوان  
 الم و برین بحث در مواضع جزم الف حذف شده و در باقی صیغ تغیرے نظیر نیامده.  
 فعل نفي معلوم لا يدع عوان لا يدع عون لا تدع عوا لا تدع عوان  
 لا يدع عون الم تعليلات این بحث مثل تعليلات فعل مستقبل مثبت معروف است  
 فعل نفي مجهول لا يدع عوان لا يدع عون لا تدع عوا لا تدع عوان  
 لا يدع عون الم مانند نفي فعل مستقبل مثبت مجهول.

فعل نفي موكد معروف لن يدع عون لن يدع عون لن يدع عون لن يدع عون  
 لن تدع عون لن تدع عون الم و برین بحث عمل لن بطریقیکه در صحیح جاری می شود  
 جاری شد و دیگر صحیح تغیر دست نداده فعل نفي موكد مجهول لن يدع عوا لن يدع عوا  
 لن يدع عون لن تدع عوان لن تدع عوان الم و برین بحث و او بجهت  
 آنکه در آخرش الف بود عمل لن ظاهر نشد و در باقی صیغ مانند صحیح نصب لن ظاهر شده تغیری  
 جدید نظیر نیامده. امر حاضر معلوم ادع ادع ادع ادع ادع ادع ادع ادع  
 ادع در اصل ادع او بود و بوقفی بفتا و از تشبیه و جمع مذکر و نهائی عودنی بفتا و ند بوقفی

چنانچه بجزمی بانون تاکید ثقیله اَدْعُونَ اَدْعَوَاتٍ اَدْعِنَ اَدْعَوَاتٍ  
اَدْعَوَاتٍ وای که از اَدْعُ بوقه حذف شده بود باز پس آمد زیرا که حالا وقت نماز  
اَدْعِنَ جمع مذکر و اورا بالتقائی ساکنین حذف کردند یا بجهت آنکه چون ضمه دال بود بر واو  
حاجتش نماید حذف کردند و از اَدْعِنَ یا حذف نمودند بانون تاکید خفیفه اَدْعُونَ  
اَدْعِنَ اَدْعِنَ امر حاضر مجهول لِتُدْعِ لَتُدْعِ عِيَالَتُدْعِي لَتُدْعِيَا  
لَتُدْعِيَنَّ بانون تاکید ثقیله لَتُدْعِيَنَّ لَتُدْعِيَا لَتُدْعُونَ لَتُدْعِيَنَّ  
لَتُدْعِيَا لَتُدْعِيَا صیغ این بحث بصورت مضارع مجهول بانون ثقیله است الا  
آنکه لام این بحث مکسور است و لام مضارع مفتوح بانون تاکید خفیفه لَتُدْعِيَنَّ  
لَتُدْعُونَ لَتُدْعِيَنَّ امر غائب معلوم لِيَدْعُ لِيَدْعُو لِيَدْعُو لَتُدْعُ  
لَتُدْعُو لِيَدْعُونَ لَتُدْعُ لَتُدْعُونَ بانون تاکید ثقیله لِيَدْعُونَ لِيَدْعُونَ  
لِيَدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ بانون تاکید  
خفیفه لِيَدْعُونَ لِيَدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ  
مجهول لِيَدْعُ لِيَدْعُو لِيَدْعُو لَتُدْعُ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ  
لَتُدْعُونَ بانون تاکید ثقیله لِيَدْعُونَ لِيَدْعُونَ لِيَدْعُونَ لَتُدْعُونَ  
لَتُدْعُونَ لِيَدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ در لِيَدْعُونَ و انوات اولسبب انعام  
جزم پارا که اصل الف محذوف بود باز آوردند زیرا که الف قابل فتحه که نون ثقیله آنرا میخواندند  
بانون تاکید خفیفه لِيَدْعُونَ لِيَدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ  
هی حاضر معلوم لَتُدْعُ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ  
بقیاس لَتُدْعُ بانون تاکید ثقیله لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ  
لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ  
بانون تاکید خفیفه لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ  
هی حاضر مجهول لَتُدْعُ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ  
ناقص و اوی از باب عَلِمَ يَعْلَمُ بِرِضَاءٍ وَ الرِّضَا وَ الرِّضَا وَ الرِّضَا

شدن پسندیدن رَضِيَ رَضِيَ رَضَاءٌ فهُوَ رَاضٍ وَرَضِي رَضِيَ رَضَاءٌ  
 فذَلِكَ مَرْضِيٌّ لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضِ لَا يَرْضِي لَا يَرْضِي لَنْ يَرْضِيَ لَنْ يَرْضِيَ  
 الْأَمْرُ مِنْهُ إِذْ لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضِ لَمْ يَرْضِ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَرْضِي لَا تَرْضِي  
 لَا يَرْضِي لَا يَرْضِي الظرف منه مَرْضِيٌّ مَرْضِيَانِ مَرَضٍ وَمَرْضِيٌّ وَ  
 الْأَلَةُ مِنْهُ مَرْضِيٌّ مَرْضِيَانِ مَرَضٍ وَمَرْضِيٌّ مَرْضِيَانِ مَرَضٍ  
 وَمَرْضِيٌّ الْأَلَةُ مِنْهُ مَرْضِيٌّ مَرْضِيَانِ مَرَضٍ وَمَرْضِيٌّ مَرْضِيَانِ  
 مَرَضٍ وَمَرْضِيَّةٌ مَرْضَاءٌ مَرْضَاءٌ مَرَضِيٌّ وَمَرْضِيَّةٌ  
 أَفْعَلٌ لِلتَّفْضِيلِ مِنْهُ أَرْضِيٌّ أَرْضِيَانِ أَرْضُونَ أَرْضِيٌّ وَأَرْضِيٌّ وَالْمَوْتُ مِنْهُ  
 رَضِيٌّ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيٌّ رَضِيٌّ بِدَانِكُمْ مَرْضِيٌّ بِسْمِ ظَرْفٍ دَرَأَلٍ مَرْضُوٌّ  
 بَوَدَّ وَوَدَّ كَلِمَةُ رَجْعُ الْكَلِمَةِ وَمَا قَبْلَ أَنْ يَخَالَفَ وَوَدَّ بِمَا بَدَلَ كَرَدْنَا بَعْدَ أَنْ يَأْتِيَ بِمَا قَبْلَ أَوْ  
 مَفْتُوحٌ يَأْتِي بِالْفَاءِ بَدَلَ كَرَدْنَا التَّقَايَ سَاكِنِينَ شَدِيدِيَانِ الْفَاءُ وَتَنوينُ الْفَاءِ حَذْفٌ كَرَدْنَا  
 كَرَدْنَا مَرْضِيٌّ شَدِيدِيَانِ جَمْعُ تَكْسِيرِ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ تَصْغِيرُ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ اسْمُ الْأَلَةِ  
 أَصْلُ مَرْضُوٌّ بَوَدَّ وَوَدَّ بِمَا بَدَلَ كَرَدْنَا بِالْفَاءِ وَبِالْتَّقَايَ سَاكِنِينَ بِمِقْدَادٍ وَ  
 أَرْضِيٌّ تَصْغِيرُ أَرْضِيٌّ وَأَرْضِيٌّ اسْمُ تَفْضِيلٍ دَرَأَلٍ أَرْضُوٌّ بَوَدَّ وَوَدَّ بِالْكَسْرِ يَأْتِي بِمَا  
 مَوْتُ اسْمُ تَفْضِيلٍ دَرَأَلٍ رَضُوٌّ بَوَدَّ وَوَدَّ بِجَهْتِ مَوَافَقَةٍ بَابِ يَأْتِي بِمَا كَرَدْنَا رَضِيٌّ شَدِيدِيَانِ  
 صَوَفٌ كَبِيرُ فَعْلٍ مَاضِيٌّ مَعْلُومٌ رَضِيَ رَضِيًّا رَضُوًّا أَرْضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ  
 رَضِيْنَ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ مَاضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ  
 رَضِيٌّ دَرَأَلٍ رَضُوٌّ بَوَدَّ وَوَدَّ بِجَهْتِ مَوَافَقَةٍ بَابِ يَأْتِي بِمَا كَرَدْنَا رَضِيٌّ شَدِيدِيَانِ  
 رَضُوٌّ دَرَأَلٍ رَضُوٌّ بَوَدَّ وَوَدَّ بِجَهْتِ كَسْرٍ مَا قَبْلَ يَأْتِي بِمَا كَرَدْنَا رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ  
 بِمَا قَبْلَ وَادَّنَا بِسَلْبِ حَرَكَتِ مَا قَبْلَ يَأْتِي بِمَا كَرَدْنَا رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ  
 شَدِيدِيَانِ تَعْلِيلَاتٍ رَافِعَةٍ بِرِينَ قِيَاسٍ بَابِ كَرَدْنَا

ماضي مجهول رَضِيَ رَضِيًّا رَضُوًّا أَرْضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ رَضِيَّةٌ

مضارع معروف يَرْضِي يَرْضِيَانِ يَرْضُونَ تَرْضِي تَرْضِيَانِ يَرْضِيَانِ يَرْضِيَانِ

اتم وریزنی و او یا کردند و بار الف و همچنین مرضی از قی و او یا یا بالعبد شد و رضین  
 واحد مخاطبه و اصل ترضین بر وزن تفعّلین بود یا متحرک یا قبلش مفتوح یا را بالف بدل  
 کردند اجتماع ساکنین شد و الف و یا می ضم الف حذف کردند ترضین شد و ترضین جمع مخاطبات  
 بر اصل خود است مستقبل مجهول یرضی یرضیان یرضون ترضی ترضیان  
 یرضین در یرضی و او را یا بدل یا را بالف بدل کردند اسم فاعل راضی راضیان اتم  
 راضی و اصل راضی بود و او در رابع افتاد حرکت ما قبل مخالف بود آن و او را یا بدل کردند  
 و یا را با اجتماع ساکنین حذف نمودند راضی شد اسم مفعول مرضی مرضیان  
 مرضین و اصل مرضی مرضی بود و او را طرد اللباب یا بدل کردند موضعی شد بعد  
 از آن و او را یا یک جا جمع آمدند اول آنها ساکن بود و او را یا کرده یا را در یا او غام نمودند و  
 برای مناسبت یا ضمه ضا و را کسره بدل کردند مرضی شد فعل جحد معلوم  
 لم یرض لم یرضیا لم یرضوا اتم درین بحث در مواقع جزم یا ساقط شد جحد مجهول  
 لم یرض لم یرضیا لم یرضوا اتم - امر حاضر معلوم ارض ارضیا ارضوا  
 ارضی ارضیا ارضین ارض و اصل ارضوا بود و او در رابع افتاد و حرکت ما قبل مخالف  
 آن بود و او را کردند و یا را بجز می حذف نمودند ارض شد ناقص و او می از شرف یشرق  
 جمل الرخوة نرم شدن رخویر خورخوة اتم صرف کبیر این باب را بر ابواب سابقه  
 قیاس باید کرد و اعلال این بحث مانند عاید عو است مگر فاعلی معلوم -  
 ناقص یا لی از باب ضارب یضرب چون الرمی تیر انداختن رمی رمی میافهو  
 رام و رمی یرمی رمیا فداک رمی لم یرم لم یرم لایرمی لایرمی ان یرمی ان یرمی  
 الامر منه ارم لیرمی لیرمی والنهی عنه لا یرم لا یرم لایرمی لایرمی لایرمی لایرمی  
 منه رمی مرمیان مرام و مرم و لالة منه مرمی مرمیان مرام و مرم  
 مرمایة مرمایان مرام و مرمیة مرمایة مرمایان مرمی و مرمیة مرمیة مرمیة مرمیة  
 منه ارضی ارضیان ارضون ارض و ارضی و ارضی منه ررضی ررضیان ررضی  
 ررضی بدانکه اسم ظرف این باب با آنکه مضارعش کسور العین بود مفتوح العین آمده زیرا که



ساکینین بیفتاد و ترمین شد بر وزن تفعیلین مضارع مجهول یُرْمَى یُرمیان  
 یُرْمُونَ تُرْمَى تُرْمِیان یُرْمِین الیم تشنیهبا و جمع مذکر غائب و حاضر بر اصل خود اند و باقی  
 صیغ بقاعده مذکور تعیل شد فعل امر حاضر معلوم اِرم اِرمیا اِرموا اِرمی  
 اِرمیا اِرمین اِرم وصال رومی بود یا بسبب وقف افتاده و دیگر صیغ از فعل مضارع  
 حسب دستور ساخته اند بانون تاکید ثقیله اِرمین اِرمیان اِرمی اِرمین  
 اِرمیان اِرمینان اِرمین یائی محذوفه باز آمده مفتوح گردید بانون تاکید خفیفه  
 اِرمین اِرمینان اِرمین ناقص اوی از باب علم یعلم چون اُنْخَشِیة تُرسدن  
 خَشِی یُخَشِی خَشِیة فهو خاش و خَشِی یُخَشِی خَشِیة فذالك خَشِی الیم -  
 فعل ماضی معلوم خَشِی خَشِیا خَشُوا تا آخر خَشُوا اصل خَشِیُوا بود ضم  
 بر یا ثقیل داشته نقل کرده باقیل و او ند بعد سلب حرکت باقیل اجتماع ساکینین شد در میان واو  
 و یا بیفتاد خَشُوا شد مستقبل معلوم یُخَشِی یُخَشِیان یُخَشُونَ الیم یُخَشِی  
 مثل یُرْضِی باقی صرف کبیر و اعلال این باب را بر قیاس رَضِی یُرْضِی باید فهمید -  
 ناقص یائی از باب منعم یمنع چون السَّعِی بر خاستن سعی یسعی سعیا فهو  
 سعاع و سعی یسعی سعیا فهو سععی الیم مانند رَضِی یُرْضِی است مگر در ماضی معلوم  
 که مانند رُمی است ابواب مزید فیه از ناقص واومی ویائی یکسان اند -

باب افعال زناقص چون الاعطاء و اوان اعطی یعطی اعطاء فهو معطی  
 و اعطی یعطی اعطاء اذک المعطی لم یعط لم یعط لا یعطی لا یعطی لن یعطی لن  
 یعطی الامور منه اعط لتعط لیعط و النهی عنده لا تعط لا تعط لا یعط لا یعط  
 الطوف منه معطى الیم اعطاء مصدر وصال اعطاء و بود و واقع شد در آخر بعد الف  
 زائده بدل شود بهمزه و همین قیاس است و او و یا که بعد الف زائده باشد چون کساء و  
 رداء که وصال کساء و رداء الی بود باب تفعیل از ناقص یائی - چون  
 السَّعِیة نامیدن سَمِی یُسَمِی سَمِیة فهو سَمِی سَمِی یُسَمِی سَمِیة فذالك سَمِی  
 لم یسَمِ لم یسَمِ لا یسَمِ لا یسَمِ لن یسَمِ لن یسَمِ الامور منه سَمِ سَمِ لیسَم لیسَم

والنهی عنه لا تُسَمَّ لا يُسَمَّ لا یُسَمَّ الظرف منه مُسَمَّی الخ

**باب مفاعل از ناقص یائی چون المراماة** با یکدیگر تیراندختن سماعی یراعی مراماة  
فهو مرام و سماعی یراعی مراماة نذاک مراعی لم یرام لم یرام لا یراعی لا یراعی  
لن یراعی لن یراعی الامر منه رام لیرام لیرام والنهی عنه لا ترام لا  
ترام لا یرام لا یرام الظرف منه مراعی الخ

**باب افتعال از ناقص یائی چون الاجتباء** برگزیدن اجتبی اجتبی اجتباء فهو مجتبی واجتبی  
مجتبی اجتباء فذاک مجتبی لم یجتب لا یجتبی لا یجتبی لن یجتبی لن یجتبی الامر  
منه اجتبی ليجتبی ليجتبی والنهی عنه لا یجتب لا یجتب لا یجتب الظرف  
منه مجتبی الخ **باب انفعال از ناقص واوی چون الانحاء** موشدن انمی انمی انحاء  
فهو منمی وانمی انمی انحاء فذاک منمی لم ینم لم ینم لا ینمی لن ینمی لن ینمی الامر منه  
انمی لینمی لینمی والنهی عنه لا ینم لا ینم لا ینم الخ

**باب تفعّل از ناقص یائی چون الثمنی** آرزو کردن ثمنی ثمنی ثمنی فهو متمنی  
و ثمنی یتمنی ثمنی فذاک متمنی لم یتمن لم یتمن لا یتمنی لن یتمنی الخ  
**باب تفاعل از ناقص واوی چون التناجی** با یکدیگر از گفتن تناجی يتناجی  
تجاجیاً فهو متناجی وتناجی يتناجی الخ

**باب استفعال از ناقص واوی چون الاسترخاء** است شدن استرخی  
لسترخی استرخاء فهو مسترخی لسترخی استرخاء فذاک مسترخی الخ

### أَبْوَابُ اللَّفِيفِ

بدانکه هر اسمی و فعلی که در حروف اصول می و حرف باشد از الفیف خوانند و آن بر  
و و قسم است لَفِيفٌ مفروق اگر حرف علت بجای فا و لام باشد و لَفِيفٌ مقرون اگر حرف  
علت در مقابله عین لام باشد و لَفِيفٌ مفروق از سه باب می آید از ضَرَبٌ یَضْرِبُ چون نقی  
یقر و از حَسِبَ یَحْسِبُ چون ولی یلی و از سَمِعَ یَسْمَعُ چون و جی یوجی لیکن از سَمِعَ  
کمتر آید و لَفِيفٌ مقرون از دو باب می آید از ضَرَبٌ یَضْرِبُ چون طوی یطوی

كُوي يَطْوِي وَازْسَمِعَ يَسْمَعُ چُون قَرِي يَقْوِي بَابِ وِل لَفِيْف مَفْرُوق  
 از باب ضَرْب يَضْرِب چُون الْوَقِي وَالْوَقَايَةُ نَكْبِد اِسْتَنْ وَتِي يَقِي وَتِيَا فَهُوَ وَاقِي  
 وَوَقِي يُوْقِي وَتِيَا فَاذْكَ مَوْقِي لَمْ يَبْقَ لَمْ يُوْقَ لَا يَقِي لَا يُوْقِي لَنْ تَقِي لَنْ يُوْقِي  
 الْاَمْر مِنْهُ قِي لِيُوْقَ لِيُوْقِي وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُوْقَ لَا يُوْقَ لَا يُوْقِي الظَّرْفُ  
 مِنْهُ مَوْقِي مَوْقِيَانِ مَوَاقٍ وَمَوْقٍ وَالْاَلَةُ مِنْهُ مَيْقِي مَيْقِيَانِ مَوَاقٍ وَمَوْقٍ  
 مَيْقَاةٌ مَيْقَاتَانِ مَوَاقِي وَمَوْقِيَةٌ مَيْقَاءٌ مَيْقَاءَانِ مَوْقِيٌّ وَمَوْقِيٌّ وَمَوْقِيَّةٌ  
 اَفْعَالُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ اَوْقِي اَوْقِيَانِ اَوْقُونَ اَوْاقٍ وَاوَيْقِي وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ وَقِيَا  
 وَقِيِيَانِ وَقِيِيَاتٌ وَتِي وَقِيِيٌ تَعْلِيلٌ مَوْقِي اِسْمُ ظَرْفٍ مِثْلُ تَعْلِيلِ مَرْحِيٍّ وَتَعْلِيلِ  
 مَوَاقِيٍّ چُون مَرَامٍ مَوَاقِيٍّ تَصْغِيرٌ مَوْقِي اِسْتِ مَيْقِي اِسْمُ اَلِ مِثْلُ مَوْقِيٍّ لَوْ دَوَاوَسَاكُنْ  
 مَا قَبْلُشْ كَسُوْرَانِ دَاوَرَا يَبْدَلُ كَرْدِ مَيْقِيٍّ شَدَّ بَعْدَهُ يَامْتَحَرُكَ مَا قَبْلُ اَوْ مَفْتُوحٍ يَارَابَالَفِ  
 بَدَلُ كَرْدِ نِطْسِ التَّفَايَةِ سَاكِنِيْنَ شَدَّ مِيَانِ الْفِ وَنَوِيْنِ الْفِ رَا حَذْفُ كَرْدِ مَيْقِيٍّ شَدَّ  
 مَوَاقِيٍّ جَمْعُ تَكْسِيْرٍ اَزْ اَنْ مَيْقِيٍّ اِسْتِ وَمَوْقِيٍّ تَصْغِيْرٍ مَيْقِيٍّ -

حَاضِي مَعْلُومٌ وَتِي وَقِيَا وَتَوَاوَقْتِ اَيْ بَدَلْكَهٗ وَرَفَا كَلِمَةً اَيْنِ بَابِ قَوَاعِدِ مِثَالِ  
 دَر اَمِّ كَلِمَةٍ قَوَائِيْنِ نَا قَصِّ جَارِي اِسْتِ مِثْلًا وَتِي دَر اَصْلِ وَتِي بُوْدِ چُون رَهِي يَامْتَحَرُكَ  
 مَا قَبْلُ اَوْ مَفْتُوحٍ يَارَابَالَفِ بَدَلُ كَرْدِ وَتِي شَدَّ وَتَوَاوَرَا اَصْلِ وَقِيُوْا مِثْلُ مِيُوْا بُوْدِ يَا الْفِ  
 كَرْدِ بَدَلِ الْفِ بَا جَمَاعِ سَاكِنِيْنَ بِنِقَادِ وَتَوَاوَا شَدَّ حَاضِي مَجْهُوْلِ وَتِي وَقِيَا  
 وَتَوَاوَا اَيْ مِثْلُ رُهِي رُمِيَارُ مَوَا -

فَعْلٌ مَضَارِعٌ مَعْرُوفٌ يَقِي يَقِيَانِ يَقُونَ تَقِي تَقِيَانِ يَقِيْنِ تَقِي تَقِيَانِ  
 تَقُونَ تَقِيْنِ تَقِيَانِ تَقِيْنِ اَيْ تَقِي يَقِي دَر اَصْلِ يُوْقِي بُوْدِ وَاوَا قِتَادِ چُنَا نَكْبِدُ دَر رِيْعِدُ  
 وَضَمِّهٗ يَانِيْرُ حَذْفُ كَسْتِ چُنَا نَكْبِدُ دَر رِيْمِيٍّ اِسْمُ حَاكِمِ وَاوَا اَيْنِ بَابِ حَكْمِ وَاوَا مِثَالِ وَاوَا حَكْمِ يَانِيْ  
 اَوْ حَكْمِ يَانِيْ نَا قَصِّ مَضَارِعِ مَجْهُوْلِ يُوْقِي يُوْقِيَانِ يُوْقُونَ تَا اَخْرَجُوْنَ  
 يُرْمِي يُوْمِيَانِ يُوْمُونَ اَيْ - اِسْمُ فَاعِلٍ وَوَا قِيَا وَوَا قُونَ چُون مَرْمِيَانِ مَوْقِيٍّ اَيْ  
 اِسْمُ مَفْعُوْلٍ مَوْقِيٍّ مَوْقِيَانِ اَيْ چُون مَرْحِيٍّ مَرْحِيَانِ اَيْ -



فعل جحد معلوم لم یق لم یقییا لم یقوا کم تقوا کم تقیا کم یقین الهم  
 کلمه لم یق کم تق کم اق کم تق بجزمی ساقط شد زیرا که لم یق از یقی ساخته شد چون  
 حرف جازم بر مضارع داخل شد حرف علت آخر اسقاط ساخت کم یق شد -  
 فعل جحد مجهول کم یوق کم یوقیا کم یوقوا الهم ما تدم یوم کم یومیا کم یوموا  
 امر حاضر معروف فی قیاتی قیاقین قی در اصل اوقی بود و او را بجهت  
 موافقت حذف نمودند و آخر را با مر ساکن علامت سکون سقوط حرف علت شد ماقی  
 گشت بعده چون احتیاج بهره نماند او را نیز حذف کردند قی شد قوار از تقون بنا نمودند  
 علامت مضارع که تا است و در کردند و آخر را وقت ساختند چون اربی بفتاد قوا شد -  
 بانون تاکید ثقیله قین قیان قن قن قیان قینات -  
 بانون تاکید خفیفه قین قن قن -

امر حاضر مجهول یوق یوقیا یوقوا الهم مانند لیرم لیرمیا لیرموا -  
 امر غائب معلوم لیق لیقیا لیقوا لیق لیقیا لیقین لاق لنی -  
 بانون تاکید ثقیله لیقین لیقیا لیقین الهم -  
 بانون تاکید خفیفه لیقین لیقن لیقین لاقین لنیقین -  
 امر غائب مجهول لیوق تا آخر مانند لیرم -

باب دوم لفیف مفروق علم یعلم چون الوجی سوده شدن  
 سم ستور وجی یوجی وجیا فهو واج و وجی یوجی وجیا فذاک موجه الهم -  
 ماضی معلوم وجی وجیا وجوا تا آخر وجوا در اصل وجیوا بود ضمیه بر یا ثقیل  
 بود نقل کرده با قبل دادند بعلب حرکت ماقبل یا را با جماع ساکنین حذف ساختند  
 شد و جمیع صیغ را بر قیاس راضی باید فهمید -

مضارع معروف یوجی یوجیان یوجون تا آخر چون یرضی یرضیان  
 یرضون امر حاضر ایچ - تا آخر بر قیاس ارض -  
 بانون تاکید ثقیله ایجین الهم مانند ارضین -

اسم فاعل واجب چون راضی -

اسم مفعول مؤجی چون مرضی -

باب سوم لفیف مفروق از حسب یحسب چون الولیٰ نزدیک شدن  
وَلِیِّیْ وَلِیَّاتُهُمْ وَالِیُّ یُوَلِّیْ ذَکَ الْمَوْلِیَّ اَنْ یَّ - صیغ این باب را  
قیاس قی یقی اطلاق باید کرد و جمله صیغ صرف کبیری باید خواند -

باب اول لفیف مفروق از ضرب یضرب چون الطیٰ پیمیدن طوی  
یَطْوِی طَیًّا هُوَ طَا و چون رمی یرمی تا آخر -

باب دوم لفیف مقرون از سمع یسمع - چون الطیٰ گرسنه شدن طوی  
یَطْوِی طَیًّا تا آخر قیاس راضی یرضی اتم -

باب افعال زلفیف مفروق اوقی یوقی ایقاع فهو موقی اوقی یوقی  
ایقاع ذک الموقی لم یوق لم یوق لا یوقی لا یوقی کن یوقی کن یوقی  
الامر منه اوق لیوق لیوق والنهی عنه لا توق لا توق  
لا یوق لا یوق الطرف منه موقی اتم -

باب تفعیل زلفیف مفروق - چون التولیة ولی سائن ولی یولی  
تولیة اتم چون ستمی یسمی تشهیه -

باب مفاعلة چون الموالاة بیکدیگر دوستی کردن والی یوالی موالاة چون  
رأی یرهی مراماة -

باب تفعل التوقی یریز کردن توقی یوقی توقیا چون تمنی یتمنی تملیا -  
باب تفاعل التوالی بی دینی کار کردن توالی یوالی التوالیا اتم چون تناجی  
یتناجی تناجیا -

باب افتعال چون الاقفاء یریز کردن اقی یقی اقیاء اتم چون اجتنی  
یجتنی اجنباء -

باب استفعال چون الاستیفاء کال گرفتن استونی یستونی استیفاء

فَهُوَ مَسْوُوفِي جَوْنِ اسْتَرْخِي اسْتَرْخِي اسْتَرْخَاءُ تَأْخِرُ لَيْفَتَ مَفْرُونِ لَزْوِ بَابِ  
ثَلَاثِي مَجْرُومِي آيِدِ چنانکه گذشت و از ثلاثی مزید از هشت باب می آید.

باب اول افعال اَرَوِي يَرَوِي اِرْوَاءُ جَوْنِ اَوْ فِي يُوْفِي اِيْقَاءُ -

باب دوم تَفْعِيلُ رَوِي يَرَوِي تَرْوِيَةٌ مَثَلُ يُوْفِي تَوَلِيَةٌ -

باب سوم مُفَاعَلَةٌ سَاوِي يُسَاوِي مُسَاوَاَةٌ جَوْنِ وَالِي يُوَالِي مُوَالَاَةٌ

باب چهارم تَفَاعُلُ تَسَاوِي يَتَسَاوِي تَسَاوِيَاَةٌ مَثَلُ تَوَالِي تَوَالِيَاَةٌ

باب پنجم تَفَعَّلُ تَقَوَّى تَقَوَّيَاَةٌ مَثَلُ تَوَفَّى الْخَمُّ -

باب ششم اِفْتِعَالُ اسْتَوَى يُسْتَوِي اسْتَوَاءُ الْخَمُّ -

باب هفتم اِنْفِعَالُ اِتْرَوَى يَتْرَوِي اِنْرَوَاءُ الْخَمُّ جَوْنِ اِنْمِي اِنْمِي اِنْمَاءُ

باب هشتم اسْتِفْعَالُ اسْتَجِي اسْتَجِيَاَةٌ تَأْخِرُ بِرِقْيَاسِ اسْتَرْخِي الْخَمُّ -

### ابواب هموز الفاء ومضاعف

بدانکه هموز الفاء مضاعف از نصر اکثر می آید چون اُمُّ يَوْمٌ و از ضرب و سَمِعَ كَثْرًا يَجْرِبُ اَبَ اَنَّا

باب اول هموز الفاء ومضاعف از ضرب يَضْرِبُ جَوْنِ اَلَا تَنْبِيْنُ نَالِيْدِن

اَلْيَاثُ اَيُّنَا هُوَ اِنَّ وَاَنْ يُّوْنُ اَيُّنَا فَذَاكَ مَا تُوْنُ لَمَيَّا لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ

لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ

لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ

لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ

لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ لَمَيُّوْنُ

اول را ساکن کرده در دوم او فاعل نمودند آن شد یات وصل یا یین بر وزن يَضْرِبُ

بود حرکت نون اول را نقل کرده بما قبل دادند اول را در دوم او فاعل کردند یات شد

مواقع جزم ازین باب سه وجه جائز است چنانکه سابقاً بتفصیل گذشت -

باب دوم هموز الفاء مضاعف از نصر يَنْصُرُ جَوْنِ اَلْاِمَامَةُ اِمَام

مَثَلُ اَمُّ يَوْمٌ اِمَامَةٌ فَهِيَ اِمَامَةٌ وَاَمُّ يَوْمٌ اِمَامَةٌ فَذَاكَ مَا مَوْمٌ اَلْاِمْرُ مِنْهُ اَمُّ

أَمْ أَوْعِدُكُمْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَوْعِدُكُمْ لَا تَأْمُرُ الظرف منه مَأْمُومٌ الخ -

باب سوم مهموز الفاء ومضاعف از باب سَمِعَ يَسْمَعُ

مثال واوی ومضاعف بدانکه مثال واوی ومضاعف ثلاثی از سَمِعَ می

آید پس مثال یائی نیز بهمین یک باب می آید -

مثال واوی ومضاعف چون الْوَدُّ دَوَسْتُ وَتَنُّ وَدَّيُودٌ وَدَّافَهُو

وَادُّو دَّيُودٌ وَدَّافَكَ مَوْدُودٌ الخ چون غَضَّ يَعْضُ عَضًّا -

مثال واوی ومهموز از باب ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الْوَعْدُ زنده در گور

کردن وَادٍ يَأْدُ وَاْدٌ أَفْهَو وَاْدٌ وَاْدٌ وَاْدٌ أَفْهَو وَاْدٌ لَمْ يَأْدُ

لَمْ يَأْدُ لَمْ يَأْدُ لَمْ يَأْدُ لَمْ يَأْدُ لَمْ يَأْدُ لَمْ يَأْدُ لَمْ يَأْدُ

لَمْ يَأْدُ لَمْ يَأْدُ لَمْ يَأْدُ لَمْ يَأْدُ لَمْ يَأْدُ لَمْ يَأْدُ

مهموز اللام واجوف یائی از باب ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الْمَجِيءُ آمِن

جَاءَ يَجِيءُ مَجِيئًا فَهُوَ جَاءٌ وَجِيءٌ مَجِيئًا فَذَلِكَ مَجِيئٌ الخ بر قیاس جَاءَ

يَجِيءُ جَاءٌ اسم فاعل راصل جَاءِيءٌ بود یا افتاد بعد الف فاعل آنرا بهمزه بدل کردند -

جَاءِيءٌ شد پس دو همزه جمع شدند یکی ازینها کسره ثانی را بیابا بدل کردند جَاءِيءٌ گشت بعد

ضمه بر یا ثقیل بود حذف کردند و ساکن جمع شدند با و تنوین یا را حذف نمودند جَاءِيءٌ شد

و این تعلیل بنا بر مذہب سبویه است اما خلیل میگوید که جَاءِيءٌ و راصل جَاءِيءٌ

بود و همزه را بجائے یا بردند جَاءِيءٌ شد ضمّه بر یا ثقیل بود حذف کردند اجتماع ساکنین

شد یا را حذف نمودند جَاءِيءٌ در اصل جَاءِيءٌ برفوزن مَضْرُوبٌ بود ضمّه بر یا و شوار

داشته نقل کرده با قبل دادند و ساکن جمع شدند با و او پیش بعضی واو حذف شد و

نزد بعضی یا چنانکه در مَدِيْعٌ بوضاحت ذکر کرده و جی مثل یَع -

مهموز العين و ناقص یائی از باب مَنَعَ يَمْنَعُ چون الرَّؤْيَةُ ویدن رَأَى

يَرَى رُؤْيَةً فَهُوَ رَأَى وَرَأَى يَرَى رُؤْيَةً فَذَلِكَ مَرِيءٌ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ

لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ

لَا يَرُ الْظَرْفَ مِنْهُ مُرَائِيٌّ مُرَائِيَانٌ مُرَائِعٌ وَمُرِيٌّ وَأَلَا لَهُ مِنْهُ مُرَائِيٌّ  
 مُرَائِيَانٌ مُرَائِعٌ وَمُرَائِيٌّ مُرَائِيَانٌ مُرَائِعٌ وَمُرِيٌّ مُرَائِيٌّ مُرَائِيَانٌ  
 وَمُرِيٌّ وَمُرِيٌّ أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ أَرَائِيٌّ أَرَائِيَانٌ أَرَائِعٌ وَأَرَائِيٌّ  
 وَأَرَائِيٌّ وَأَلْمُؤَنَةٌ مِنْهُ رُؤْيِيٌّ رُؤْيِيَانٌ رُؤْيِيَاتٌ رُؤْيِيٌّ -

ماضی معلوم زای رایار اورا کتار اکتار این تا آخر دین بحث همه جا تعلیل  
 رهی جاری گشته جز اینکه در همزه بین بین میتواند شد.

ماضی مجهول رُئِيٌّ رُئِيَانٌ رُئِيَاتٌ تا آخر چون رُئِيٌّ رُئِيَانٌ رُئِيَاتٌ  
 فعل مضارع معروف يَرِيٌّ يَرِيَانٌ يَرِيَاتٌ تَرِيٌّ تَرِيَانٌ تَرِيَاتٌ تَرِيٌّ  
 تَرِيَانٌ تَرِيَاتٌ تَرِيٌّ تَرِيَانٌ تَرِيَاتٌ تَرِيٌّ تَرِيَانٌ تَرِيَاتٌ تَرِيٌّ  
 بود همزه متحرک ماقبل آن حرف صحیح ساکن حرکت همزه نقل کرده با قبل دادند و همزه را تخفیفاً  
 حذف نمودند یزی شد بعد از آن یا متحرک ماقبل آن مفتوح یا را بافت بدل کردند یزی  
 گشت یزیان در اصل یزیان بود حرکت همزه نقل کرده با قبل دادند و همزه را حذف  
 نمودند یزیان شد و در یزُونَ وَتَرُونَ الف بالتقاء ساکنین با و او بیفتاد  
 زیرا که یزُونَ در اصل یزَايُونَ وَتَرَايُونَ بود حرکت همزه نقل کرده  
 با قبل دادند و او حذف کردند بعد از آن یا متحرک ماقبلش مفتوح یا را الف گردانیدند و  
 ساکن جمع شدند الف و او و الف را حذف کردند یزُونَ وَتَرُونَ شد و در تَرِيَانٌ  
 واحد مؤنث حاضر الف بالتقاء ساکنین حذف شد مضارع مجهول  
 يُوِيٌّ يُوِيَانٌ يُوِيَاتٌ - این بحث در اعلال مثل مضارع معروف است.

اسم فاعل رَائِعٌ رَائِيَانٌ رَائِعُونَ رَائِيَةٌ رَائِيَاتٌ رَائِيَاتٌ رَائِعٌ رَائِعٌ  
 رَائِيٌّ بر وجهه بر یاد شوار بود ساکن کردند و ساکن جمع شدند یا و تنوین یا را حذف کردند  
 رایع شد و در باقی صیغ مثل شرام اعلال جاری باید کرد.

اسم مفعول مَرِيٌّ مَرِيَانٌ مَرِيُونَ تا آخر مَرِيٌّ مَرِيَانٌ مَرِيُونَ مَرِيٌّ مَرِيَانٌ مَرِيُونَ  
 بود و او یا در یک کلمه جمع آمدند اول آنها ساکن و بدل از چیزی نبود و او را یا کرده در

یا او غام نمودند و ما قبل یا را انکسور گروا پندند چنانکه در مرتبه ذکر گشت.

فعل جحد معلوم لم یترک لم یترک لم یترک لم یترک لم یترک  
 ترک لم ترک لم ترک لم ترک لم ترک در مواقع جزم از آخر فصل  
 مضارع الف ساقط شد زیرا که حرف جازم ساقط کننده حرف علت است.

نفي جحد مجهول لم یترک لم یترک لم یترک -

نفي معلوم لا یترک لا یترک لا یترک لا یترک لا یترک  
 لا یترک لا یترک لا یترک لا یترک لا یترک  
 نفي مجهول لا یترک لا یترک -

نفي مؤکد معلوم لن یترک لن یترک لن یترک -

نفي مؤکد مجهول لن یترک لن یترک لن یترک -

امر حاضر معلوم ریاری ریاری ریاری -

بانون تاکید ثقيله ریاری ریاری ریاری ریاری -

بانون تاکید خفیفه ریاری ریاری ریاری -

امر حاضر مجهول لترک لترک لترک -

بانون تاکید ثقيله لترک لترک لترک لترک -

بانون تاکید خفیفه لترک لترک لترک لترک -

امر غائب معلوم لیرک لیرک لیرک لیرک لیرک -

بانون تاکید ثقيله لیرک لیرک لیرک -

بانون تاکید خفیفه لیرک لیرک لیرک -

امر غائب مجهول لیرک لیرک لیرک لیرک -

بانون تاکید ثقيله لیرک لیرک لیرک لیرک -

بانون تاکید خفیفه لیرک لیرک لیرک لیرک -

نفي حاضر معلوم لا ترک لا ترک لا ترک لا ترک -

بانون تاکید ثقیله لا تریین لا تریان الخ -  
 هي حاضر مجهول لا تر لا تریا لا تر و لا تری لا تریا الخ -  
 هي غائب معلوم لا یر لا یریا لا یر و لا یریا لا یرین لا آری لا  
 نری الخ -

بانون تاکید ثقیله لا یرین لا یریان الخ -  
 هي غائب مجهول لا یر لا یریا لا یر و -

باب افعال از مهور العین و ناقص یائی چون الأداءة نمون  
 آری یری اداءة فهو مری و آری یری اداءة فذالك صری لم یر لم یر لا  
 یری لا یری لن یری لن یری الامر منه اری لیر لیر و الی عنده لا تر  
 لا یر لا یر الا یز الطرف منه صری الخ - بدانکه اصل الأداءة الأداءة  
 بود یا بقاعده مذکوره همزه شد و حرکت همزه متحرکه که بعد ساکن بسکون غیر لازم واقع  
 است نقل کرده با قبل دادند و همزه را تخفیفاً می کنند و عوض آن تادراً آخر افزودند  
 الأداءة شد -

ماضی معلوم آری آریا آروا آرت آرتا آریین الخ آری در اصل آری  
 بود حرکت همزه با قبل دادند و همزه را برائے تخفیف برخلاف قیاس و جوبا می کنند  
 و یائے کلمه بسبب تحرک و الفتحاح ما قبل الف شد و در آروا الف با جماع ساکنین  
 بیفتاد -

ماضی مجهول رری آریا آروا آریت آریتا آریین الخ اصل آری آری  
 همزه بقاعده مذکوره بیفتاد و همچنین در باقی صیغها مگر در جمع مذکر غائب با بعد نقل  
 حرکتش با قبل بعد سلب حرکت آن نیز ساقط کردند -

مضارع معلوم یری یریان یرون یرین یرین الخ اصل یری  
 یرای بود و بر وزن یروم حرکت همزه نقل کرده با قبل دادند و او را تخفیفاً حذف نمودند ضم  
 بر یاد شوار داشته حذف ساختند و همچنین در یری و آری و یری و در جمع مذکر و مخاطبه





لِیَاوِیُووِوَالنَّیْ عِنْدَ لَا تَاوُ وَلَا تُوُّ وَلَا یَاوُ وَلَا یُوُّ وَالظَّرْفُ مِنْهُ صَاءٌ یَ مَآ وَ یَا نِ  
 مَآ وَ مَوِیُووِوَالْاَلَةُ مِنْهُ مِیُو یَ مِیُو یَا نِ مَآ وَ مَوِیُو یَ مِیُو اَلُ  
 مِیُو اَتَانِ مَآ وَ مَوِیُو یَ مِیُو اَءُ مِیُو اَءُ اِنِ مَآ وَ یَ مَوِیُو یَ مَوِیُو یَ  
 اَفْعَلُ التَّمْضِیْلِ مِنْهُ اَءُ وِیَ اَءُ وِیَا نِ اَءُ وِیَا نِ اَءُ وِیَا نِ اَءُ وِیَا نِ اَءُ وِیَا نِ  
 اَءُ اَءُ یَا نِ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ اَءُ  
 مَفْتُوحٌ یَا رَا بَا لَفٌ بَدَلٌ کَرُونَدَا وِیَ شَدِ یَا وِیَ دَر مَلِ اَءُ وِیَ یَا وِیَ یَا وِیَ  
 دَاشْتَه حَذْفٌ نَمُودَنَدَا وِیَ مِثْلُ مِیَ شَدَا اَعْلَالٌ هَمَّ صِیغٌ پَر وَا ضَحَّ اَسْتِ -  
 اَلْحَمْدُ وَ هُوَ وِیَ التَّوْفِیْقُ فَحَقٌّ -

### خَاتِمَةُ الطَّبَعِ

بِخَدِّ لَهِ وَ نَصَلِّ عَلَیْ رَسُوْلِهِ الْکَرِیْمِ کَمَا اَبُو الْبَصْرِ جَدِیدٌ مَطْبُوعٌ وَ مَنْظُورٌ اَهْلُ  
 فَضْلِ وَ کَمَالِ کَرُوْدِ - اِیْنِ کِتَابِ مَسْتَطَابِ کِتَابِ اَسْتِ کَمَا خُوبِیْشِ نَهْ اَز رَا هِ کُلِّ  
 جَدِیدِ لَیْنِ یَدِ اَسْتِ بَلِ اَز یَنِیْکَهْ بَا صَفْرُ جَمِّ اَز چِنْدِ کِتَبِ مَسْتَفْضِیْ مِیْگَرَدَانْدُ وَا طَالِبِ  
 رَا بَا مَطْلُوبِ نَشَانْدُ فَوَائِدِ جَلِیْلَهْ دَر وَا لَفِیْفِ اَسْتِ وَا عَوَائِدِ جَمِیْلَهْ اَز وَا مَنِیْفِ بَر نَا قِصْ  
 طَبْعَانِ اَجْرُفِ مِثَالِ وَا بَارِ ثَقِیْلِ مَحْنَتِ خُصِیْفِ مِیَ سَا زُو وَا صِیْجِ مَزَا جَانِ مَضَاعِفِ  
 خِصَالِ رَا بَرِ قِیْ عِلْمِ سَرِ نَفِیْذِ مِیَ بَر اَفْرَا زُو اَلْاَعْلِیَا تِ وَا قَوَانِیْنِ خَوَابِیْ دَر وَا مَنْدَرِجِ  
 اَسْتِ وَا کَرِ خَوَاصِ الْبَوَابِ وَا لَطْفِ مَضَائِیْنِ جَوْنِیْ دَر مِیَ مَنْدَرِجِ حَسَنِ تَرْکِیْبِشِ  
 شَهْرَهْ اَفَا قِ نَمُودَهْ اَز مَطْبُوعِهَا مِیَ سَابِقَهْ کُوْنِیْ سَبَقَتِ رُبُودَهْ وَا خُوبِیْ تَرْتِیْبِشِ خِسَارِ  
 اَفَا ضَتِ کَشُوْدَهْ طَالِبَانِ رَا رَغْبَتِ بَر رَغْبَتِ اَفْرُوْدَهْ مَصْنَعِ رَا دَر مِکَا فَا تِ  
 اِیْنِ فِعْلِ فِیْضِ کَمَا رَا بَر حُرُوفِ اَوْجَائِیْ اَنگِشْتِ نِیْسْتِ بَحْرَمَتِ اَسْمِ اَعْظَمِ زِیَادَهْ تَرَا زِ  
 مَاهِیْ خَبْرُ وَا حَالِ اَسْتِقْبَالِ حَالِ وَا فَوَائِدِ اِیْنِ نَسْخَهْ بَکَا فَا نَامِ مَتَوَاسِلِ بَا دَا مِیْنِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 الْحَمْدُ لَهِ کَمَا اِیْنِ نَسْخَهْ نَا یَا بَ مَرْغُوبِ مَطْلُوبِ طَلَابِ بَتَّحِیْمِ تَمَامِ وَا خُوبِیْ مَالَا کَلَامِ حَسْبِ  
 الْحَکْمِ جَنَابِ حَاجِیْ تَلَاکِ دِیْنِ مَحْمُودِ اَبْنِ سَنَنْجَرَانِ کِتَبِ لَاهُورِ بَا زَارِ کَشْمِیْرِیْ وَا مَالِکِ مَطْبَعِ  
 دِیْنِ مَحْمُودِ اَلِیْکِیْرِ کِیْ لَیْسِ لَاهُورِ طَبْعِ شَدِ -

# ضروری التماس

معزز ناظرین ہمارے کتب خانہ نے اپنی ویانداری اور استیلازمی کی وجہ سے اپنے خریداروں کو اپنا گرویدہ بنا رکھا ہے تاجران باوقار اور عام خریداروں دیار و اہصار جیسی کچھ اسکی عزت افزائی فرما رہے ہیں وہ اسکی خوش معاملگی کے نتائج سے ایک نتیجہ ہے کہ ہمارا کتب خانہ اپنی مجموعی حیثیت کے لحاظ سے بعونہ مشہور ہے بیوپاریوں کو جسقدر خاص کفایت اور متفرق خریداروں کو جسقدر رعایت سے مال دیا جاتا ہے۔ اُسکا صحیح اندازہ وہی لوگ کر سکتے ہیں جنکو ایک بار بھی ہمارے کتب خانہ سے مال منگانے کا موقع ملا ہے مندرجہ ذیل امور کی اہتمام کیسا تھ پابندی اور لحاظ کی وجہ سے جیسی کچھ روز افزوں ترقی اس کتب خانہ کو ہو رہی ہے معزز ناظرین پر مخفی نہیں (۱) اس کتب خانہ میں تقریباً تمام ہندوستان کی مطبوعہ ہر علم و فن کی عربی و فارسی اردو کتابوں کا وغیرہ اور میل موجود رہتا ہے۔

(۲) حتی الامکان کتابیں عمدہ چھاپے اور اچھے کاغذ کی چھپی ہوئی موجود ہیں۔

(۳) جو کتاب عمدہ طبع ہی نہیں ہوتی یا چھپ کر کیاب ہو گئی ہے وہ بددجہ محسوس می خراب چھاپے اور خراب کاغذ کی روانہ کی جاتی ہے اور جو صاحب لکھ دیتے ہیں۔ ان کو خراب کتاب روانہ نہیں کی جاتی ہے۔

(۴) تاجران کتب (بیوپاریوں) کیسا تھ جو مراعات کی جاتی ہیں اور جس نسخ سے جنہیں مال روانہ کیا جاتا ہے اس سے کم نسخ پر غالباً اور تاجر سے کبھی نہ مل سکے گا۔

(۵) مدارس اسلامیہ طالبان علم کیسا تھ جیسی رعایتیں کی جاتی ہیں اس کا اندازہ مال منگانے پر ہو سکتا ہے (۶) متفرق خریداروں کو خاص نسخ سے مال روانہ کیا جاتا ہے۔

پتہ: ملک حاجی دین محمد سنہ حرکت کشمیری ہور  
ملنے کا۔ ملک حاجی دین محمد سنہ حرکت کشمیری ہور  
پاکستان

قمر العلوم جامع معظمية



# مستند احادیث



# تفاسیر

منظامِ حق ترجمہ شرح  
مشکوٰۃ تشریف و اردو

روپے

۲۰

۲ جلدیں

جلد

۱۰/- ایوب الحسنات  
سید  
محمد احمد  
قادری

تفسیر الحسنات جلد اول مجلد

تفسیر الحسنات جلد دوم مجلد

تعمیر النجاری مترجم اردو امام بخاری

۱۲

۱۲/- شاہ عبدالقادر صاحب

تفسیر موضح القرآن مجلد

تعمیر النجاری مترجم اردو امام بخاری

۲۴

۱۶/- مولانا فخر الدین صاحب

تفسیر قادری کامل مجلد

حقوق و فرائض اسلام مولانا فخر الدین

۶

۲۵/- مولانا اشرف علی

تفسیر بیان القرآن مجلد

الحکام اور رسول کے احکام امین الدین

۵

۳/-

تفسیر سورہ منزل

احکام امین الدین محمدی اردو

۵

۵ روپے

تفسیر سورہ یوسف

پہل احادیث

۳

۵ روپے

تفسیر سورہ فاتحہ

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور

۱

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور





